

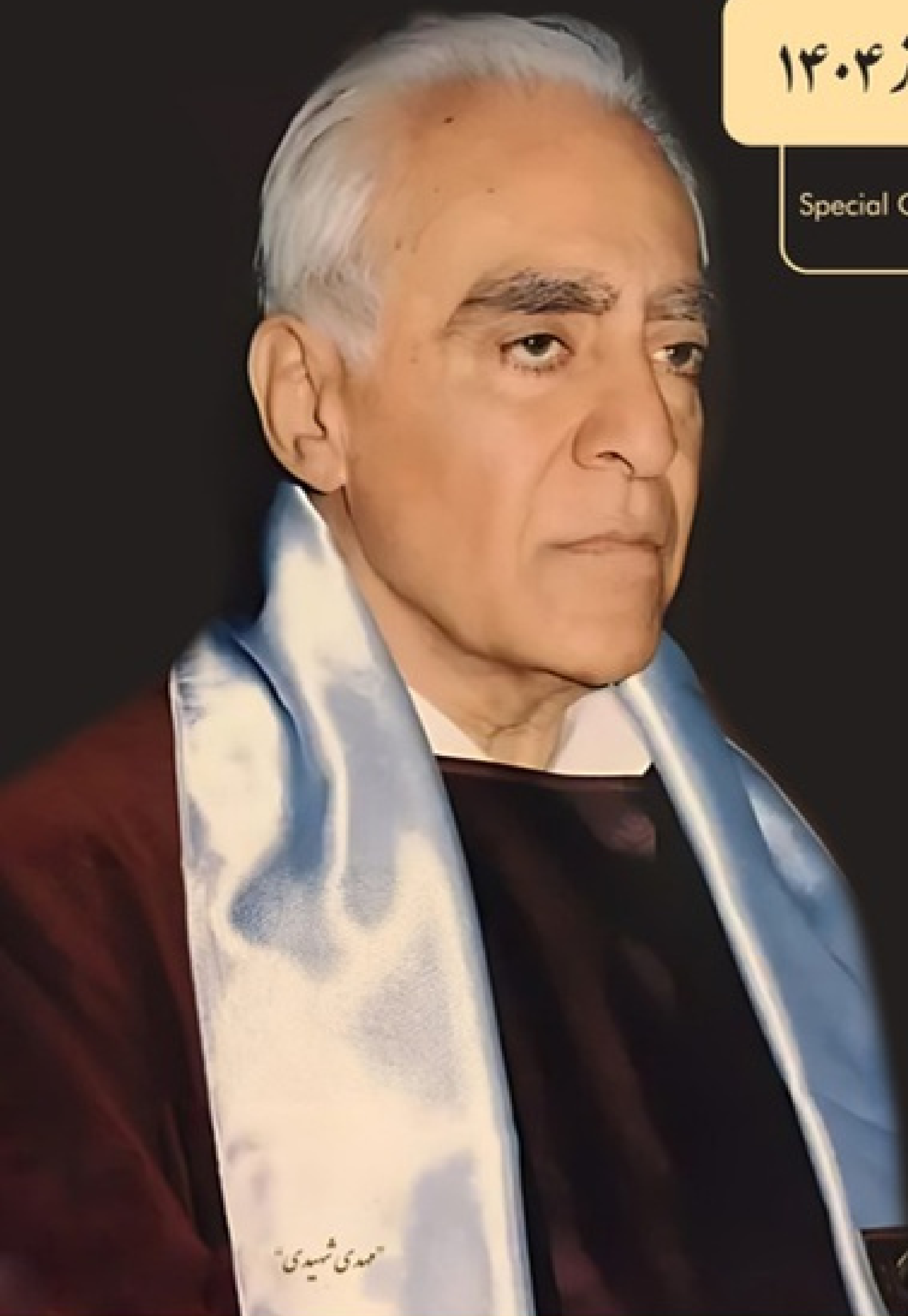
نشریه علمی دانشجویی تمیس

Temis Student Scientific Journal



وثره نامه همکاری، نوروز ۱۴۰۴

Special Cooperation Letter, Nowruz 1404



تمیزی شنیدی

با همکاری:



صاحب امتیاز:
انجمن علمی دانشجویی حقوق
دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشریه علمی تخصصی (دانشجویی) تمییس

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

مدیر مسئول:

جناب آقای محمد مهدی رحیمی سیرت

سر دبیر:

جناب آقای یاسین کاهه

طراح و صفحه آرا:

سرکار خانم حنا سادات شریفی

اعضای هیئت تحریریه:

سید محمد علی صدر طباطبایی، محمدرضا افشاری،
محمد ابراهیم سلیمانی، صبا جماعتی نیا، پریناز ممیز،
الهام محمدی، فاطمه سالاری نسب، رویا گلستان پور

ویراستاران:

کیان بیگلریگی، محمد صالح جعفری، یاسین کاهه

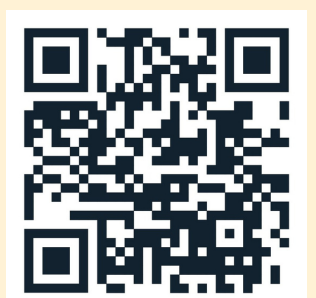
نویسندگان:

مسعود کریمی اره کمری، طاهره علی محمدخانی، پریناز ممیز،
زهرا کشوری، ملینا یقینی، علی اخیایی، رها السادات ترابی

راه های ارتباطی:



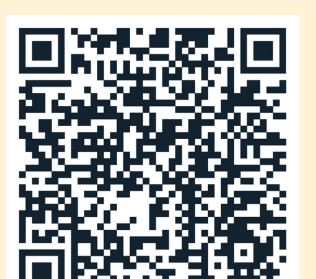
Website



Telegram



Email



Instagram

فهرست

۱

متن رونمایی و انتشار مشترک اولین
ویژه‌نامه حقوقی دانشگاه آزاد اسلامی

۲

سخن مدیر مسئول

۳

سخن سر دبیر

۴

بررسی مبانی فقهی-حقوقی حقوق مالی
زوجین با تأکید بر آرای امام خمینی (ره)

۱۰

بررسی خسارت های مالی تحت پوشش بیمه نامه
اجباری شخص ثالث با نگاهی به جبران خسارت

۱۵

روان پزشکی قانونی و حقوق عصب‌شناختی:
توصیف، تحولات و مباحث

۲۳

چالش های اخذ رضایت در حرفه دندانپزشکی:
از رضایت آگاهانه تا مسئولیت های مدنی و کیفری

۲۷

بررسی حقوقی شکایت اشخاص
حقوق عمومی در دیوان عدالت اداری

متن رونمایی و انتشار مشترک اولین ویژه‌نامه حقوقی دانشگاه آزاد اسلامی

((بسم الله الرحمن الرحيم))

با کمال افتخار و سرور، امروز در آستانه رونمایی از اولین ویژه‌نامه علمی حقوقی میان نشریاتی در سطح ملی در دانشگاه آزاد اسلامی قرار داریم. این ویژه‌نامه که با تلاش و همت اساتید گرانقدر و یاری دانشجویان فرهیخته دانشگاه‌های سراسر کشور تهیه و تدوین شده است و به عنوان یک منبع معتبر علمی و پژوهشی در حوزه حقوق، به جامعه دانشگاهی و علاقمندان به این رشته تقدیم می‌شود.

((مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی) در فرمایشات خود تأکید کرده‌اند، علم و دانش باید در خدمت حل مشکلات جامعه و پیشبرد اهداف عالیه کشور قرار گیرد. ایشان همواره بر اهمیت تولید علم و پژوهش‌های کاربردی تأکید داشته‌اند و ما نیز در این ویژه‌نامه سعی کرده‌ایم تا با بهره‌گیری از نظرات و دیدگاه‌های مختلف، گامی مؤثر در راستای تحقق این هدف عالی برداریم)).

این ویژه‌نامه به مدد:

- نشریه علمی تخصصی (دانشجویی) دیوان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب به مدیر مسئولی سرکار خانم ملینا یقینی
- نشریه علمی پژوهشی (دانشجویی) ایرانمهر دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات به مدیر مسئولی جناب آقای مسیح ربانی
- نشریه علمی تخصصی (دانشجویی) تمیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم به مدیر مسئولی جناب آقای محمدمهدی رحیمی سیرت گرد آوری شده است.

این ویژه‌نامه برای اولین بار به صورت مشترک در سطح ملی به بررسی موضوعات مختلف حقوقی از جمله حقوق خصوصی، حقوق عمومی، حقوق پزشکی، حقوق کیفری و مطالعات تطبیقی مسائل حقوقی نوظهور پرداخته است که در سه قسمت تکامل یافته و در هر قسمت از آن توسط یک نشریه منتشر گردیده که مجموعاً شامل (10 مقاله علمی ترویجی)، (2 مقاله علمی پژوهشی) و (4 یادداشت علمی) است.

هدف ما همواره تحقق کلید واژه عدالت آموزشی برای ارائه مقالات علمی، تحلیل‌های دقیق و نظرات کارشناسانه و ایجاد فضایی برای تبادل نظر و گفت‌وگو میان علمی کشور بوده ما بر این باوریم که این ویژه‌نامه مبین وحدت علمی و هم‌افزایی نشریات علمی دانشجویی است و تبلور شبکه‌ای از اندیشمندان در حوزه حقوق است.

همچنین این ویژه‌نامه در اقدامی نو و با تکیه بر توان علمی کشور این نشریات به غیر از پذیرش مقالات از سمت دانشجویان آزاد اسلامی گامی فراتر نهاده و مقالاتی را از سراسر دانشگاهیان گرده هم آوردند و حتی از دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی سایر ملیت‌ها از دانشگاه بین‌المللی اهل بیت نیز مقالاتی به چاپ رسیده است.

این ویژه‌نامه حاصل تلاش‌های مستمر و شبکه‌سازی گسترده میان اعضای نشریات و دانشگاهیان دغدغه‌مند است. امید است که این اقدام، بنیان همکاری‌های بیشتر میان نشریات دانشگاهی و زمینه‌ساز تولید محتوای علمی غنی‌تر در آینده گردد.

قدر دانیم از تمامی پژوهشگران و دانشجویانی که در این مسیر ما را یاری کرده‌اند، امید است با حمایت شما، این ویژه‌نامه بتواند به یکی از منابع معتبر علمی در حوزه حقوق تبدیل شود.

این ویژه‌نامه حاصل تلاش‌های مستمر و شبکه‌سازی گسترده میان اعضای نشریات و دانشگاهیان دغدغه‌مند است. امید است که این اقدام، بنیان همکاری‌های بیشتر میان نشریات دانشگاهی و زمینه‌ساز تولید محتوای علمی غنی‌تر در آینده گردد.

با آرزوی توفیق روزافزون برای همه فعالان عرصه علم و دانش ایران زمین



سخن مدیر مسئول

محمد مهدی رحیمی سیرت

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی قم

بسمه تعالی

ضمن تقدیم احترام به حضور شریف‌تان می‌رساند؛

در کمال توفیق، قدم به عرصه‌ای می‌نهم که بطن آن مملو از رجوع به اصول بنیادین حقوقی و عمیق‌ترین تفاسیر فقهی و قانونی است. مع‌الوصف نشریه حقوقی تمیس، به عنوان تریبونی برای نشر آگاهی در زوایای گوناگون نظام حقوقی، بر خود واجب می‌داند در این مقطع حساس از تاریخ معاصر، به ضرورت تأمل و تفکر در حول و حوش حقوق بشر و حفظ کرامت انسانی اهتمام ورزد.

از دیرباز، علم حقوق به‌عنوان یک علم متعالی و پویا، نه تنها برقراری عدالت و نظم اجتماعی را در سرلوحه اهداف خویش قرار داده است، بلکه ذاتی‌ترین خواسته بشری یعنی دستیابی به آزادی و حقوق به‌حق را نیز تأمین می‌نماید. در دنیای معاصر، این رسالت دوچندان گشته و ما را به چالش می‌کشد تا در پرتو آگاهی و دانش، به کنکاش در اعماق مشکلات حقوقی و اجتماعی موجود بپردازیم.

در این راستا، از شما خوانندگان ارجمند درخواست می‌شود تا با نظرات سازنده و پیشنهادات خود، ما را در ارتقاء سطح کیفی و محتوایی این نشریه یاری نمایید. این هم‌اندیشی، چراغ راه ما خواهد بود و سبب رشد و پیشرفت در این کُرسی علم و دانش خواهد شد.

در پایان، آرزو مندم که مطالب این نشریه، نه تنها بر غنای علمی شما بیفزاید، بلکه موجب بسط و گسترش حقوق بنیادین انسان‌ها در عرصه‌های گوناگون گردد. با تجدید احترام

سخن سر دیر



یاسین کاهه

دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی قم

عرض ادب و احترام

ابتدا لازم است از زحمات بی دریغ همکارانم در نشریات ایرانمهر و دیوان کمال تشکر را داشته باشم که توانستیم برای نخستین بار این نوع از همکاری را در سطح کشور داشته باشیم. همچنین باید تقدیر و تشکری داشته باشم از عوامل تهیه‌کننده نشریه که جهت تدوین و آماده‌سازی ویژه‌نامه، کوشش فراوانی کردند.

در این ویژه‌نامه سعی کردیم همچون سابق، به اهدافمان پایبند باشیم و به موضوعات جذاب و نوین حقوقی بپردازیم. امیدوارم همراهان گرامی نیز از مطالب نشریه بهره‌مند گردد و چنانچه اگر نقد یا انتقاداتی دارند، از طریق راه‌های ارتباطی نشریه به ما منتقل نمایند.

پیامبر خدا فرموده‌اند: «... القلم من الله نعمة عظيمة ولو لا القلم لم يستقم الملك والدين و لم يكن عيش صالح»؛ قلم نعمتی است بزرگ از سوی کردگار. و قلم اگر نبود، سیاست و دیانتی استوار نمی‌شد و زیستن خوشی در روزگار نبود. (مستدرک الوسائل، ج 13، ص 258).

انشالله در سال 1404، نشریه با قوت و نیروی بیشتری ادامه خواهد داد و در این راه از تمامی پژوهشگران و دانشجویان تقاضا داریم ما را همراهی کنند و در پیشبرد بهتر نشریه یاری‌رسان ما باشند.

عنوان مقاله: بررسی مبانی فقهی- حقوقی حقوق مالی زوجین با تأکید بر آرای امام خمینی (ره)



نویسندگان:

مسعود کریمی اره کمری

دانش آموخته دکتری حقوق خصوصی دانشگاه خوارزمی تهران

طاہره علی محمدخانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)

چکیده

شاکله حیات اجتماعی خانواده است و اسلام برای زن و مرد در چارچوب خانواده حقوق و تکالیف متفاوتی را برشمرده است. قوانین و مقررات مربوط به حقوق خانواده ایران بر مبنای شرع مقدس اسلام تدوین شده است که شامل دو بخش مالی و غیرمالی است. زوجین بنا بر برخی تفاوت‌های جنسیتی دارای حقوق مالی متفاوتی هستند و از آنجاکه ایفاء و استیفای این حقوق مالی چه در شرع مقدس اسلام و چه در حقوق ایران دارای حساسیت خاصی است لذا غالب قوانین و مقررات در این خصوص جزو قواعد آمره محسوب و هرگونه شرطی برخلاف آن قابل قبول نیست. هدف از نگارش این مقاله پرداختن به برخی از تکالیف و حقوق مالی زوجین است که عبارت‌اند از: مهریه، نفقه و اجرت‌المثل. بررسی مبانی حقوقی هر یک از این موارد در کنار ذکر آراء و نظرات امام خمینی «قدس» چارچوب این مقاله را تشکیل خواهد داد.

کلیدواژه: حقوق مالی خانواده، مهریه، نفقه، اجرت‌المثل.

مقدمه

نکاح دائم ازجمله عقود اجتماعی است و آثار آن محدود به دو طرف عقد نمی‌شود. نه تنها سرنوشت فرزندان ناشی از این پیمان به استواری و دوام خانواده بستگی دارد، بلکه نظم عمومی نیز ایجاب می‌کند که این کانون ثابت و ایمن باشد. به دلیل همین اهمیت استثنایی است که قانونگذار رابطه زن و شوهر را از قلمرو حاکمیت اراده خارج ساخته و نظم آن را خود به عهده گرفته است. از آثار دیگر وصف اجتماعی نکاح قابلیت استناد به آن در برابر عموم است بدین معنی که نهاد خانواده در برابر عموم تشکیل و همگان باید احترام آن را رعایت کنند. پس از انعقاد عقد نکاح، زن و شوهر بر اساس قانون تکالیفی نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند. درست است که غالب این حقوق جنبه مالی ندارد و پیوند معنوی زوجین از اهمیت بیشتری برخوردار است، لکن اداره خانواده هزینه‌هایی دارد که باید یکی از همسران یا هر دو متحمل شوند. همین مسئله موجب شده است که زن و مرد از نظر مالی نیز باهم رابطه حقوقی پیدا کنند و قانون در تنظیم این رابطه نظارت داشته باشد. (کاتوزیان، 1375، ج 1: 128-129) اتحاد دو انسان مستقل در نتیجه ازدواج، یگانگی و هم سویی در مهم‌ترین امور شخصی و اجتماعی آنان را در پی دارد که اقتضای اتخاذ تدابیری منحصربه‌فرد را ایجاد می‌نماید. ازجمله مهم‌ترین این تدابیر، تنظیم امور مالی زندگی مشترک است؛ چراکه ازدواج موجب قرار گرفتن بخش قابل توجهی از اموال، در چارچوب حریم مشترک زوجین می‌گردد. در حقوق ایران با در نظر گرفتن تفاوت‌های جنسیتی زن و مرد، قوانین و مقررات هر یک از آن دو را متفاوت وضع کرده است. حقوق و تکالیف مالی زوجین ازجمله این قوانین است و زوجین از حقوق و تکالیف متفاوتی برخوردارند که مهم‌ترین آن‌ها مهریه، نفقه و اجرت‌المثل می‌باشد. هدف از نگارش این مقاله بررسی مبانی حقوقی این سه مورد در عقد نکاح دائم با رویکردی بر نظرات امام خمینی (ره) است.



- مهریه

امروزه یکی از مسائل مهم و موردتوجه جامعه، مسئله مهریه زنان است. مهریه درآیات قرآن بهعنوان نحلّه، صداق و ... تعبیر شده است. این امر نشانگر آن است که مهریه یک هدیه و پیشکش از طرف مرد به زن است، که مرد به فراخور استطاعت مالی‌اش با عنایت به عرف جامعه، به زن می‌دهد. اگر کمی به گذشته برگردیم و فلسفه مهریه را مرور کنیم، می‌بینیم مهریه در دوران قبل از اسلام نیز وجود داشته و بعد از اسلام شکل جدیدی به خود گرفته است. در دوران قبل از اسلام یعنی دوره جاهلیت، اعراب مهریه را بهای زن می‌دانستند، اما با ظهور دین مبین اسلام، این پندار نادرست تغییر کرده و لذا آن را نشانه علاقه راستین مرد به زن تعبیر کرده است. مهریه به‌عنوان یکی از حقوق مالی زوجه، در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در قانون مدنی ایران نیز ماده ۱۰۸۲ بیان می‌دارد: «به‌مجرد عقد زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید».

۱-۲- مفهوم مهریه

مهر واژه‌ای است عربی است و فارسی آن لفظ کابین می‌باشد، هم‌چنین لغات صداق، فریضه و اجر، مترادف مهر در زبان عربی است. در قرآن کریم لفظ مهر استعمال نشده است و لیکن الفاظ دیگر از قبیل صداق، نحلّه، فریضه و اجر استفاده‌شده است. (لطفی، ۱۳۸۸: ۲۲۹). در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «مهر، کابین و آن نقد جنسی باشد که در وقت نکاح بر ذمه مرد مقرر کنند. صداق، آن مال یا نفقه‌ای است که انتفاع از آن شرعاً جایز باشد و آن را برای زن قرار دهند. مُهر و مهوره مالی که به‌واسطه وطی غیر زنایی به عقد نکاح بر عهده مرد قرار می‌گیرد.» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۱۹۳۵) هم‌چنین به معنی دست پیمان، بضع صداق، شیربها روی گشایان، رحم و شفقت و محبت هم تعریف‌شده است». (همان) در فرهنگ لاروس (جر، ۱۳۶۵: ۱۹۸۷) و فرهنگ کاتوزیان (طهرانی، ۱۳۷۳: ۷۴۴) مهر را معادل کابین دانسته‌اند. فرهنگ جامع فارسی (سیاح، ۱۳۷۳: ۷۹۱) مهریه به معنای شفقت و در فرهنگ معین (علیزاده، ۱۳۸۴: ۲۰۵۶) معادل محبت تعریف‌شده است. مؤلف ترمینولوژی حقوق در تعریف مهر می‌نویسد: «مال معینی است که بر سبیل متعارف زوج به زوجه در عقد نکاح می‌دهد و یا به نفع زوجه بر ذمه می‌گیرد.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۷۰۲)

۲-۲- اقسام مهریه

از بررسی مطالب مربوط به مهریه در متون فقهی می‌توان گفت که مهریه پنج قسم است و آن‌ها عبارتند از: مهرالمسمی، مهرالمثل، مهرالمتعه، مهر السنه و مهرالمفوضه. این اقسام به اعتبار تعیین و عدم تعیین مهر در عقد نکاح به زن تعلق می‌گیرد. در ادامه به‌اختصار هر یک را بیان کرده، سپس هر یک را شرح خواهیم داد.

۱-۲-۲- مهرالمسمی

در قانون مدنی برای مهرالمسمی تعریفی نیامده است، مهری که در حین عقد نکاح توسط زوجین تعیین شود مهرالمسمی نام دارد به‌عبارتی دیگر «مهری که در حین انعقاد عقد با توافق طرفین معین می‌گردد مهرالمسمی نام دارد. از جهت حداکثر سقف محدودی ندارد و زوجین می‌توانند بهر اندازه که مایل باشند توافق نمایند و پس از توافق و انعقاد عقد زوج ملزم به پرداخت خواهد بود، ولی از جهت حداقل تا آنجا که چیزی صدق مال بر آن بشود و قابل تملک باشد، می‌تواند مهریه قرار گیرد؛ بنابراین یک حبه گندم و یا یک قطره آب که دارای ارزش مالی نیست نمی‌تواند به‌عنوان مهر تعیین گردد، زیرا مال بر آن صدق نمی‌کند.» (محقق داماد، ۱۳۸۲: ۲۲۴)

۲-۲-۲- مهرالمثل

در مواردی که مهر اصلاً تعیین نشده یا عدم آن در عقد، شرط شده باشد و یا به دلایلی مهرالمسمی ابطال یا مصداقاً مردود شود و زناشویی هم واقع‌شده باشد، زن استحقاق مهرالمثل را می‌یابد. ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «برای تعیین مهرالمثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقران و هم‌چنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود». بر اساس قانون مدنی زن در موارد زیر مستحق دریافت مهرالمثل است:

- اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده باشد و یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد عقد مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین بین آن‌ها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود. (ماده ۱۰۸۷) و هرگاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر بعد از نزدیکی، زن خود را طلاق دهد زن مستحق مهرالمثل خواهد بود. (ماده ۱۰۹۳)

- در صورتی که مهرالمسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد زن مستحق مهرالمثل خواهد بود. (ماده ۱۱۰۰)

- در صورت جهل زن به فساد نکاح و وقوع نزدیکی زن مستحق مهرالمثل است (ماده ۱۰۹۹)

۳-۲-۲- مهرالمتعه

در ماده ۱۰۹۳ قانون مدنی آمده است: «هرگاه مقدار مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد زن مستحق مهرالمتعه است...». برای تعیین مهرالمتعه، دیگر زیبایی و شرافت و شایستگی زن موردنظر نیست. مرد باید به‌تناسب ثروت خود مالی به زن بدهد. ماده ۱۰۹۴ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «برای تعیین مهرالمتعه حال مرد از حیث غنا و فقر، ملاحظه می‌شود». در تعریف متعه آمده است: «به معنی بهره‌مند شدن و لذت بردن است. اصطلاح مهرالمتعه از آیه ۲۳۶ سوره بقره گرفته‌شده است. تعیین مهرالمتعه بر اساس وضع مالی شوهر قول مشهور فقهای امامیه است. قول دیگر این است که در مهرالمتعه مانند مهرالمثل، وضع زن باید در نظر گرفته شود. شافعی از این نظر جانب‌داری کرده است. نظریه سوم در این زمینه آن است که هم حال زن و هم وضع شوهر باید در تعیین مهرالمتعه موردتوجه قرار گیرد. به‌رحال قانون مدنی از قول مشهور فقهای امامیه پیروی کرده است.» (معاونت آموزشی قوه قضائیه، ۱۳۸۷: ۲۷) حضرت امام خمینی (ره) می‌فرمایند: اگر عقد بدون مهر واقع شود، زن قبل از دخول چیزی را مستحق نمی‌شود، مگر این‌که او را طلاق دهد؛ پس زن استحقاق دارد که مرد به‌حسب حالش از غنا و فقر و باز بودن دست و تهی بودن آن، چیزی را از دینار یا درهم یا لباس یا چهارپا یا غیر این‌ها به او بدهد و به این چیز، «متعه» گفته می‌شود و اگر عقد قبل از دخول با چیزی غیر از طلاق فسخ شود، مستحق چیزی نمی‌باشد و همچنین است اگر یکی از آن‌ها قبل از دخول بمیرد و اما اگر به او دخول نموده باشد به سبب آن، مستحق مهر امثال خودش می‌باشد. (خمینی، سیّد روح‌الله، ۱۳۹۲، ج ۲، ۳۱۸)

۴-۲-۲- مهر السنه

در تعریف مهر السنه آمده است: «به مقدار مهری که پیامبر اکرم (ص) برای همسران و دختران خویش تعیین فرمودند و کمیت آن به شهادت روایات متعدد، پانصد درهم بوده، «مهر السنه» می‌گویند.» (شرف‌الدین، ۱۳۸۰: ۱۳۹) طبق نظر مؤلف ترمینولوژی حقوق مقدار آن را دویست و شصت و دو مثقال و نیم پول نقره سکه‌دار است به مثقال صرافان که از قرار مثقالی ۱۵ ریال جمعاً ۵۰/۳۹۳۷ ریال است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۷۰۲) بنابراین مهر السنه مهری بوده است که پیامبر (ص) برای همسرانش تعیین می‌فرمودند که بر اساس اسناد تاریخی مقدار آن را معادل پانصد درهم ذکر کرده‌اند.

۵-۲-۲- مهرالمفوضه

درجایی که مهر در عقد نکاح به‌صورت مجمل ذکر شود و تعیین آن به یکی از زوجین یا شخص ثالثی واگذار شود. به زنی که تعیین مهرش را به شوهر یا شخص دیگر سپرده باشد، «مفوضه المهر» گفته می‌شود. در کلام فقها واژه «تفویض»، در تفویض بضع نیز به‌کاررفته است، تفویض بضع و تمتع درجایی است که عقد نکاح بدون ذکر مهر جاری می‌شود که در این صورت با وقوع نزدیکی برای زوجه، مهرالمثل ثابت می‌شود.

۲-۳-**ماهیت مهر در حقوق**

مهر از احکام تأسیسی دین اسلام نیست و با توجه به سابقه آن در قبل اسلام مورد تأیید و امضای شارع مقدس قرارگرفته است. بی‌تردید شارع از تأیید این امر هدف و غرضی داشته است. ماهیت حقوقی مهریه در چند دیدگاه بیان داشته شده و هرکدام برگرفته از دلایل و مستنداتی است که در کتب فقهی و حقوقی مطرح‌شده است. (اباذری فومشی،۱۳۹۰: ۱۹)

۲-۳-۱-**مهریه در عوض بضع**

برخی نویسندگان بر این باورند که مهر عوض در عقد و نکاح می‌باشد که در مقابل بضع قرار می‌گیرد. بر این اساس، نکاح معاوضه‌ای شمرده می‌شود که در آن زن برای دریافت عوض که همان صداق می‌باشد امتثائی دارد که از آن به‌حق حبس تعبیر می‌کنند و در قانون مدنی ماده ۱۰۸۵ نیز بدان اشاره‌شده است؛ بنابراین مهر عوض در عقد نکاح می‌باشد؛ اما از لحاظ حقوقی نمی‌توان مهر را عوض در عقد نکاح قرار داد، زیرا نکاح از معاوضات نیست و نیز نکاح بیع نیست و معاوضه و خریدوفروش محسوب نمی‌شود چون در معاوضات ازجمله بیع، عوض جزء ذات معاوضه است، به‌نحوی‌که اگر معاوضه‌ای بدون عوض واقع شود بیع تلقی نمی‌شود. ثمن و عوض رکن است و فقدان آن به بطلان معامله می‌انجامد اما نکاح بدون مهر صحیح است و ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی آن را تجویز کرده است. هم‌چنین در معاوضات تعادل اقتصادی عوضیین شرط پایداری معامله است و اگر این تعادل و توازن به هم بخورد خیار غبن به وجود می‌آید که به مغبون حق فسخ می‌دهد. (روشن، ۱۳۸۹: ۱۴)

مهر عوض بضع نیست زیرا در برخی از موارد در عقد نکاح، مهر به زن تعلق می‌گیرد، درحالی‌که چه‌بسا هرگز نزدیکی صورت نگیرد. برای نمونه مهر المتهه به زنی تعلق می‌گیرد که بدون تعیین مهریه به زوجیت مردی درآمد و نکاح قبل از نزدیکی منجر به طلاق شود. همچنین به زنانی که با مردان سالخورده که فاقد نیروی مردی‌اند، ازدواج می‌کنند مهر به‌طور کامل تعلق می‌گیرد. هم‌چنین عنوان مهر السنه در فقه که به‌موجب آن میزان مهر به‌طور ثابت پانصد درهم است، دلیل دیگری است بر این‌که مهر عوض معامله نیست؛ زیرا عوض در کمیت تابع ارزش معوض است و با تغییر معوض، عوض نیز تغییر می‌کند. درحالی‌که گاهی عوض به‌هیچ‌روی تابع معوض نیست، چنان‌که تعلیم سوره‌ای از قرآن مهر برخی زنان داده می‌شود. هم‌چنین اگر مهر عوض نکاح بود می‌بایست در صورت بطلان یا فسخ مهر، عقد و نکاح منحل و زن از انجام وظایفی که بر عهده دارد معاف می‌شد. درحالی‌که چنین نیست. (امامی،۱۳۸۶: ۳۵)

۲-۳-۲-**مهریه قرارداد مالی**

برخی مهریه را قرارداد مالی فرعی می‌دانند و بر این باورند از صحت عقد دائم بدون ذکر مهر برمی‌آید که تعیین مهریه نهاد حقوقی مستقلی است و هرچند به‌تبع نکاح است اما از آن جدا می‌باشد. اگر در عقود مفوضه البضع یکی از زوجین قبل از زناشویی بمیرد، هیچ مهریه‌ای برای زوجه نیست که این بیانگر آن است که این نهاد به‌صرف عقد و نکاح شکل نمی‌گیرد بلکه باید جداگانه تأسیس شود پس مهریه قرارداد مال تبعی، یعنی قراردادی راجع به مال و جدا از اصل نکاح ولی تابع آن است. نتیجه این خواهد بود که در مهریه حال یا مهریه عندالمطالبه باید قدرت بر تسلیم مهریه به هنگام عقد وجود داشته باشد. چون قدرت بر تسلیم عین مورد عقد، یکی از قواعد عمومی قراردادهاست و همه قراردادها را در برمی‌گیرد. (واحدی زاده،۱۳۹۵: ۳۰) بر این اساس مهریه نوعی قرارداد مالی است که نسبت به عقد و نکاح، فرعی به شمار می‌آید. طرفداران این فرضیه بر اهمیت تراضی عقود ازجمله در عقد و نکاح نسبت به نقش اساسی آن در میزان و تعیین مهریه تأکید می‌کنند؛ زیرا در تعریف مهر آمده است آنچه مردم بر آن تراضی کنند. از طرف دیگر، در معنای اخص معامله نیز آمده است که به هر نوع ماهیت مالی که موضوعش امور مالی باشد اطلاق می‌شود. (شهیدی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱) فرض قرارداد مالی موضوعی کلی و مطلق نیست. بلکه در مواردی منتفی است یعنی درجایی که موضوع مهریه یک امر غیرمالی است، چنین فرضی وجهی ندارد. البته وقتی موضوع مهریه امر غیرمالی است، چه‌بسا دارای آثار مالی باشد که این فرض موضوع بحث ما نیست؛ اما اگر ادعا شود موضوع مهریه در ابتدا و در همه موارد با قرارداد مالی معین می‌شود، این‌گونه نیست. برای مثال در موردی که تعلیم یک سوره از قرآن به‌منزله مهر معین‌شده است، بحث قرارداد مالی بودن مهر پذیرفتنی نیست. (فهمی و بصارتی،۱۳۹۱: ۸۴) امام خمینی (ره) می‌فرماید: مهریه ازنظر مقدار حد و اندازه‌ای ندارد، بلکه معیار در آن تراضی زن و شوهر است، چه کم باشد و چه زیاد، به شرطی که آن‌قدر کم نباشد که مانند یک پر کاه مالیت نداشته باشد، بلکه در طرف زیادت مستحب است که زیادتر از مهر السنه یعنی پانصد درهم نباشد. (خمینی، سیّد روح‌الله ، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۹۲)

۲-۴-۱-**اوصاف مهریه**

ازنظر قانون مدنی عین، منفعت و عمل می‌تواند موضوع مهریه قرارگیرد. هر یک از اوصاف یادشده را موردبررسی قرار می‌دهیم.

۲-۴-۱-**مالیت داشتن**

بر اساس ماده ۱۰۷۸ قانون مدنی هر چیزی را که مالیت داشته باشد می‌توان مهر قرارداد. مالیت داشتن یعنی دارای ارزش اقتصادی بودن که می‌توان آن را مورد معامله قرارداد. اشاییی مانند هوا نمی‌تواند مالیت داشته باشد چون فاقد ارزش است. این مال ممکن است به شکل‌های مختلفی باشد: عین معین مانند خانه معین؛ کلی چه کلی معین مانند چند کیلو از یک خرمن خاص گندم، یا کلی غیر معین باشد، مثل یک‌میلیون پول؛ منفعت عین مثل منفعت ده‌ساله یک‌منزل؛ منفعت عمل و کار، مثل تعلیم قرآن، آموزش رانندگی.

هرآن چه را که مسلمان مالکش می‌شود، صحیح است که مهر قرار داده شود؛ عین باشد یا دین یا منفعت عین مملوکی از قبیل خانه یا مزرعه یا حیوان و صحیح است که منفعت شخص آزادی مهر قرار داده شود، مانند تعلیم صنعت و مانند آن از هر عمل حلالی، بلکه ظاهر آن است که حق مالی که قابل نقل‌وانتقال است، صحیح است که مهر قرار داده شود مثل حق تحجیر و مانند آن و مقدار تعیین‌شده‌ای ندارد، بلکه مقدار آن، چیزی است که زوجین به آن رضایت پیدا کنند، زیاد باشد یا کم مادامی‌که به سبب کم بودن، از مالیت خارج نشود. (خمینی، سیّد روح‌الله ،۱۳۹۲، ج ۲، ۳۱۷)

۲-۴-۲-**معلوم بودن**

طبق ماده ۱۰۷۹ قانون مدنی مهر باید طوری تعیین شود که بین طرفین رفع جهالت کند؛ یعنی معلوم باشد. معلوم بودن یکی از شرایط صحت عقد است. در مهر، معلوم بودن تفصیلی لازم نیست، بلکه اگر با وصف، اشاره و مشاهده، رفع جهالت شود، کافی است و مثل سایر معاوضات احتیاج به استقصاء در معرفت نیست، زیرا حکم نکاح با سایر معاوضات متفاوت است و هرچند آن مال از چیزهایی باشد که با پیمانه کردن، یا وزن کردن یا شمارش، معاوضه می‌شود، در عقد نکاح چنین سنجشی لازم نیست؛ بنابراین اگر خانه‌ای به‌عنوان مهر قرار گیرد و خصوصیات آن مشخص نشود، زوج باید خانه‌ای در حد متوسط به زوجه بپردازد.

۲-۴-۳-**مقدورالتسلیم بودن**

مقدور نبودن تسلیم مورد معامله ممکن است به دلیل ذات مالی باشد که مورد معامله قرارگرفته است، یعنی مال مورد معامله عرفاً امکان تسلیم ندارد و عدم تسلیم آن به توانایی داشتن و نداشتن متعهد برنمی‌گردد. به‌عبارت‌دیگر چه متعهد چه شخص دیگری نمی‌تواند آن را تسلیم کند. مثلاً اگر شخصی پرنده‌ای در هوا یا ماهی در دریا را به دیگری بفروشد، یا مهریه قرار دهد این مال نوعاً قابل تسلیم نیست و عدم امکان تسلیم به فروشنده یا زوج برنمی‌گردد. این عدم امکان تسلیم ناشی از طبیعت موضوع معامله است، اما گاهی اوقات موضوع معامله نوعاً و ذاتاً تسلیم کردنی است ولی متعهد امکان تسلیم آن را ندارد، مثل تعیین ۱۰۰۰ سکه بهار آزادی به‌عنوان مهریه که بر ذمهٔ زوج قرارگرفته است. تهیه و تسلیم این مقدار مهریه ذاتاً غیرمقدور نیست. (جلالی،۱۳۸۹: ۱۹۳)

۳-**نفقه**

ازدواج امری است مقدس که در تمامی ادیان با دیدهٔ تقدس و احترام به آن نگریده شده است. با ازدواج، زوجین نسبت به یکدیگر حقوق و تکالیف مالی و غیرمالی پیدا می‌کنند. ازنظر اسلام تأمین هزینه خانواده و ازجمله مخارج شخصی زن به عهده مرد است و زن هیچ‌گونه مسؤولیتی ندارد. برخی از علما معتقدند اتفاق جزء قواعد آمره می‌باشد، اما در حال حاضر برخی از علما این نظر را دارند که طرفین عقد می‌توانند نسبت به میزان یا اسقاط نفقه به توافق برسند. در قانون مدنی بیان‌شده که پس از وقوع نکاح، زن و شوهر به‌حکم قانون، حقوق و تکالیف گوناگونی نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند (ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی) البته این حقوق فقط جنبه مالی ندارد، بلکه پیوند و حقوق معنوی زوجین نسبت به یکدیگر مهم‌تر از حقوق مالی است. تمکین یکی از وظایف مهم بلکه از اصلی‌ترین وظایف زن به شمار رفته و از مسائل ضروری و مسلّم در آیین خانوادهٔ اسلام می‌باشد. زن وظیفه دارد از شوهر خود در امور مشخص‌شده‌ای اطاعت کند و اگر چنانچه در وظایف مشخص‌شده، نافرمانی کند نفقه‌ای بر عهده مرد نبوده و زن حق تقاضای نفقه ندارد. (خزائی،۱۳۹۵: ۳۰)

۳-۱-**تعریف نفقه**

نفقه عبارت است از همه نیازهای متناسب و متعارف با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج، به‌واسطه نقصان یا مرض (ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی). در اصطلاح حقوق مدنی عبارت است از صرف هزینه خوراک و پوشاک و مسکن و اثاث خانه و خادم در حدود متناسب عرفی با وضع زوجه. (جعفری لنگرودی،۱۳۸۸: ۷۱۸). امام خمینی «ره» در خصوص تعریف و تعلق نفقه می‌فرماید: یکی از امور واجب که اسلام بر عهده مرد نهاده است و عمل به آن بر مرد لازم است، پرداخت نفقه همسر است. نفقه از حقوق مسلم زن به شمار می‌رود. نفقه یعنی خوراک و پوشاک و چیزهایی که اداره زندگی عادی متوقف بر آن است و با سه سبب زناشویی، قوم‌ووخیشی و نیز مالکیت واجب می‌شود. نفقه زن بر شوهر است، به‌شرط آن‌که زن عقدی باشد و مطیع شوهر هم باشد و در آنچه واجب است، اطاعت کند. چه اگر ناشزه‌گشت نفقه‌اش دیگر بر عهده مرد نیست، اما اگر از مخالفت با شوهرش دست برداشت و با او اظهار موافقت کرد، پس در این صورت نفقه‌اش برگردن شوهرش خواهد بود.

(خمینی، سیّد روح‌الله ،۱۳۸۷: ۳۸۲)



اتفاق یکی از تعهدات و الزامات قانونی است که تحت شرایطی به عهده کسی قرار می‌گیرد و متعهد له این تعهد ممکن است زوجه دائمی یا اقارب نسبی خاص باشند که عبارتند از: اقارب نسبی در خط مستقیم صعودی و نزولی یعنی عبارت از پدر و مادر و اجداد و جدات است هر قدر بالا رود و اولاد و اولاد اولاد هر قدر پایین‌رود که این قرابت و نسبیت ناشی از رابطه خونی و توالد و تناسل یکی از دیگری به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم است.

۳-۲- شرایط وجوب نفقه

شرط وجوب نفقه زوجه دو چیز است: 1- نکاح دائم 2- تمکین زوجه. ماده 1106 قانون مدنی: «در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است.» از نظر اسلام تأمین هزینه خانواده و از جمله مخارج شخصی زن به عهده مرد است و زن از این نظر هیچ‌گونه مسؤولیتی ندارد. البته تأمین هزینه‌های شخصی زن توسط شوهر اختصاص به موردی ندارد که زن از تأمین آن عاجز باشد بلکه حتی اگر وی دارای ثروت کلانی هم باشد، الزامی ندارد که از اموال شخصی خود مخارج و مایحتاج خویش را تأمین نماید. وجوب نفقه جزء مسلمات فقه و حقوق اسلامی است و بر آیات (بقره 22، طلاق 7) و روایات واصله مبتنی هست. زوجه مالک نفقه است، بنابراین چنانچه به‌عنوان مثال شوهر یکجا نفقه یک هفته را به زن تسلیم نماید و زن با تأمین هزینه‌های روزانه از طریق دیگر و یا قناعت و صرفه‌جویی مبلغی را پس‌انداز کند، شوهر نمی‌تواند مبلغ مزبور را استرداد نماید (محقق داماد، 1382: 293). امام خمینی در این باره می‌فرماید: «اگر نفقه چند روزی را به او بپردازد مانند هفته یا ماه یا سال و این مدت بگذرد و او برای خودش صرف ننماید. به این‌که از غیر آن نفقه، برای خود خرج کند یا شخصی برای او انفاق نماید. آن نفقه ملک زن است و زوج حق برگرداندن آن را ندارد. هم‌چنین است اگر زن با صرفه‌جویی، چیزی از آن نفقه را زیاد بیاورد، این زیادی ملک خودش هست و شوهر حق استرداد آن را ندارد، ولی اگر قبل از انقضای مدت با فوت یکی از آن‌ها یا نشوز زن یا طلاق باین از استحقاق آن خارج شود آنچه به او پرداخته بین روزهای گذشته و آینده توزیع می‌شود و از آن به نسبت باقی‌مانده مدت، مسترد می‌شود؛ بلکه ظاهراً همین‌طور است درجایی که نفقه یک روز را به او بپردازد و یکی از عوارض دراثنای آن روز پیدا شود پس باقی‌مانده نفقه روز مسترد می‌شود.» (خمینی، سید روح‌الله، 1383: 373)

نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است؛ زیرا مطلقه رجعیه در حکم زوجه است. مگر آنکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد ولی در عده فسخ نکاح یا طلاق اگر باین باشد، زن حق نفقه ندارد، مگر این‌که زن از شوهر خود حامل باشد که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت. طبق ماده 1109 قانون مدنی زن غیر حامل در عده وفات نیز طبق ماده 1110 قانون مدنی حق نفقه ندارد و حال اگر زن شوهر مرده حامل باشد این پرسش مطرح می‌شود که آیا نفقه به وی تا وضع حمل تعلق می‌گیرد یا خیر در پاسخ به این پرسش حقوقدانان پاسخ متفاوتی ارائه داده‌اند. برخی بر این باورند با توجه به ماده 1110 قانون مدنی و قول مشهور فقهای امامیه تفاوتی بین زن حامل و غیر حامل نیست. (کاتوزیان، 1375: ج 1، 115)

۳-۳- اقسام نفقه

نفقه معنای مطلقی دارد که شامل انفاق بر زوجه، اولاد و نزدیکان می‌شود. در فقه و حقوق اسلامی بر اساس ماهیت و احکام متفاوت، دو نوع نفقه وجود دارد:

الف - نفقه زوجه: انفاقی که شوهر باید به همسر خود بپردازد.

ب - نفقه اقارب: انفاقی که شخص در حالت نیازمندی والدین و فرزندان باید هزینه کند. (پور عبدالله، 1390: 153-152)

۳-۴- شرایط سقوط نفقه

۳-۴-۱- نشوز

نشوز را در سه حالت می‌توان بررسی کرد، اگر نشوز از طرف زوج باشد مانند عدم پرداخت نفقه و غیره زوجه حق مطالبه حقوق خود را دارد و جایز است قاضی زوج را ملزم به ادای حقوق زن ملزم سازد و در غیر صلح و آشتی بین طرفین، زوجه حق جدایی از زوج را پیدا می‌کند. نشوز اگر از طرف زوجه باشد به وی ناشزه گفته می‌شود که حقوق واجب و وظایف شرعی خود را در مقابل همسر انجام نداده باشد؛ مانند عدم سکونت زن در منزل مرد. حالت آخر زمانی است که نشوز از طرف زوجین باشد که بدان شقاق گفته می‌شود؛ یعنی ناسازگاری بین زوجین، مانند عدم رعایت حسن معاشرت.

3-4-2- انحلال نکاح

بعد از جدایی زوجین از یکدیگر طبعاً زوجه حق دریافت نفقه را ندارد؛ اما قانون‌گذار مواردی را معرفی کرده که زن پس از انحلال نکاح حق دریافت نفقه را دارد. در طلاق رجعی زن حق نفقه را دارد زیرا زن در اینجا حکم زوجه را دارد. زمانی که طلاق در زمان حاملگی زن اتفاق بیفتد زن تا پایان وضع حمل حق دریافت نفقه را دارد.

۴-۱- اجرت‌المثل

با اصلاح قانون مدنی در سال 1385، ماده 336 این قانون که به مبحث «استیفا» اختصاص دارد، دارای تبصره‌ای بدین شرح است: «چنان چه زوجه کارهایی را که شرعاً بر عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت‌المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام‌گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.» این حق مالی را نمی‌بایست به‌عنوان یک حق خاص و منحصر به زوجه مورد بررسی قرارداد. چراکه مبنای آن از قواعد عمومی مقررات استیفا نشئت‌گرفته است و در نتیجه در استفاده از آن، تفاوتی میان زن و مرد نیست و این مصداق خاص تنها از باب تأکید و رفع شبهات، مورد تصریح قرار گرفته است. (روشن و نعیمی، 1395: 538)

۴-۱- تعریف اجرت‌المثل

تعاریف متعددی نسبت به مفهوم اجرت‌المثل صورت گرفته است که در ذیل به دو نمونه از تعریف صورت گرفته اشاره می‌گردد: 1- اگر کسی از مال دیگری منتفع گردد، عین مال باقی باشد و برای مدتی که فرد منتفع شده بین طرفین مال‌الاجاره‌ای معین نشده باشد، آنچه بابت اجرت منافع استیفا شده به صاحب‌مال مزبور دهد اجرت‌المثل نامیده می‌شود؛ اجرت عبارت است از عوضی که مستأجر در مقابل به دست آوردن منفعت از اجاره اعمال فرد یا اشیا یا حیوان پرداخت می‌کند. اجرت‌المثل در برابر اجرت المسمی قرار دارد به این معنی که هرگاه برای عملی، اجرت معین‌شده باشد آن را اجرت المسمی می‌گویند، اگر برای عمل، اجرت معین نکرده باشند با مراجعه به عرف، ارزش آن عمل معین‌شده و پرداخت می‌گردد. اجرت‌المثل در معنای خاص به معنی حق‌الزحمه کارهای خانه‌داری زوجه در خانه زوج است که در هر زمان از ایام زناشویی می‌تواند مطالبه نماید. (کبیری و غلام‌پور، 1395: 114-115)

۴-۲- اجرت‌المثل در حقوق

مستند قانونی دریافت اجرت‌المثل مواد قانونی مبحث استیفا در قانون مدنی به‌خصوص تبصره الحاقی به ماده 336 قانون مدنی است که در تاریخ 23/10/85 تصویب‌شده است و دومین مستند ماده 92 قانون حمایت از خانواده مصوب 1/12/1391 است که در این قانون و ماده‌ای که ذکر شد به تبصره الحاقی به ماده 336 قانون مدنی ارجاع داده‌شده است. زمانی که دادگاه تصمیمی را راجع به طلاق بگیرد باید به اجرت‌المثل ایام زوجیت هم مطابق شرایط تبصره الحاقی ماده 336 اقدام کند. باین‌حال به‌موجب قانون حمایت از خانواده مصوب سال 91، تبصره 6 ماده‌واحد قانون اصلاح مقررات طلاق راجع به اجرت‌المثل نسخ شده و جایگزین آن همان ماده 29 قانون حمایت از خانواده است؛ بنابراین اکنون به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به تبصره 6 ماده‌واحد استناد کرد. به‌موجب ماده 336 قانون مدنی، هرگاه فردی برحسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که از نظر عرفی برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص از سر عادت مهبای آن عمل باشد، عامل مستحق اجرت‌المثل خود خواهد بود، مگر این‌که معلوم شود قصد تبرع و انجام کار رایگان داشته است. به‌موجب تبصره الحاقی به این ماده، اگر زنی در خانه شوهرش کارهایی انجام دهد که به عهده‌اش نیست، مستحق اجرت‌المثل خواهد بود، به‌شرط آن‌که انجام این کارها به درخواست یا امر شوهر بوده و نیز قصد تبرع نداشته باشد و اگر به امر یا درخواست شوهر نبوده یا زن قصد تبرع نداشته باشد، مستحق اجرت‌المثل نخواهد بود. با توجه به اطلاق و عمومیت ماده 336 ماده مذکور و تبصره الحاقی به آن، اگر شوهر فوت کند، زن به‌شرط اثبات دو شرط مذکور مستحق دریافت اجرت خواهد بود و این موضوع که برخی تصور می‌کنند دریافت اجرت‌المثل بستگی به حیات و زنده بودن شوهر دارد خلاف اطلاق و عمومیت ماده یادشده است. (کبیری و غلام‌پور، 1395: 122-121) معمولاً زنان در ایام زناشویی کارهایی را که شرعاً بر عهده آنان نیست با قصد اجرت گرفتن از شوهر انجام نمی‌دهند. زنان غالباً این‌گونه کارها را به شکل دستوری انجام نمی‌دهند و اصل نیز بر عدم دستور است؛ بنابراین، اثبات خلاف این دو اصل بر دوش زن سنگینی می‌کند. هرچند امارات قضایی و ظاهر حال در صورت وجود داشتن، می‌تواند مسئله را برعکس کرده و اثبات خلاف آن را بر عهده شوهر قرار دهد. (کاویانی فرد، 1393: 177)

۴-۳- شرایط استحقاق زوجه نسبت به اجرت‌المثل

بر اساس مفاد تبصره الحاقی به ماده 336 قانون مدنی و شرایط مذکور در باب استیفا در متن ماده 336، شرایطی را می‌توان برای استحقاق زوجه نسبت به اجرت‌المثل در نظر گرفت. این شرایط عبارتند از:

4-3-1- انجام کارها و خدمات منزل توسط زوجه

در خصوص انجام این خدمات، به اقتضای اصل عدم، زن مدعی است و بایستی ثابت کند که کارهای مذکور را در طول زندگی مشترک برای مرد انجام داده است. هرچند دیدگاه مخالفی هم مبنی بر وجود ظاهر عرفی در انجام امور منزل توسط زن وجود داشته، لذا زوج را مدعی دانسته و اثبات خلاف این ظاهر عرفی را بر عهده وی قرار داده‌اند. (محقق داماد، 1382: 234)

۴-۳-۲- دستور زوج

ماده 336 قانون مدنی و تبصره آن نیز امر آمر (زوج) جهت تحقق اجرت‌المثل را مفروض دانسته است. انجام خودسرانه کار نمی‌تواند برای دیگری ضمان آور باشد. واژه امر در ماده 336 به معنی خواستن است که هم شامل دستور و فرمان می‌شود و هم موردی را در برمی‌گیرد که شخص از دیگری درخواست می‌کند که کاری را برای او انجام دهد. (صفایی و رحیمی، 1393: 50) زوجه در مطالبه اجرت‌المثل مدعی است و مطابق قاعده «البینه علی المدعی» بار اثبات به دوش مدعی است، لذا زوجه که خواهان اجرت‌المثل است باید صدور دستور از ناحیه زوج جهت انجام کارهای خانه را ثابت کند (اسدی، 1381: 47)

۴-۳-۳- عدم قصد تبرع

زن بایستی در انجام امور منزل قصد تبرع نداشته باشد تا بتواند مطالبه اجرت‌المثل نماید. «رسم خانواده‌های ما این است که خدمت مادر و همسر انگیزه‌ای جز مهربانی و فداکاری ندارد و سخن گفتن از حق‌الزحمه درباره اجرای این تکالیف اخلاقی نارواست. مدعی دستمزد نیز، بر مبنای غلبه چنین فرض می‌شود که همین منش را داشته است، مگر اینکه خلاف این ظاهر عرفی را اثبات کند. پس کافی نیست که بر پایه اصل عدم تبرع، شوهر را در هر حال مدعی شماریم، زیرا ظاهر اماره است و بر اصل عملی (عدم تبرع) حکومت دارد.» (کاتوزیان، 1375: 377)

۴-۳-۴- اجرت داشتن کار در نزد عرف

کارهایی که زن در منزل و به دستور مرد انجام می‌دهد، بایستی عرفاً دارای ارزش بوده و به نحوی باشد که در مقابل آن پولی پرداخت شود. به نظر می‌رسد انجام امور منزل چون پاکیزه نگه‌داشتن منزل و تهیه غذا و امثالهم عرفاً دارای ارزش بوده و قابل تقویم به پول است. (حاتمی و زیرجد، 1394: 80)

نتیجه‌گیری

در شرع انور اسلام خانواده دارای جایگاه ویژه‌ای است و حقوق و تکالیف خاصی را برای این نهاد به‌ویژه زوجین مقرر کرده است. این حقوق و تکالیف شامل حقوق مالی و غیرمالی است که در حقوق ایران بخش مالی آن موردتوجه خاص واقع‌شده است. ازجمله مهم‌ترین این حقوق که در این مقاله به بررسی آن پرداختیم عبارت‌اند از مهریه، نفقه و اجرت‌المثل. مهریه در نظام حقوقی ایران در نکاح دائم برای زن مقررشده است و مرد باید آن را به زن بپردازد. زن دارای انواع مهریه (مهرالمسمی، مهرالمثل، مهر المتعه و مهر السنه) می‌باشد. در نکاح دائم عدم تعیین مهریه موجب بطلان نکاح نمی‌شود به همین دلیل در این نوع نکاح، مفوضه المهر و نیز مفوضه البضع خلاف مقتضای عقد نکاح شمرده نشده و موجب بطلان عقد نمی‌گردد و به‌طور خلاصه مهریه در نکاح دائم جنبه فرعی دارد.در خصوص نفقه بعد از انعقاد عقد نکاح دائم بر مرد است که نفقه زن خود را بپردازد. ازجمله ویژگی‌های نفقه، طلب ممتاز بودن آن و نیز غیرقابل اسقاط بودن آن به صلح و شرط است. همچنین بی‌تأثیر بودن عدم شرط استطاعت مالی مرد یا تمکن مالی زن در وجوب پرداخت نفقه توسط مرد است اگرچه تحقق وجوب پرداخت آن مشروط به تمکین زن خواهد بود. وجود ضمانت اجراهای حقوقی در صورت عدم پرداخت نفقه توسط مرد؛ و نیز استحقاق زن در زمان عده وفات و عده طلاق رجعی و نیز استحقاق زن حامله در طلاق بائن و فسخ نکاح از دیگر ویژگی‌های نفقه به‌حساب می‌آید. در خصوص اجرت‌المثل که عبارت است از کارهایی که شرعاً به عهده زن نبوده و به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده است نیز قانون‌گذار ایران در تبصره ماده 336 قانون مدنی، ماده 29 قانون حمایت خانواده ونیز بند ب تبصره 6 ماده‌واحده مقررات مربوط به طلاق مصوب 1371، آن را به رسمیت شناخته است.



منابع و مواخذات

– قرآن

– اباذری فومشی، م (1390) مهریه و ماهیت آن، تهران: نشر کمالان.

– اسدی، لایلا (1381) آثار حقوقی طلاق به درخواست زوج، ندای صادق، شماره 28.

– امامی نمین، محمود (1386) ماهیت مهر و نقد مهریه‌های سنگین، فصلنامه مقالات و بررسی‌ها، شماره 87.

– پور عبدالله، کبری (1390) مبانی فقهی نفقه و آثار حقوقی ناشی از آن، دو فصلنامه علمی ـ ترویجی فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، سال شانزدهم، شماره 54.

– جر، خلیل (1365) فرهنگ لاروس عربی– فارسی، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی.

– جعفری لنگرودی، محمدجعفر (1388) ترمینولوژی حقوق، چ بیست و یکم، تهران: کتابخانه گنج دانش.

– جلالی، سید مهدی (1389) نقد و بررسی مهریه در لایحهٔ حمایت خانواده، فصلنامه مطالعات راهبردی زنان، سال دوازدهم، شماره 8.

– حاتمی، علی اصغر و زبرجد، سیده فاطمه (1394) اجرت‌المثل ایام زوجیت و نحله با نگرشی بر قانون حمایت خانواده مصوب اسفند 1391، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هفتم، شماره اول.

– خزائی، احمدرضا (1395) بررسی فقهی حقوقی نفقه با نشوز زوجه، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال دوازدهم، شماره چهل‌وینج.

– خمینی، سیّد روح‌الله (1383) ترجمه تحریر الوسیله، تهران: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.

– خمینی، سیّد روح‌الله (1387) رساله نجات العباد، چ اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

– خمینی، سیّد روح‌الله (1392) تحریر الوسیله، ج 2، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)

– دهخدا، علی‌اکبر (1373) لغت‌نامه دهخدا، جلد سیزدهم، چ اول، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

– روشن، محمد (1389) مباحثی از حقوق خانواده، تهران: انتشارات جنگل.

– روشن، محمد و نعیمی، زکیه (1395) اصلاح نظام مالی حاکم بر روابط زوجین (زندگی مشترک، دارایی مشترک)، فصلنامه خانواده پژوهی، سال دوازدهم، شماره 48.

– سیاح، ع (1373) فرهنگ جامع فارسی به فارسی، چ دوم، تهران: اسلام.

– شرف‌الدین، سید حسین (1380) تبیین جامعه‌شناختی مهریه، چاپ اول، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

– شهیدی، مهدی (1380) تشکیل قراردادها و تعهدات، چ هفتم، تهران: مجد.

– صفایی، سید حسین و رحیمی، حبیب اله (1393) مسئولیت مدنی (الزامات خارج از قرارداد)، تهران: انتشارات سمت.

– طهرانی (کاتوزیان)، محمدعلی (1373) فرهنگ کاتوزیان، چ دوم، تهران: یلدا.

– علیزاده، عزیز اله (1384) فرهنگ فارسی جیبی محمد معین، چ دوم، تهران: راه رشد.

– فهیمی، عزیز اله و بصارتی، داوود (1391) بررسی ماهیت فقهی حقوقی مهریه، معرفت حقوقی، سال اول، شماره سوم.

– قانون مدنی.

– کبیری، حمیده و غلام پور، محمدرضا (1395) مبانی فقهی حقوقی اجرت‌المثل اعمال زوجه، فصلنامه فقه و تاریخ تمدن، سال دوازدهم، شماره چهل و هشتم.

– کاتوزیان، ناصر (1375) حقوق خانواده، ج 1، تهران: نشر یلدا.

– کاویانی فرد، حمید (1393) مبانی حقوقی حقوق مالی زوجین، دو فصلنامه رسالت حقوق کیفری، سال اول، شماره 1.

– لطفی، اسدالله (1388) حقوق خانواده، جلد اول، چ اول، تهران: خرسندی.

– محقق داماد، سید مصطفی (1382) تحلیل فقهی حقوق خانواده –نکاح و انحلال آن، چاپ دهم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

– معاونت آموزشی قوه قضائیه (1387) رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه‌های خانواده، جلد دوم، چ اول، تهران: جنگل.

– واحدی زاده، التفات (1395) پایان‌نامه «بررسی حقوق زوجین در حقوق ایران با نگرش در حقوق افغانستان»، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمه.





Contract Terms

1. **Terms of Performance**
The work specified in this contract shall be performed by the Contractor in the following manner:
☐ Beginning
☐ By completion on

2. **Independent Contractor Status**
It is agreed that Contractor shall be an independent contractor and shall not be considered an employee of the Client.
☐ Contractor shall be responsible for all taxes and social security contributions.
☐ Contractor shall be responsible for the following types of expenses:
☐ Travel and local housing
☐ Insurance
☐ Other (specify):

3. **Assignment of Rights**
Contractor shall assign to the Client all rights in and to the work product created by Contractor in the course of performing the services under this contract.
☐ Contractor shall assign to the Client all rights in and to the work product created by Contractor in the course of performing the services under this contract.

4. **Liability Waiver**
Contractor shall be responsible for the following types of expenses:
☐ Travel and local housing
☐ Insurance
☐ Other (specify):

5. **Other**
Contractor shall be responsible for the following types of expenses:
☐ Travel and local housing
☐ Insurance
☐ Other (specify):

بررسی خسارت های مالی تحت پوشش بیمه نامه اجباری شخص ثالث با نگاهی به جبران خسارت



پریناز ممیز

کارشناس ارشد حقوق پزشکی، دانشگاه علم و فرهنگ، ایران

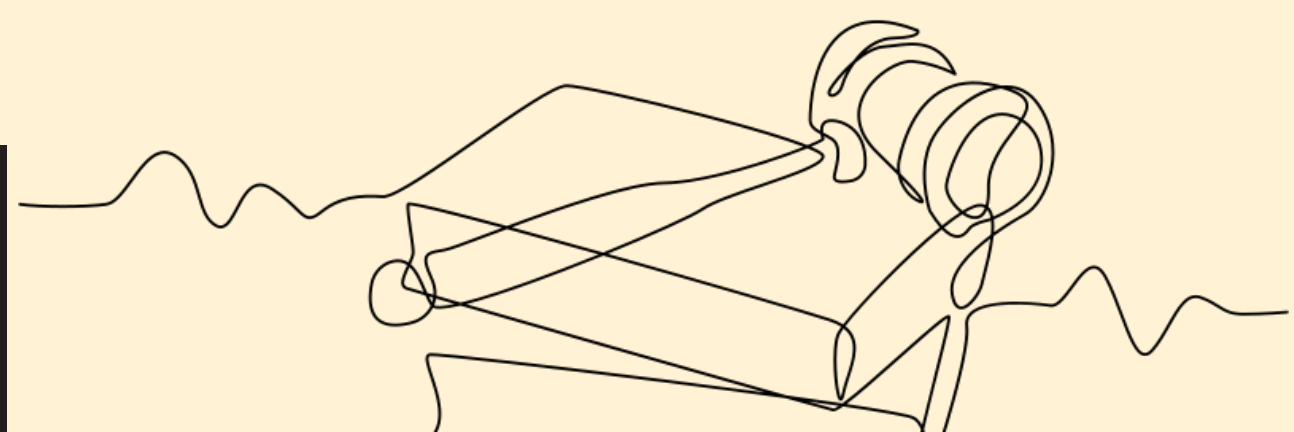
چکیده:

این مقاله به بررسی ابعاد حقوقی مسئولیت مدنی و نحوه جبران خسارات ناشی از حوادث وسایل نقلیه در نظام حقوقی ایران می‌پردازد. با توجه به افزایش چشمگیر تصادفات رانندگی در کشور، قوانین متعددی در این زمینه وضع شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵ اشاره کرد. این قانون با هدف حمایت بیشتر از زیان‌دیدگان و تضمین جبران کامل خسارات آنان تدوین شده است. یکی از مهم‌ترین تغییرات این قانون نسبت به قوانین پیشین، حذف قاعده مرور زمان در دعاوی بیمه‌ای است. درحالی‌که مرور زمان در بسیاری از نظام‌های حقوقی به‌عنوان یک نهاد جهت تنظیم دعاوی پذیرفته شده است، قانون بیمه اجباری ۱۳۹۵ این محدودیت را از بین برده و به زیان‌دیدگان اجازه داده است تا بدون محدودیت زمانی، دعاوی خود را علیه بیمه‌گران طرح کنند. با این حال، این تغییر موجب بروز چالش‌هایی نیز شده است، به‌ویژه در مواردی که عدم وجود محدودیت زمانی می‌تواند منجر به طرح دعاوی در دوره‌های طولانی و مشکلاتی در جمع‌آوری مدارک شود. علاوه بر حذف مرور زمان، مقاله به بررسی نحوه تعیین مصادیق خسارات مالی و بدنی نیز می‌پردازد. کاهش قیمت خودرو (افت قیمت) و محرومیت از بهره‌برداری از اموال زیان‌دیده از جمله خساراتی هستند که تحت پوشش بیمه قرار می‌گیرند. اما خسارات وارد به اموال داخل وسیله نقلیه همچنان مورد اختلاف میان حقوقدانان است. در نهایت، یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که قانون بیمه اجباری ۱۳۹۵ با وجود تلاش برای جبران کامل خسارات و حمایت از زیان‌دیدگان، همچنان نیاز به اصلاحات و شفاف‌سازی در برخی حوزه‌ها، به‌ویژه در موضوعاتی مانند مرور زمان و تعیین مصادیق دقیق خسارات قابل جبران، دارد.

کلمات کلیدی: مسئولیت مدنی، جبران خسارت، حوادث وسایل نقلیه، قانون بیمه اجباری

مقدمه

مسئولیت مدنی ناشی از حوادث وسایل نقلیه یکی از موضوعات کلیدی در نظام‌های حقوقی مدرن است، به ویژه در کشورهای پرجمعیت که تعداد حوادث رانندگی و تلفات جانی و مالی ناشی از آن‌ها بسیار زیاد است. در این راستا، ایران با تصویب قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵ تلاش کرده است تا چارچوبی قانونی برای جبران خسارات ناشی از حوادث ترافیکی فراهم کند. این قانون که جایگزین قوانین قدیمی‌تر مانند قانون بیمه مصوب ۱۳۱۶ است، به صراحت بر حمایت از زیان‌دیدگان و جبران کامل خسارات آن‌ها تأکید دارد. یکی از ویژگی‌های برجسته قانون بیمه اجباری ۱۳۹۵، حذف مرور زمان برای طرح دعاوی بیمه‌ای است. در حالی‌که در بسیاری از کشورها، مرور زمان به عنوان یکی از اصول پذیرفته‌شده حقوقی، جهت تنظیم تعداد دعاوی و جلوگیری از طرح دعاوی در دوره‌های طولانی، در نظر گرفته می‌شود، قانون جدید ایران با حذف این قاعده، حمایت بیشتری از زیان‌دیدگان حوادث ترافیکی فراهم کرده است. بر اساس ماده ۳۶ قانون بیمه مصوب ۱۳۱۶، مدت زمان مرور زمان دعاوی بیمه‌ای دو سال از تاریخ وقوع حادثه است. اما قانون ۱۳۹۵ این قاعده را حذف کرده و بیمه‌گذاران و زیان‌دیدگان را از محدودیت‌های زمانی برای طرح دعاوی علیه بیمه‌گران معاف کرده است. این تغییر در قانون بیمه با هدف حمایت بیشتر از زیان‌دیدگان صورت گرفته است؛ چرا که در موارد بسیاری، زیان‌دیدگان به دلیل شرایط خاص یا پیچیدگی‌های حقوقی قادر به طرح دعوی در مدت زمان مقرر نبوده‌اند. این موضوع به ویژه در حوادثی که خسارات جانی یا مالی شدید به بار آورده‌اند، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. از سوی دیگر، حذف مرور زمان می‌تواند به بروز برخی چالش‌های حقوقی منجر شود. برای مثال، در برخی موارد، عدم وجود محدودیت زمانی ممکن است موجب طرح دعاوی طولانی مدت و دشواری در جمع‌آوری مدارک و شواهد شود. علاوه بر بحث مرور زمان، موضوع تعیین مصادیق خسارات مالی و بدنی نیز از دیگر مباحث مهم در قانون بیمه اجباری ۱۳۹۵ است. مطابق این قانون، خسارات ناشی از کاهش قیمت خودرو و نیز محرومیت از بهره‌برداری از اموال زیان‌دیده قابل مطالبه است. با این حال، در مواردی که خسارات به اموال داخل وسیله نقلیه وارد می‌شود، قانون بیمه اجباری به وضوح بیان می‌کند که این نوع خسارات تحت پوشش بیمه قرار نمی‌گیرد. این مسئله نیز با انتقادات حقوقی مواجه شده است؛ چرا که برخی معتقدند خسارات وارده به اموال داخل وسیله نقلیه نیز باید جزء خسارات قابل جبران توسط بیمه باشد. به طور کلی، قانون بیمه اجباری ۱۳۹۵ گامی مهم در جهت جبران کامل خسارات ناشی از حوادث ترافیکی محسوب می‌شود، اما همچنان نیاز به اصلاحاتی برای رفع ابهامات و چالش‌های حقوقی موجود دارد. حذف مرور زمان و تعیین مصادیق خسارات قابل جبران دو موضوع اصلی هستند که نیازمند بازنگری و تحلیل دقیق‌تری می‌باشند.



تعاریف

1.2.**مسئولیت مدنی**

مسئولیت به معنای پاسخگویی و پذیرش عواقب اعمال فرد در اجتماع است. مسئولیت انواع مختلفی دارد: حقوقی و غیرحقوقی. مسئولیت غیرحقوقی در هر موقعیتی است که قانون‌گذار دخالت نمی‌کند و مسئولیت اخلاقی به عنوان مسئولیت اجتماعی اصلی است (رسولی‌زاده، 1392).
مسئولیت‌های حقوقی به دو دسته تقسیم می‌شوند: مسئولیت مدنی و مسئولیت انتظامی. مبنای مسئولیت مدنی در فقه و شرع، تعهد به جبران خسارت است. این تعهد بر اساس قاعده "لاضرر و لااضرار" است و در ماده 328 قانون مدنی نیز آمده است که هر شخصی که به دیگری خسارتی وارد کند، باید خسارت را جبران کند (مصطفوی، 1385). این مسئولیت ممکن است ناشی از قرارداد یا خارج از قرارداد باشد و در ماده 331 قانون مدنی نیز به این موضوع پرداخته شده است. آنچه‌که در مباحث فقهی اهمیت دارد، این است که مسئولیت مدنی نباید موجب ضرر و زیان غیرمعقول به طرفین دعوا شود (محقق داماد، 1388). این اصل یکی از مهم‌ترین اصولی است که در حقوق اسلامی و حقوق عرفی مورد توجه قرارگرفته است. در باب مسئولیت مدنی، نظرات مختلفی از حقوق‌دانان ارائه شده است. برخی بر این باورند که مسئولیت باید به نحوی تنظیم شود که عدالت کامل برقرار گردد و افراد زیان‌دیده از حقوق خود بهره‌مند شوند (فرامانی و خانی، 1393).

2.2.**بیمه**

بیمه عقدی است که به موجب آن یک طرف تعهد می‌کند که در ازای پرداخت مبلغی، ریسک‌های مالی یا خسارات وارده به شخص دیگر را جبران کند (رسولی‌زاده، 1391). بر اساس ماده 2 قانون بیمه، این قرارداد باید شامل پرداخت خسارات احتمالی در موارد بروز حوادث باشد. موضوع بیمه می‌تواند شامل مال یا حق مالی باشد که طرفین قرارداد بر سر آن توافق کرده‌اند. بر اساس ماده 4 قانون بیمه، بیمه‌گر متعهد است در قبال دریافت مبلغی، در صورت وقوع حادثه، خسارت را جبران کند. بیمه اجباری یکی از قوانین مهمی است که برای حمایت از افراد در برابر ریسک‌های حوادث ترافیکی ایجاد شده است. این بیمه در ایران به عنوان یک الزام قانونی به اجرا درآمده است و تمام دارندگان وسایل نقلیه موظف به تهیه بیمه مسئولیت در قبال اشخاص ثالث هستند.

3.2.**حوادث**

قانون بیمه ۱۳۴۷ و ۱۳۸۷ و ۱۳۹۵ با اختلاف جزئی حوادث ناشی از رانندگی را تعریف کرده‌اند. تعریف حادثه این است که هرگونه برخورد، تصادم، واژگونی یا خروج از جاده که منجر به خسارت مالی یا جانی به شخص ثالث شود، حادثه تلقی می‌شود. در حال حاضر، بیمه‌گران موظف به جبران تمامی خسارات ناشی از حوادث رانندگی هستند، اما قانون‌گذار تأکید دارد که خسارت‌ها باید منطبق با اصول و قواعد تعیین شده در قانون باشد (رسولی‌زاده، ۱۳۸۸). مطابق با ماده ۳ از قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵، در صورتی که خسارت ناشی از حادثه به صورت مستقیم به شخص ثالث وارد شود، بیمه‌گر موظف به جبران خسارت‌ها می‌باشد. اما در برخی موارد، مانند راننده مقصر حادثه، بیمه تعهدی در قبال جبران خسارت‌های وارد بر راننده مقصر ندارد (مصطفوی، ۱۳۹۰). در ماده ۴ قانون بیمه اجباری، خسارت‌هایی که به اموال وارد می‌شود نیز مورد بحث قرارگرفته است. در این ماده، خسارات وارده به اموال زیان‌دیده یا خسارات ناشی از محروم شدن زیان‌دیده از منفاعی که از آن اموال می‌برد، تحت پوشش بیمه قرار می‌گیرد. اما خسارت‌های وارد به اموال داخل وسیله نقلیه مسبب حادثه، همچنان یکی از موارد اختلافی میان حقوقدانان و شرکت‌های بیمه است. قانون بیمه مصوب ۱۳۹۵ همچنین تأکید کرده است که تمامی خسارت‌های وارده به اشخاص ثالث باید به طور کامل جبران شود و هیچ محدودیتی در این زمینه وجود ندارد، مگر در مواردی که خسارت به دلیل تقصیر عمدی شخص بیمه‌گذار وارد شده باشد.

4.2.**راننده و دارندگان وسایل نقلیه**

مفهوم "راننده" در قانون بیمه اجباری سال‌های ۱۳۴۷، ۱۳۸۷ و ۱۳۹۵ به صورت واضح تعریف شده است. در این قوانین، راننده به عنوان شخصی تعریف می‌شود که کنترل و هدایت وسیله نقلیه را بر عهده دارد. راننده مسئول تمامی خساراتی است که در حین رانندگی ممکن است به سایر اشخاص وارد شود، مشروط بر اینکه این خسارات به دلیل تقصیر راننده باشد (رسولی‌زاده، ۱۳۹۱). در قانون بیمه ۱۳۸۷ و ۱۳۹۵، خسارات وارده به راننده مقصر حادثه از شمول بیمه شخص ثالث خارج است. در این قانون، بیمه‌گر تنها تعهد دارد خسارات وارده به اشخاص ثالث را جبران کند، نه راننده مقصر. با این حال، راننده می‌تواند از بیمه‌نامه‌های دیگر مانند بیمه بدنه یا بیمه حوادث راننده برای جبران خسارات وارده استفاده کند (مصطفوی، ۱۳۹۰). یکی از مهم‌ترین مسائل حقوقی در رابطه با راننده و دارندگان وسایل نقلیه، بحث "تقصیر" است. در صورتی که تقصیر راننده در بروز حادثه اثبات شود، وی ملزم به جبران خسارات خواهد بود. اما اگر حادثه ناشی از عوامل خارجی مانند نقص فنی خودرو یا وضعیت نامناسب جاده باشد، راننده ممکن است از جبران خسارت معاف شود. این مسئله همواره یکی از چالش‌های مهم در دعاوی مربوط به تصادفات رانندگی بوده است (فرامانی و خانی، ۱۳۹۳). در قانون بیمه مصوب ۱۳۹۵، موضوع جدیدی به نام "کاهش تعهدات بیمه‌گر" مطرح شده است. بر اساس این قانون، در صورتی که راننده مقصر حادثه باشد و خسارت وارده ناشی از تقصیر عمدی وی باشد، بیمه‌گر می‌تواند از پرداخت تمام یا بخشی از خسارت خودداری کند. این موضوع در ماده ۸۰ قانون بیمه آمده است (رسولی‌زاده، ۱۳۹۱). در نهایت، قانون بیمه مصوب ۱۳۹۵ تلاش کرده است تا با ارائه تعاریف دقیق‌تری از مفاهیم راننده، دارندگان وسایل نقلیه و شخص ثالث، زمینه‌ای فراهم کند که تمامی ابعاد خسارات وارد به اشخاص ثالث به درستی جبران شود و همچنین افراد از حقوق قانونی خود بهره‌مند شوند.



5.2.**شخص ثالث**

در ماده 2 قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۴۷، قانون‌گذار تمامی افرادی که به دلیل حوادث وسایل نقلیه موتوری دچار خسارت شده‌اند و به غیر از راننده مسبب حادثه هستند، شخص ثالث تلقی می‌کند. این افراد می‌توانند شامل سرنشینان خودروهای دیگر، عابران پیاده و سایر اشخاصی باشند که در حین حادثه حضور داشته و به آن‌ها خسارتی وارد شده است.

خسارت‌های مالی تحت پوشش بیمه‌نامه اجباری شخص ثالث

طبق بند «ب» ماده 7 قانون بیمه اجباری مصوب 1395، منظور از «خسارت‌های مالی» زیان‌هایی است که در اثر حوادث مشمول این قانون به اموال اشخاص ثالث وارد می‌شود. در این بخش، تحت عناوین مختلف به بررسی موضوع «خسارت وارد بر اموال شخص ثالث توسط وسیله نقلیه مسبب حادثه» پرداخته می‌شود، از جمله به مسائلی همچون کاهش ارزش خودرو و عدم جبران آن تحت این قانون که برخی در مورد آن تردید دارند.

1.3.**خسارت وارد بر اموال شخص ثالث توسط وسیله نقلیه مسبب حادثه**

یکی از مواردی که طبق ماده 71 قانون بیمه اجباری 1395 از شمول این قانون خارج می‌شود، خسارات وارد بر محمولات وسیله نقلیه مسبب حادثه است. به‌عبارتی، اگر محمولات وسیله نقلیه مسبب حادثه به راننده همان وسیله تعلق داشته باشد، طبق ماده 7 و بند «ب» این قانون، چنین خساراتی تحت پوشش بیمه قرار نمی‌گیرد، زیرا راننده در این حالت شخص ثالث محسوب نمی‌شود. به‌همین دلیل، خسارات وارد بر محمولات، اعم از اینکه به راننده یا شخص ثالث تعلق داشته باشد، از شمول بیمه خارج شده است. با وجود این، برخی معتقدند که خسارات وارده به اثاثیه مسافر، تحت پوشش بیمه قرار می‌گیرد. این استدلال بر این اساس است که خسارات وارد به محمولات وسیله نقلیه مسبب حادثه از شمول بیمه خارج شده‌اند، زیرا به طور معمول متصدیان حمل‌ونقل بیمه‌نامه‌های جداگانه‌ای برای این امور دارند، اما این رویه در مورد اثاثیه مسافر اعمال نمی‌شود.

2.3.**خسارت ناشی از محروم شدن از منافع اموال در حوادث**

براساس تفسیر ماده ۴ قانون بیمه اجباری مصوب 1347، جبران خسارت مالی به معنای جبران زیان‌های مستقیم وارده به اموال و اشیای تحت مالکیت یا تصرف قانونی اشخاص ثالث می‌باشد که در اثر حوادث مشمول بیمه وارد می‌شود. در این قانون آمده است که خسارت‌های مالی شامل زیان‌های ناشی از تلف اموال بوده و به همین دلیل، شامل محروم شدن از منافع اموال نیز می‌شود. در نتیجه، چنین زیان‌هایی باید طبق قواعد عام مسئولیت مدنی قابل مطالبه باشند. در حال حاضر، ماده 39 قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵، خسارات وارده به اموال را صرفاً به خسارات وارده به دارایی اشخاص محدود کرده و به منفاعی که از دست رفته‌اند، اشاره‌ای نکرده است. همچنین، ماده 7 آیین‌نامه اجرایی ماده 30 قانون فوق نیز صرفاً به جبران خسارت مستقیم به دارایی زیان‌دیده پرداخته و جبران منافع از دست رفته را در نظر نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، فقط خساراتی که به صورت مستقیم به اموال وارد شده‌اند، قابل جبران هستند و زیان‌هایی که ناشی از محروم شدن از منافع هستند، طبق این آیین‌نامه استنباط نمی‌شود که شامل جبران باشند. این مسئله باعث شده برخی از حقوق‌دانان بیان کنند که زیان‌های ناشی از محروم شدن از منافع نیز باید طبق قواعد عام مسئولیت مدنی قابل مطالبه باشند. برای مثال، کاتوزیان اشاره کرده است که لزوم مستقیم بودن ضرر به این معنا نیست که تنها خسارت وارده به خود مال قابل جبران باشد، بلکه باید بین فعل زیانبار و ضرر وارده رابطه مستقیمی وجود داشته باشد، بدون اینکه حادثه‌ای واسط شود. این تفسیر نشان می‌دهد که خسارت محرومیت از منافع نیز می‌تواند جزو خسارات مستقیم محسوب شود، زیرا عرفاً از همان فعل زیانبار ناشی شده است. بر اساس بند ب ماده 1 قانون بیمه اجباری مصوب ۱۳۹۵، خساراتی که بر اموال شخص ثالث (اعم از عین، منفعت یا حق) وارد شود، در تعریف خسارت مالی قرار می‌گیرد. این امر به این معناست که هر نوع زیانی که به اموال اشخاص ثالث وارد می‌شود، چه به صورت از بین رفتن عین مال باشد و چه به صورت محرومیت از منافع، باید قابل جبران باشد. لذا اگر چنین خساراتی طبق قواعد عمومی مسئولیت مدنی قابل مطالبه باشند، دلیلی وجود ندارد که طبق قانون بیمه اجباری نیز این خسارت‌ها از بیمه‌گر قابل مطالبه نباشد. در نتیجه، اگر خسارت ناشی از محروم شدن از منافع طبق قانون بیمه اجباری قابل مطالبه نباشد، نمی‌توان بیمه‌گر را برای جبران آن مسئول دانست و باید مقصر حادثه را بر اساس قواعد عمومی مسئولیت مدنی مسئول جبران این دسته از زیان‌ها دانست. این امر می‌تواند باعث شود که بیمه‌گذار، حتی با وجود داشتن بیمه، همچنان ریسک زیان‌های ناشی از محرومیت از منافع را به دوش بکشد. این مسئله می‌تواند با هدف اصلی قانون بیمه اجباری، که حمایت از زیان‌دیدگان حوادث رانندگی است، در تضاد باشد. همچنین، ماده 39 قانون بیمه اجباری مصوب 1395، صرفاً به وسیله نقلیه اشاره کرده است که نشان می‌دهد قانون به موارد غالب اشاره دارد، اما ممکن است زیان‌دیده اموالی غیر از وسیله نقلیه داشته باشد که دچار خسارت شده است. بنابراین، با توجه به بند ب ماده 1 قانون بیمه اجباری مصوب 1395، که در تعریف خسارت مالی به "اموال شخص ثالث" اشاره می‌کند، هر نوع مالی مشمول این تعریف می‌شود و نباید فقط به وسیله نقلیه محدود شود.

3.3.**کاهش ارزش خودرو (افت قیمت)**

ماده 39 قانون بیمه اجباری مصوب 1395، همسو با رویه غالب، جبران خسارت مالی را در صورت عدم توافق طرفین، صرفاً از طریق تعمیر وسیله نقلیه زیان‌دیده مجاز دانسته و اشاره‌ای به جبران افت قیمت نکرده است. با این وجود، به سه دلیل می‌توان نتیجه‌گرفت که نباید ماده مذکور را تنها محدود به حالت غالب دانست و باید راه را برای جبران زیان ناشی از افت قیمت خودرو باز گذاشت:
اولاً، طبق بند «ب» ماده 1 قانون بیمه اجباری 1395، خسارات مالی به زیان‌هایی اشاره دارد که در اثر حوادث مشمول این قانون به اموال اشخاص ثالث وارد می‌شود. کاهش قیمتی که در نتیجه حادثه رانندگی به وجود می‌آید، یکی از خسارات مسلمی است که به وسیله نقلیه زیان‌دیده وارد می‌شود. به عبارت دیگر، افت قیمت ناشی از حادثه نیز در زمره خسارات مالی قرار می‌گیرد. ثانیاً، بند «ب» ماده 1 قانون بیمه اجباری مصوب 1395 که خسارات مالی را به‌عنوان زیان‌های وارد بر اموال شخص ثالث تعریف می‌کند، نشان می‌دهد که خسارات مالی محدود به وسیله نقلیه نیست و ممکن است شامل اموال دیگری نیز باشد که در اثر حادثه آسیب دیده‌اند. برای مثال، در حوادث رانندگی ممکن است عابر پیاده‌ای که مالی را حمل می‌کند دچار خسارت شود. بنابراین، اموال شخص ثالث که در اثر حادثه آسیب دیده‌اند، نه تنها شامل وسیله نقلیه، بلکه شامل سایر اموال نیز می‌شود. این موضوع از مفهوم مخالف بند «الف» ماده 17 قانون بیمه اجباری 1395 نیز قابل برداشت است، زیرا این بند فقط خسارات وارده به وسیله نقلیه مسبب حادثه و محمولات آن را از شمول بیمه خارج دانسته، اما اشاره‌ای به خسارات وارد به وسیله نقلیه شخص ثالث و محمولات آن نکرده است. ثالثاً، قانون رسیدگی فوری به خسارات ناشی از تصادفات رانندگی با وسایل نقلیه موتوری مصوب 13/09/1345 نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند. براساس این قانون، کاردان‌های فنی راهنمایی و رانندگی موظفند در بررسی تصادفات، علاوه بر تعیین علت حادثه، میزان خسارت وارده به وسیله نقلیه را از نظر هزینه تعمیر و همچنین کاهش قیمت ناشی از تصادف مشخص کنند. این گزارش‌ها معتبر هستند، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. در نهایت، بهتر بود قانون‌گذار به‌صراحت امکان مطالبه افت قیمت خودرو را در قانون بیمه اجباری پیش‌بینی می‌کرد تا از هرگونه اختلاف نظر و تضارب آراء در این زمینه جلوگیری شود.

جبران خسارت توسط بیمه‌گر

(صفایی و رحیمی، 1395)

3.4.**تکلیف بیمه به جبران خسارت در قانون بیمه مصوب 1395**

برخلاف قانون مصوب 1387، محدوده و حوادث رانندگی نمی‌شود و دلیل علت بروز حوادث رانندگی از صدر ماده 5 ق.ب.ا. 1387 حذف شده و در ماده 4 ق.ب.ا. 1395 نیز خسارت‌های مستند به وسایل نقلیه به طور عام تحت پوشش بیمه قرار می‌گیرند.



4.4. جبران خسارت وارده توسط مقصر غیرقانونی

در این نوع خسارت غیرقانونی (مانند زیان ناشی از مسئولیت و جرایم)، بیمه‌گر موظف است که خسارت را جبران کند. در این صورت، حتی اگر مقصر حادثه شخصی باشد که عمل او غیرقانونی تلقی شود، بیمه همچنان تعهدات خود را خواهد داشت. این بیمه باید به‌اندازه و همچنان باشد که از حقوق بیمه‌شدگان حمایت کند و خسارت‌های مربوط به جبران خسارت‌ها را پرداخت نماید. (ماده 15 ق.ب.ا 1395)

5.4. حقوق بیمه در باز یافت مبالغ پرداختی

یکی از تحولات ق.ب.ا. 1395 این است که از قواعد بیمه مسئولیت مدنی تبعیت نمی‌کند. با توجه به هدف اصلی مسئولیت مدنی، پیشگیری از حوادث و خسارت است. به عبارت دیگر، وقتی سخن از بیمه مسئولیت مدنی می‌کنیم، دیگر برای بیمه حقی مبنی بر مراجعه به عامل زیان و مسئول برای باز یافت مبالغ پرداختی، وجود نخواهد داشت. اما در ق.ب.ا. 1395، متعارف ذکر شده که قانون‌گذار از قواعد عام مسئولیت مدنی در مواردی خاص تبعیت کرده و امکان باز یافت مبالغ پرداختی به عنوان جبران خسارت از شخص مسئول با هدف بازدارندگی و پیشگیری وجود دارد. در صورت وقوع حادثه ناشی از یکی از تخلفات حادثه‌ساز، بیمه‌گر مکلف به جبران خسارت زیان‌دیده است اما بعد از آن مطابق ماده 15 ق.ب.ا. 1395 می‌تواند به عامل زیان برای باز یافت مبالغ پرداختی مراجعه نماید. در مواردی که حادثه منجر به حکم کیفری برای عامل زیان شده باشد، بیمه‌گر نیز بر اساس ماده 16 ق.ب.ا. 1395 می‌تواند برای بازپس‌گیری مبلغ پرداختی خسارت به زیان‌دیده، مطالبه کند. اگر شخص عامل زیان به پرداخت خسارت و یا باز یافت مبالغ پرداختی نپردازد، بیمه می‌تواند به عامل زیان یا مرجع مربوطه مراجعه کند.

6.4. موارد خارج از تعهدات بیمه

۱- ماده 17 ق.ب.ا. 1395 چهار مورد را از پوشش بیمه خارج می‌نماید که در مقایسه با قوانین بیمه اجباری سابق دایره موارد عدم پوشش بیمه را مشخص ننموده است. برای مثال حوادث ناشی از قوه قاهره مأذون دیگر از شمول بیمه خارج شده‌اند.

(الف) خسارت وارده به وسیله نقلیه مسبب حادثه و محمولات آن (به دلیل تقلب محسوب شدن آن‌ها)، به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم ناشی از تشخیصات اتصالی و رابدوایکتیو به جزای نقدی؛ (ب) اثبات قصد زیان دیده در ایجاد صدمه خود مانند خودکشی، اسقاط جنین و نظایر آن و نیز اثبات هر نوع خدعه و تبانی نزد مراجع قضایی.

علم پوشش بیمه برای وسیله نقلیه مسبب حادثه و محمولات آن به دلیل تقلب محسوب شدن آگاه است (بند ت ماده 1 ق.ب.ا. 1395). خروج خسارات ناشی از تخلفات این هم به دلیل احتمال خطرآفرینی بالا و گسترش خسارات مربوط به است و خطر تشخیصات آگاه به خطر حوادث ناشی از موارد مذکور می‌باشد. به همین دلیل، تقلبی نیست که قانون‌گذار این را مورد اهمیت و حکمت از مستندات نباید قابل دانست. لذا در ق.ب.ا. 1395 این خسارات ناشی از اضطراب به نسبت امور حمایت قانون خارج شده است.

۱- موارد خارج از محدوده قانون جمهوری اسلامی ایران مطابق ماده 20 ق.ب.ا. 1395 در صورت عدم وجود توافق قرارداده‌ای، از شمول بیمه خارج می‌شود.

۲- مواردی مانند اثبات عمد در ایجاد حادثه، مصرف یا استعمال مواد روانگردان، نداشتن گواهی‌نامه لازم برای رانندگی و یا سرقت وسیله نقلیه به منظور حمایت از زیان‌دیدگان مانع از پرداخت خسارات توسط بیمه نمی‌باشد (ماده 15 ق.ب.ا. 1395).

5. پذیرش امکان مرور زمان در دعاوی بیمه

نظریه شماره 7257 مورخ 27/11/1361 شورای نگهبان تحول مهمی در استناد به نهاد مرور زمان ایجاد کرد. این نظریه باعث شد تا قانون‌گذار در تنظیم قوانین جدید به این نظر توجه کند، اما تسری این نظریه به قواعد خاص همچنان محل بحث و اختلاف است. در این بخش، تأثیر نظریه شورای نگهبان بر دعاوی بیمه و امکان پذیرش قاعده مرور زمان بررسی می‌شود.

1.5. مخالفان مرور زمان

نظم در نظام قضایی مستلزم طرح به‌موقع دعاوی است تا علاوه بر دسترسی آسان‌تر به ادله، از تنش‌های اجتماعی کاسته شود و نظم اجتماعی برقرار گردد. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب 1318 نیز با وضع قواعد مرور زمان به این امر توجه داشت و این قواعد را به‌عنوان یک قاعده پذیرفته بود. اما با صدور نظریه شماره 7257 شورای نگهبان در سال 1361، اعتبار این نهاد در قوانین عمومی از بین رفت. با این حال، وجود مرور زمان در قوانین خاص مانند قانون بیمه همچنان مورد اختلاف است. استدلال مخالفان این است که اگرچه شورای نگهبان مواد 731 به بعد قانون آیین دادرسی مدنی را بررسی کرده و مرور زمان را نامشروع دانسته است، اما این نظریه باید به سایر دعاوی خاص مانند دعاوی بیمه نیز تسری یابد. زیرا شورای نگهبان حذف قاعده‌ای را تأیید کرد که عدم استماع دعاوی را خلاف شرع می‌داند. در نتیجه، قاعده مرور زمان در دعاوی بیمه نیز مشروعیت ندارد.

2.5. موافقان مرور زمان

جامعه حقوقی همچنان به فواید مرور زمان پایبند است، چرا که این نهاد می‌تواند باعث کاهش دعاوی محاکم شود. برخی معتقدند که مرور زمان مبنای منطقی دارد؛ چرا که اگر یک حق برای مدت طولانی بدون استفاده بماند و متصرف آن را برای مدت طولانی در اختیار داشته باشد، عقل و منطق حکم می‌کند که این حق ساقط شود. بر همین اساس، مرور زمان مورد پذیرش بسیاری از نظام‌های حقوقی قرار گرفته است. از سوی دیگر، برخی حقوق‌دانان با تفسیر محدود نظریه شورای نگهبان، به این نکته اشاره کرده‌اند که این نظریه فقط مربوط به مواد 731 به بعد قانون آیین دادرسی مدنی 1318 است و نباید به سایر دعاوی خاص مانند دعاوی بیمه تسری یابد. به همین دلیل، مرور زمان در دعاوی ناشی از بیمه همچنان معتبر است و می‌تواند به کاهش دعاوی و حفظ نظم مالی شرکت‌های بیمه کمک کند.

3.5. قلمروی استثنایی مرور زمان در دعاوی بیمه

با توجه به اینکه مستثنی کردن مرور زمان از قراردادهای بیمه ممکن است به زیان حقوق بیمه‌گر تمام شود، پذیرش این نهاد به‌عنوان یک قاعده خاص در دعاوی ناشی از بیمه ضروری است. دعاوی زیان‌دیده علیه بیمه‌گر باید در مدت زمان معقول و قانونی مطرح شود تا تعادل بین حقوق طرفین برقرار گردد. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که اگرچه نظریه شورای نگهبان مرور زمان را در برخی دعاوی رد کرده است، اما در دعاوی بیمه، با توجه به ماهیت خاص آن‌ها و ضرورت نظم در روابط مالی بیمه‌گران، می‌توان مرور زمان را پذیرفت و آن را به‌عنوان یک نهاد کارآمد در دعاوی بیمه حفظ کرد.

4.5. تحولات قانون‌گذاری و سکوت مقررات جدید

تحولات قانون‌گذاری و سکوت مقررات جدید زمانی منجر به استحکام نتیجه‌گیری‌های حقوقی و منطقی می‌شوند که این نتیجه‌گیری‌ها در کنار مبانی قانونی قرار بگیرند. برای دستیابی به این مبانی، واکاوی قوانین ملی ضروری است، اما نگاهی به قوانین دیگر کشورها و استفاده از قواعد نظام‌های حقوقی بین‌المللی نیز می‌تواند به استنباط نتایج کمک کند. در قوانین کشورهای مختلف، تفاوت‌های بسیاری در مورد مرور زمان دعوای زیان‌دیده علیه بیمه‌گر در حوادث ترافیکی مشاهده می‌شود. این تفاوت‌ها مربوط به مدت مرور زمان، آغاز مهلت مرور زمان و شرایط تعلیق یا توقف مرور زمان است. به عنوان مثال، در برخی کشورها مانند فرانسه، اسپانیا، آلمان، انگلیس، کرواسی، مجارستان، صربستان، استرالیا و بسیاری از ایالت‌های آمریکا، مرور زمان برای دعوای زیان‌دیده علیه مرتکب و بیمه‌گر تفاوتی ندارد. اما در برخی کشورها مانند لوکزامبورگ و هلند، مدت کمتری برای دعوای زیان‌دیده علیه بیمه‌گر درنظر گرفته شده است. در برخی کشورها آگاهی زیان‌دیده می‌تواند بر مدت مرور زمان تأثیر بگذارد و مبدأ آن را تغییر دهد. به عنوان مثال، در قانون بلژیک، مرور زمان دعوای زیان‌دیده علیه بیمه‌گر پنج سال از زمان وقوع حادثه تعیین شده است، اما اگر زیان‌دیده ثابت کند که پس از این مبدأ از حق خود مطلع شده است، مرور زمان پنج ساله از تاریخ علم او آغاز می‌شود. بررسی قوانین کشورهای مختلف نشان می‌دهد که پذیرش تفاوت در محدودیت زمانی برای طرح دعوای زیان‌دیده علیه بیمه‌گذار و بیمه‌گر در بسیاری از کشورها مرسوم نیست. در اکثر کشورها از یک مرور زمان یکسان برای هر دو دعوا استفاده می‌شود تا شرایط زیان‌دیده تسهیل شده و قواعد مطالبه حق یکسان‌سازی شود. این وضعیت در حقوق ایران نیز به وضوح قابل مشاهده است. از آنجا که قاعده مرور زمان در دعوای زیان‌دیده علیه مسبب حادثه حذف شده، به نظر می‌رسد که اقامه دعوا علیه بیمه‌گر نیز نباید محدودیت زمانی مشخصی داشته باشد. قانون بیمه اجباری مصوب 1395 مبانی قانونی لازم برای عدم پذیرش نهاد مرور زمان را فراهم کرده است. یکی از این مبانی قانونی، تبصره 2 ماده 2 این قانون است که بیان می‌کند مسئولیت دارنده وسیله نقلیه در تحصیل بیمه‌نامه مانع از مسئولیت شخصی که حادثه ناشی از فعل یا ترک فعل اوست، نمی‌شود. همچنین، پرداخت خسارت از محل بیمه‌نامه بدون در نظر گرفتن محدودیت زمانی صورت می‌گیرد. این قانون اشاره‌ای به مرور زمان قراردادی برای طرح دعوا نکرده و بنابراین نمی‌توان برای جبران خسارت، مرور زمان دیگری را نیز درنظر گرفت. علاوه بر این، در ماده 4 قانون بیمه اجباری مصوب 1395 تأکید شده که جبران خسارت‌های وارد شده صرفاً بر عهده بیمه‌گر است و بیمه‌گر نمی‌تواند به شرایطی مانند محدودیت‌های قانون بیمه مصوب 1316 استناد کند. از دیگر موادی که به الزام جبران خسارت توسط بیمه‌گر اشاره کرده‌اند، تبصره 2 ماده 8 و ماده 9 قانون بیمه اجباری 1395 است. این مواد به صراحت بیان می‌کنند که بیمه‌گر ملزم به جبران خسارت طبق مقررات این قانون است و نمی‌تواند به ایرادات خارج از چارچوب این قانون استناد کند. برخی حقوق‌دانان نیز از سکوت قانون‌گذار در بیان قاعده مرور زمان در قانون بیمه اجباری مصوب 1395 نتیجه گرفته‌اند که قانون‌گذار اراده‌ای به اعمال قاعده مرور زمان نداشته است. این سکوت، نشان‌دهنده حذف قاعده مرور زمان از این قانون است. در مجموع، بررسی قوانین بیمه اجباری مصوب 1395 و سکوت عمده قانون‌گذار در مورد مرور زمان، نشان می‌دهد که مرور زمان در دعوای مرتبط با حوادث ترافیکی به‌صراحت رد شده است و قانون‌گذار به‌طور کامل از ایده عدم اعمال مرور زمان حمایت می‌کند.

نتیجه‌گیری

باید توجه داشت که راننده همیشه همان شخصی که مالک و دارنده وسیله نقلیه است، نیست و قمره عملی این بحث در تعیین مسئول جبران خسارت محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که مقصود از دارنده همان مالک وسیله نقلیه است که به دلیل استقرار مالکیت، مسئول شمرده می‌شود. بنابراین حتی در حالتی که مالک وسیله نقلیه حق استفاده از آن را نداشته باشد و در اختیار دیگری باشد، مالک همچنان مسئول جبران خسارت است. دلیل این امر آن است که دارنده، اختیار و نظارت بیشتری بر وسیله نقلیه دارد و به همین دلیل مسئول به حساب می‌آید. در نتیجه، مسئولیت مالک به علت تسلط و نظارت بیشتر بر وسیله نقلیه تعیین می‌شود، حتی اگر در زمان وقوع حادثه شخص دیگری از وسیله استفاده کرده باشد. در حقوق ایران دامنه مسئولیت به موجب قانون 1347 و در حالتی که راننده همان دارنده نباشد، باز هم مسئولیت مالک پابرجا است. این موضوع به دلیل تحولات جدید قانون‌گذاری در این زمینه، به خصوص با توجه به قانون سال 1370، مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. قانون 1370 تا سال 1375 عمل به قانون 1347 را تحت‌الشعاع قرار داده است. اما همین فرض طبق قانون سال 1387 و 1395 به نظر می‌رسد که هدف از تصویب قانون، رسیدگی به تخلفات رانندگی در سال 1390 و بعد از سال 1395 این بوده که قانون‌گذار نظر به همه خطراتی که استفاده از وسیله نقلیه برای دیگران ایجاد می‌کند، داشته است. لذا در مواردی که مسئولیت راننده با مسئولیت دارنده فرق دارد، باز هم مسئولیت اصلی برعهده دارنده وسیله نقلیه قرار می‌گیرد. بند «ب» ماده 7 قانون بیمه اجباری 1395 به تعریف خسارات مالی می‌پردازد که شامل هرگونه خسارت وارد به اموال شخص ثالث می‌شود، اعم از عین، منفعت یا حق. با این حال، اگر چنین خساراتی ناشی از محرومیت از منفعت طبق قواعد عمومی مسئولیت مدنی قابل مطالبه باشد، هیچ دلیلی وجود ندارد که این خسارات تحت پوشش بیمه اجباری قرار نگیرد. به عبارت دیگر، اشاره ماده 93 قانون بیمه اجباری 1395 که به وسیله نقلیه محدود شده است، تنها به موارد غالب اشاره دارد و ممکن است اموال یا اشیایی که تحت مالکیت یا تصرف قانونی اشخاص ثالث هستند، خسارت ببینند که صرفاً به اتومبیل محدود نمی‌شود. بند «ب» ماده 7 قانون بیمه اجباری 1395، به صورت عام به اموال شخص ثالث اشاره دارد و هر نوع مالی را دربرمی‌گیرد. همچنین، از بند «ب» ماده 7 قانون بیمه اجباری 1395 و مفهوم مخالف بند «الف» ماده 71 این قانون و همچنین از ماده قانون رسیدگی فوری به خسارات ناشی از تصادفات رانندگی به وسیله نقلیه موتوری مصوب 1345، چنین استنباط می‌شود که کاهش ارزش خودرو (افت قیمت) که در نتیجه حادثه رانندگی به‌وجود می‌آید، از خسارات مسلمی است که ممکن است به وسیله نقلیه شخص ثالث وارد شود و تحت پوشش بیمه شخص ثالث قرار گیرد و قابل مطالبه باشد. در تبصره 8 ماده 9 قانون بیمه اجباری 1395، جبران خسارات مالی بر عهده بیمه‌گر یا مقصر حادثه قرار داده شده است. اگر افت قیمت تحت عنوان خسارت مالی به رسمیت شناخته نشود و توسط بیمه‌گر جبران نگردد، نباید بر عهده مقصر حادثه نیز قرار گیرد. در هر صورت، برای جبران کامل خسارت مالی زیان‌دیده، پیشنهاد می‌شود که با اصلاح قانون بیمه اجباری، امکان جبران افت قیمت وسیله نقلیه به‌طور صریح پیش‌بینی گردد. در تعیین میزان خسارت متناسب، کارشناس ارزیاب خسارت باید این پرسش را پاسخ دهد که اگر خسارت وارد به خودروی متعارف با مشخصات مشابه بود، میزان خسارت چقدر می‌بود. قانون‌گذار با پیش‌بینی نهاد خسارت متناسب، از نظریه‌های مرسوم پیرامون فلسفه و هدف مسئولیت مدنی و اصل جبران کامل خسارات فاصله گرفته و تلاش کرده تا با در نظر گرفتن عدالت توزیعی و ملاحظات اخلاقی و اقتصادی، اثر مسئولیت مدنی را به نفع اقشار ضعیف‌تر جامعه از لحاظ اقتصادی تعدیل کند. با توجه به استثنائی بودن نهاد خسارت متناسب، به نظر می‌رسد که اعمال این قاعده خاص تنها در مواردی قابل اجراست که موضوع خسارت مالی، وسیله نقلیه شخص ثالث باشد. در مواردی که خسارت مالی به اموال دیگر زیان‌دیده (غیر از وسیله نقلیه) وارد شود، تمام خسارت مالی بر اساس مورد توسط بیمه‌گر وسیله نقلیه مسبب حادثه (حداکثر تا سقف تعهدات مالی بیمه‌نامه) یا توسط شخص مقصر حادثه جبران می‌شود. برای جلوگیری از هرگونه اختلاف‌نظر و تضاد آراء، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار به‌طور صریح در قانون بیمه اجباری، اعمال قاعده خاص خسارت متناسب را به وسیله نقلیه شخص ثالث زیان‌دیده محدود کند. انتظام‌بخشی به دعوای حقوقی در پرتو نهاد مرور زمان نقش بسیار مهمی در کاهش و تعدیل پرونده‌های قضایی دارد. تنظیم زمان‌بندی مشخص برای مطالبه حق در بسیاری از نظام‌های حقوقی به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده برای دستیابی به عدالت و حق شناخته می‌شود. در نظام حقوقی ایران، به دلیل تأثیرپذیری از نظر مشهور فقهای امامیه و نظریه شورای نگهبان، مرور زمان به‌عنوان یک قاعده کلی به تدریج کمرنگ شده است؛ اما حذف کامل آن از نظام حقوقی هنوز به طور کامل پذیرفته نشده است. یکی از حوزه‌های معتبر که در آن مرور زمان اهمیت خود را حفظ کرده، دعوای ناشی از بیمه است، زیرا مدیریت و تنظیم منابع بیمه‌ای نیازمند بقاء این نهاد در این حوزه است. با این حال، مرور زمان در بخشی از دعوای بیمه‌ای که به تصادفات مربوط می‌شود، به دلیل رویکرد حمایتی قانون‌گذار، با ابهامات و تردیدهایی مواجه شده است. اگرچه می‌توان استدلال کرد که گستره مرور زمان ماده 36 قانون بیمه سال 1316 شامل دعوای ناشی از بیمه می‌شود، اما به دلیل ویژگی‌های خاص نظام جبران خسارت در حوزه حوادث ترافیکی، پذیرش مرور زمان در این بخش با چالش‌هایی همراه است. ظهور تدریجی تمام ابعاد خسارت‌های ناشی از حوادث رانندگی ظرف دو سال از زمان وقوع حادثه، و همچنین مشکلاتی که از الزام زیان‌دیده به طرح دعوا در مدت زمان کوتاه ایجاد می‌شود، ممکن است منجر به محرومیت زیان‌دیده از جبران کامل خسارت‌ها گردد. علاوه‌بر این، رویکرد تضمینی قانون بیمه اجباری مصوب 1395 در جبران خسارات، نیاز به حمایت بیشتر از زیان‌دیدگان در دعوای مسئولیت مدنی را تقویت می‌کند. محدود کردن مطالبه حق به مدت زمانی کوتاه با فلسفه حمایتی قانون‌گذار سازگار نیست و جایگاه دعوای بیمه‌ای را در مقایسه با دعوای مسئولیت مدنی تضعیف می‌کند. در ضمن، تأکید چندباره قانون بیمه اجباری بر وظیفه بیمه‌گر در جبران خسارت‌ها باعث شده است که بیمه‌گر نتواند به شرایطی مانند مرور زمان برای محدود کردن مسئولیت خود استناد کند. در نهایت، اگرچه در حال حاضر دلایل منطقی، حقوقی و قانونی برای عدم پذیرش مرور زمان کوتاه دو ساله در دعوای زیان‌دیده علیه بیمه‌گر بر اساس قانون بیمه اجباری 1395 وجود دارد، اما باید توجه داشت که این دیدگاه به دلیل حذف مرور زمان در نظام حقوقی ایران شکل گرفته است. با توجه به ارزشمندی نهاد مرور زمان در کاهش و تنظیم دعوای، احیای این قاعده در دعوای مدنی ضروری به نظر می‌رسد. پس از احیای این نهاد، می‌توان بار دیگر مرور زمان را در دعوای بیمه‌ای مورد بررسی قرار داد. پیشنهاد می‌شود، همان‌طور که در برخی نظام‌های حقوقی، تفکیکی بین مرور زمان دعوای علیه مسبب حادثه و بیمه‌گر وجود ندارد، در ایران نیز با در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص دعوای بیمه‌ای در حوادث ترافیکی و با وضع استثنائات، این نهاد دوباره تنظیم و احیا شود.

منابع و مواخذات

فکار، ح.، و خدابخشی، ع. (1401). مبنای عدم پذیرش مرور زمان دعوای زیان‌دیده علیه بیمه‌گر در قانون بیمه اجباری مصوب 1395. فصلنامه پژوهش‌های بیمه‌ای ایران، 11(4)، 277-286.

فلاح خاریکی، م. (1400). خسارت‌های مالی قابل جبران توسط بیمه‌گر شخص ثالث و قیود حاکم بر آن در قانون بیمه اجباری مصوب 1395. فصلنامه پژوهش‌های بیمه‌ای، 14(3)، 187-208.

فرهانی، ا.، و اسفندیارپور، م. ح. (1397). مسئولیت مدنی ناشی از حوادث وسایل نقلیه در پرتو قانون جدید بیمه اجباری مصوب 1395. دوفصلنامه علمی تخصصی آموزه‌های حقوقی کوثر، سال سوم(1)، 5-38.

روان پزشکی قانونی و حقوق عصب‌شناختی: توصیف، تحولات و مباحث

زهرا کشوری کارشناسی ارشد حقوق پزشکی

چکیده

علوم اعصاب حجم گسترده‌ای از داده‌ها را درباره‌ی رابطه‌ی مغز و رفتار، از جمله رفتار مجرمانه، تولید می‌کند. حوزه‌ی پژوهشی که به بررسی تأثیر بالقوه و بالفعل علوم اعصاب بر حقوق و رویه‌های قضایی می‌پردازد، حقوق عصب‌شناختی (Neurolaw) نامیده می‌شود. این حوزه یک شاخه‌ی جدید و به‌سرعت در حال توسعه از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است. از آنجا که روان‌پزشکی قانونی هم با علوم اعصاب و هم با حقوق سروکار دارد، حقوق عصب‌شناختی برای این شاخه‌ی تخصصی از روان‌پزشکی اهمیت ویژه‌ای دارد. در این مقاله، سه حوزه‌ی اصلی پژوهش در حقوق عصب‌شناختی _ بازنگری، ارزیابی و مداخله _ مورد بحث قرار می‌گیرد و ارتباط آن‌ها با روان‌پزشکی قانونی بررسی می‌شود. همچنین، برخی از ظرفیت‌های ارزشمند و چالش‌های قابل‌توجه _ چه از نظر فنی و چه از نظر اخلاقی _ که روان‌پزشکی قانونی در مواجهه با تحولات حقوق عصب‌شناختی با آن‌ها روبه‌رو است، شناسایی خواهند شد.

مقدمه

حقوق عصب‌شناختی (Neurolaw) یک حوزه‌ی جدید و به‌سرعت در حال توسعه در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است که به بررسی تأثیر علوم اعصاب بر حقوق و رویه‌های قضایی می‌پردازد (Meynen, 2014). این حوزه همپوشانی گسترده‌ای با اخلاق عصب‌شناختی (Neuroethics) دارد، به‌طوری‌که بسیاری از موضوعات مرتبط با حقوق عصب‌شناختی را می‌توان به‌عنوان مسائل اخلاق عصب‌شناختی نیز در نظر گرفت، مانند حریم خصوصی و محرمانگی در تکنیک‌های علوم اعصاب مرتبط با «خوانش ذهن» (Meynen, 2014). از آنجا که روان‌پزشکی قانونی هم با علوم اعصاب و هم با حقوق سروکار دارد، حقوق عصب‌شناختی برای این شاخه‌ی تخصصی از روان‌پزشکی اهمیت ویژه‌ای دارد (Meynen, 2016b). در این مقاله، اهمیت حقوق عصب‌شناختی برای روان‌پزشکی قانونی بررسی خواهد شد.

به‌طور کلی، پژوهش‌های حقوق عصب‌شناختی را می‌توان به سه حوزه‌ی اصلی تقسیم کرد (Katzenbauer & Meynen, 2017):

1. **بازنگری در قوانین و رویه‌های قضایی:** بازنگری در حقوق عصب‌شناختی به معنای بررسی و تحلیل علمی ارتباط بین فعالیت‌های عصبی و رفتار انسانی است که برای درک بهتر مکانیزم‌های عصبی مرتبط با تصمیم‌گیری، کنترل رفتار و مسئولیت قانونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این فرآیند شامل مطالعه دقیق ارتباط بین ساختارهای مغزی و عملکرد شناختی است که می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های قانونی مؤثر باشد. علوم اعصاب حجم وسیعی از داده‌ها و یافته‌های جدید را درباره‌ی مغز و رفتار ارائه می‌دهد که موجب افزایش چشمگیر دانش در این زمینه می‌شود. این پیشرفت‌ها می‌توانند مبنایی برای بازنگری در قوانین و رویه‌های قضایی باشند. برای مثال، برخی استدلال کرده‌اند که علوم اعصاب به‌طور قانع‌کننده‌ای نشان می‌دهد که اراده‌ی آزاد یک توهم است و بر اساس این دیدگاه، پیشنهاد کرده‌اند که حقوق کیفری مورد بازنگری قرار گیرد (بخش ۲ را مشاهده کنید).

2. **ارزیابی افراد با استفاده از تکنیک‌های علوم اعصاب:** ارزیابی در حقوق عصب‌شناختی عبارت است از استفاده از روش‌های پیشرفته تصویربرداری عصبی و تکنیک‌های سنجش برای تشخیص وضعیت‌های روانی و شناختی افراد. این روش‌ها امکان درک بهتر وضعیت عصبی افراد را در موارد قانونی فراهم می‌کند و می‌توانند در تعیین مسئولیت‌پذیری یا نیاز به درمان کمک‌کننده باشند این ارزیابی‌ها می‌توانند شامل متهمان، زندانیان و دیگر افراد مرتبط با نظام قضایی باشند. به‌عنوان نمونه، ممکن است از تصویربرداری تشدید مغناطیسی (MRI) برای تشخیص یک تومور مغزی در متهم استفاده شود. این امر در حال حاضر، هرچند در اقلیتی از پرونده‌های کیفری در ایالات متحده و سایر کشورها، در حال انجام است (بخش ۳ را مشاهده کنید).

3. **مداخله:** مداخله در حقوق عصب‌شناختی شامل برنامه‌های درمانی و بازتوانی است که با توجه به یافته‌های علوم اعصاب شناختی طراحی شده‌اند. این مداخلات می‌توانند برای بهبود عملکرد شناختی، کنترل رفتار و بازگشت اجتماعی افراد مورد استفاده قرار گیرند. هدف اصلی این مداخلات، بهبود کارکرد مغزی و ارتقای توانایی‌های شناختی است. این حوزه سومین بخش اصلی پژوهش در حقوق عصب‌شناختی را تشکیل می‌دهد. (در ادامه، هر یک از این حوزه‌ها به تفصیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت). این حوزه بررسی می‌کند که آیا و چگونه می‌توان از مداخلات مستقیم مغزی در چارچوب نظام عدالت کیفری و به‌ویژه در روان‌پزشکی قانونی استفاده کرد. به‌عنوان مثال، یکی از احتمالات مطرح‌شده، استفاده از تحریک عمقی مغز (DBS) در درمان گروهِی خاص از مجرمان است (بخش ۴ را مشاهده کنید).

از آنجایی که حقوق عصب‌شناختی (Neurolaw) نه‌تنها از وضعیت کنونی علوم اعصاب، بلکه از تحولات پیش‌بینی‌شده‌ی آینده نیز اهمیت می‌یابد، در برخی بخش‌های این مقاله، به کاربردهای احتمالی آینده مانند «خوانش ذهن» مبتنی بر مغز پرداخته خواهد شد. از این منظر، ما به بررسی چشم‌اندازی فراتر از وضعیت فعلی خواهیم پرداخت. دلیل این امر را نادلهورفر (Nadelhoffer) و سینوت-آرمسترانگ (Sinnott-Armstrong) چنین توضیح می‌دهند:

«وظیفه‌ی کاملاً میان‌رشته‌ای حقوق عصب‌شناختی این است که یک گام جلوتر از پیشرفت‌های علمی در این حوزه حرکت کند، تا بتوانیم به‌دقت پیامدهای بالقوه‌ی ورود تکنیک‌های جدید علوم اعصاب به دادگاه را، پیش از وقوع، بررسی کنیم.» (نادلهورفر و سینوت-آرمسترانگ). بدیهی است که نمی‌توان مسیر و سرعت تحولات آینده را با قطعیت پیش‌بینی کرد. با این حال، آینده آن‌قدر حیاتی است که نباید صرفاً «منتظر ماند و دید چه اتفاقی می‌افتد».

در این مقاله، به‌منظور بررسی ارتباط حقوق عصب‌شناختی با روان‌پزشکی قانونی، هر سه حوزه‌ی اصلی این رشته _ بازنگری، ارزیابی و مداخله _ مورد بحث قرار خواهند گرفت، اما تمرکز اصلی بر دو حوزه‌ی ارزیابی و مداخله خواهد بود (Katzenbauer & Meynen, 2017). بخش ۵ نیز شامل جمع‌بندی و بررسی ملاحظات فنی و هنجاری مرتبط خواهد بود.

۲. بازنگری و روان‌پزشکی قانونی

یافته‌های علوم اعصاب ممکن است دلیلی برای بازنگری در برخی از عناصر حقوق و رویه‌های قضایی فراهم کنند. در این بخش، سه نمونه از مسائلی که منجر به پیشنهاد اصلاح قوانین شده‌اند، به‌اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱. بحث درباره‌ی اراده‌ی آزاد در پرتو یافته‌های علوم اعصاب،

۲. رشد مغز در دوران نوجوانی و تأثیر آن بر نظام عدالت کیفری،

۳. علوم اعصاب و مفهوم کنترل در ارتباط با معیار قانونی جنون.

برخی استدلال کرده‌اند که یافته‌های علوم اعصاب نشان می‌دهد که اراده‌ی آزاد یک توهم است. از آنجا که اراده‌ی آزاد پیش‌شرط مسئولیت محسوب می‌شود _ازجمله مسئولیت کیفری_ این گروه معتقدند که هیچ‌کس واقعاً مسئول اعمال خود نیست.

علاوه بر این، اگر هیچ‌کس واقعاً مسئول نباشد، مجازات Retribution بی‌معنا خواهد شد، زیرا کسی واقعاً سزاوار تنبیه نیست. بنابراین، عناصر کیفرگرایانه‌ی حقوق کیفری باید حذف شوند—که این خود به معنای بازنگری عمیق در حقوق کیفری خواهد بود.

اگرچه این استدلال موضوع بحث‌های گسترده‌ای بوده است، اما تا آنجا که من اطلاع دارم، تاکنون به اصلاحات واقعی در قوانین منجر نشده است. با این حال، این بحث بدون شک یک موضوع بازنگری در حقوق عصب‌شناختی محسوب می‌شود، چراکه پیشنهاد می‌کند یکی از عناصر اساسی حقوق کیفری _یعنی مسئولیت کیفری_ بر مبنای یافته‌های علوم اعصاب که ظاهراً با آن ناسازگارند، مورد بازنگری قرار گیرد.



آیا چنین تغییری در حذف مؤلفه‌های کیفرگرایانه از حقوق کیفری می‌تواند برای روان‌پزشکی قانونی نیز مهم باشد؟

اگر قانون دیگر به مسئولیت کیفری متهمان توجهی نداشته باشد، دفاع مبتنی بر جنون (Insanity Defense) نیز اهمیت خود را از دست خواهد داد، زیرا این دفاع در اصل برای معافیت متهم از مسئولیت کیفری به کار می‌رود. اگر هیچ‌کس واقعاً مسئول نباشد، همه همیشه تبرئه خواهند شد و دیگر نیازی به چنین دفاعی نخواهد بود (Meynen, 2016a). با این حال، باید در نظر داشت که روان‌پزشکان قانونی تنها در ارزیابی جنون نقش ندارند. برای مثال، آن‌ها در ارزیابی خطر (Risk Assessment) نیز دخیل هستند. مسئله خطر حتی اگر مجازات‌های کیفری حذف شوند، همچنان از دیدگاه پیامدگرایانه (Consequentialist Perspective) مطرح خواهد بود (Greene & Cohen, 2004). پیامدگرایان استدلال می‌کنند که می‌توان مجازات را با هدف «حفاظت از جامعه» (کاهش خطر) توجیه کرد. از این رو، روان‌پزشکان همچنان می‌توانند در ارزیابی متهمان و زندانیان نقش داشته باشند. نمونه دوم بازنگری در قوانین به موضوع رشد مغز در دوران نوجوانی مربوط می‌شود (Meynen, 2016a). در چند دهه گذشته، مطالعات مربوط به رشد مغز به‌طور مداوم نشان داده‌اند که فرآیند تکامل مغز تا چند سال پس از ۱۸ سالگی ادامه دارد. این یافته‌ها در قالب Amicus Briefs (اسناد مشورتی حقوقی) به دیوان عالی ایالات متحده ارائه شدند. احتمالاً این یافته‌ها و استدلال‌ها در تصمیمات دیوان عالی ایالات متحده در پرونده‌های Roper و Graham مؤثر بوده‌اند.

با این حال، برخی محققان تأثیر این یافته‌های علوم اعصاب بر تصمیمات دیوان عالی را کم‌اهمیت جلوه داده‌اند (Glannon, 2011; Morse, 2011). مورس (Morse) معتقد است که علوم رفتاری از پیش، اطلاعات روشنی درباره روند و ماهیت رشد ذهنی و رفتاری نوجوانان ارائه داده بود، و یافته‌های علوم اعصاب در این زمینه افزوده‌ی چندانی نداشته‌اند. در هر صورت، حتی اگر یافته‌های علوم اعصاب در این تصمیمات بی‌اهمیت نبوده باشند، می‌توان گفت که «مغز نوجوانان» نمونه‌ای از بازنگری در حقوق کیفری براساس یافته‌های علوم اعصاب است (Meynen, 2016a). پنی (Penney) نوع دیگری از بازنگری حقوقی مبتنی بر علوم اعصاب را مطرح کرده است که مربوط به معیارهای قانونی تشخیص جنون است (Penney, 2012). در حال حاضر، همه نظام‌های حقوقی، معیار «کنترل» یا «اراده» را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های معیار جنون در نظر نمی‌گیرند. برخی از آن‌ها صرفاً یک مؤلفه شناختی را شامل می‌شوند. به‌عنوان مثال، بسیاری از نظام‌های قضایی از «قاعده‌ی مکناتن» (M'Naghten Rule) استفاده می‌کنند که بیان می‌کند:

«در زمان ارتکاب جرم، متهم دچار نقص عقلی ناشی از بیماری ذهنی بوده است، به‌گونه‌ای که یا از ماهیت و کیفیت عملی که انجام می‌داد آگاه نبوده، یا اگر آگاه بوده، نمی‌دانسته که آن عمل اشتباه است.» (Meynen, 2016a)

این استاندارد قانونی تنها بر مسائل معرفتی تمرکز دارد:

متهم چه چیزی را می‌دانست؟

این‌که آیا متهم قادر به کنترل رفتار خود بوده است یا نه، در این معیار اهمیتی ندارد (Meynen, 2016a).

پنی استدلال می‌کند که معیار کنترل باید بخشی از آزمون جنون باشد. یکی از دلایل او این است که علوم اعصاب به‌طور قانع‌کننده‌ای نشان داده است که مشکلات کنترل رفتاری در برخی گروه‌های خاص از افراد، واقعی و حائز اهمیت هستند. افزودن معیار کنترل در نظام‌های حقوقی‌ای که در حال حاضر این مؤلفه را در معیارهای جنون خود لحاظ نکرده‌اند، کاملاً در حوزه بازنگری در حقوق عصب‌شناختی (Neurolaw Revision) قرار می‌گیرد. این اصلاح همچنین برای روان‌پزشکان قانونی مستقیماً مرتبط خواهد بود، زیرا هنگام ارزیابی متهمان، روان‌پزشکان استاندارد قانونی جنون را در نظر می‌گیرند. (Meynen, 2016a) در نتیجه، به دلیل پیشرفت‌های علوم اعصاب، درخواست‌هایی برای بازنگری در قوانین کیفری در حوزه‌های زیر مطرح شده است:

– حذف عناصر کیفرگرایانه (Retribution) از حقوق کیفری

– تجدیدنظر در معیار مسئولیت کیفری نوجوانان

– افزودن معیار کنترل رفتاری در تشخیص جنون قانونی.

احتمال دارد که در یکی از این حوزه‌ها – یعنی رشد مغز در نوجوانان – یافته‌های علوم اعصاب نقشی در اصلاحات قانونی واقعی ایفا کرده باشند، که این مسئله کم‌اهمیتی نیست. بازنگری‌های آتی در قوانین، که براساس یافته‌های علوم اعصاب انجام می‌شوند، می‌توانند مستقیماً به وظایف روان‌پزشکان قانونی مرتبط باشند. به همین دلیل، شایسته است که روان‌پزشکان در مباحث مربوط به این نوع اصلاحات قانونی شرکت کنند.

۳. ارزیابی و روان‌پزشکی قانونی

همانطور که گفته شد، تکنیک‌های عصبی در پرونده‌های کیفری و همچنین در ارزیابی‌های روان‌پزشکی قانونی مورد استفاده قرار می‌گیرند (De Kogel & Westgeest, 2015; Denno, 2015; Fuss, 2016; Rigoni et al., 2010). این استفاده معمولاً شامل شناسایی تومورها، بیماری‌های عصبی-تحلیلی، و ضایعات مغزی مرتبط با آسیب‌ها است. در واقع، آزمایش‌های عصبی ممکن است برای حذف تغییرات پاتولوژیک مغزی نیز انجام شوند. در حالت استاندارد، آزمایش‌های تصویربرداری و آزمایش‌های آزمایشگاهی در روان‌پزشکی برای تأیید وجود اختلالات روانی به کار نمی‌روند، بلکه بیشتر برای حذف بیماری‌های جسمی (مثل بیماری‌های عصبی) استفاده می‌شوند (Linden, 2012). برخی افراد، از جمله مورس (Morse)، تردید دارند که تصویربرداری عصبی (neuroimaging) کمک زیادی به پاسخ به سؤالات حقوقی مرتبط، مانند مسئولیت کیفری فرد، کند (Morse, 2018). با این حال، بسیاری موافق هستند که علوم اعصاب می‌تواند نقش مهمی در تشخیص شرایط پزشکی خاصی ایفا کند که بستگی به صلاحیت قضایی ممکن است برای دفاع از جنون (یا دفاع از اتوماتیسم) مربوط باشد (Claydon, 2015). از دیدگاه من، ارزیابی دقیق ارزش اطلاعات و تکنیک‌های علوم اعصاب در پرونده‌های کیفری به‌طور کلی دشوار است. دلیل آن این است که پرونده‌های کیفری درباره افراد و شرایط خاص آنها هستند. در حالی که در بسیاری از موارد، علوم اعصاب قادر نخواهد بود هیچ کمکی ارائه دهد، در موارد دیگر ممکن است اطلاعات مرتبط – گاهی حیاتی – را فراهم کند، بسته به ترکیب یافته‌ها (Meynen, 2016a).

این عبارت باید این مفهوم را انتقال دهد که در یک پرونده حقوقی، برای پاسخ به یک سؤال حقوقی خاص، اطلاعات علوم اعصاب همیشه در کنار اطلاعات و شواهد دیگر نقش ایفا خواهند کرد. در حالی که ممکن است در بسیاری از پرونده‌ها علوم اعصاب نتوانند به سؤالات پاسخ دهند، در موارد دیگر، ممکن است ارزش زیادی داشته باشند. همیشه پرونده‌های خاصی وجود دارند که در آن‌ها علوم اعصاب نقش غیرمنتظره‌ای ایفا می‌کنند، مانند زمانی که تصویربرداری مغزی یک تومور یا بیماری عصبی-تحلیلی را آشکار می‌کند. با نگاه به افق آینده، امکان استفاده متفاوتی از تکنیک‌های عصبی ظهور می‌کند که هدف آن‌ها شناسایی تغییرات پاتولوژیک مغزی نیست. یک نمونه از این کاربردها، خواندن ذهن بر اساس مغز در روان‌پزشکی قانونی است که در ادامه این بخش به آن پرداخته خواهد شد. در حال حاضر، انواع مختلفی از «خواندن ذهن» در بحث علمی در حال بررسی است که برخی از آن‌ها می‌توانند برای روان‌پزشکی قانونی مرتبط باشند.

اولین نوع، شناسایی دروغ بر اساس مغز است. با وجود اینکه شناسایی دروغ با پلی‌گراف همچنان بحث‌برانگیز است (Grubin & Madsen, 2005)، در حال حاضر یک رشته تحقیقاتی کامل در زمینه شناسایی دروغ بر اساس مغز وجود دارد که عمدتاً از fMRI استفاده می‌کند. یکی از نگرانی‌های اصلی در شناسایی دروغ، امکان اقدام‌های مقابله‌ای توسط فرد آزمایش‌شده است. این اقدامات، اقداماتی عمدی توسط فرد است که با هدف تحریف یا دستکاری نتایج آزمایش انجام می‌شود. این که چنین اقداماتی ممکن است انجام شود، به وضوح بر اعتمادپذیری تکنیک شناسایی دروغ تأثیر می‌گذارد (Ganis, Rosenfeld, Meixner, Kievit, & Schendan, 2011).

چرا شناسایی دروغ می‌تواند برای روانپزشکی قانونی مفید باشد؟ دلیل آن دو وجهی است (Meynen, 2017). اولاً، ارزیابی‌های روانپزشکی به طور قابل توجهی _و قطعاً بیشتر از ارزیابی‌ها در هر رشته پزشکی دیگری (Linden, 2012)_ به جمع‌آوری تاریخچه بستگی دارند و بنابراین، به کلمات خود فرد متکی هستند. به وضوح، این یکی از آسیب‌پذیری‌های ارزیابی‌های روانپزشکی است؛ به عنوان مثال، بیماران ممکن است چیزی که مرتبط است را ندانند یا فراموش کرده باشند، یا ممکن است از اشتراک‌گذاری برخی اطلاعات امتناع کنند (بیماران پارانوئید که تمایلی به صحبت با روانپزشک ندارند، به عنوان نمونه)، یا ممکن است ترجیح دهند در مورد برخی مسائل دروغ بگویند (برای مثال، بیماران با اختلال شخصیت ضداجتماعی که می‌خواهند دارویی برای بنزودیازپین‌ها دریافت کنند). دروغ گفتن به یک روانپزشک _ «نه، من صدا نمی‌شنوم»، «نه، من قصدی برای پایان دادن به زندگی‌ام ندارم»، «نه، من درباره رابطه جنسی با کودکان خیالاتی ندارم» _ ممکن است تأثیر عمیقی بر نتیجه ارزیابی داشته باشد، حتی از نظر تشخیص. بنابراین، به طور اصولی، شناسایی دروغ می‌تواند در روانپزشکی قانونی ارزشمند باشد. ثانیاً، در روانپزشکی قانونی، به دلیل شرایط خاص، ممکن است افراد نسبت به مراقبت‌های بهداشتی روانی عمومی تمایل بیشتری به دروغ گفتن و فریب خوردن داشته باشند. تقلب، جعل، و پنهان‌سازی از موضوعات مهم در روانپزشکی قانونی هستند (Feuerstein et al., 2005; Rogers, 2012). در واقع، در روانپزشکی قانونی، آنچه اتفاق می‌افتد این است که یک عمل پزشکی که به شدت به آنچه افراد می‌گویند متکی است _ یعنی روانپزشکی _ از محتوای مراقبت‌های بهداشتی معمولی خود خارج می‌شود و وارد زمینه‌ای می‌شود _ یعنی حقوق کیفری _ که در آن کلمات فرد ممکن است منبع اطلاعاتی کم‌اعتمادتری باشند.

در نظر گرفتن گزینه شناسایی دروغ، یکی از اولین مسائلی که ممکن است به ذهن خطور کند این است که ممکن است رابطه پزشک _ بیمار را به طور منفی تحت تأثیر قرار دهد، زیرا استفاده از چنین تکنیکی خود به خود نشانه‌ای از بی‌اعتمادی است. از نظر من، این یک مشکل جدی است، زیرا اعتماد یک ارزش اصلی در پزشکی است (Meynen, 2017). با این حال، گاهی اوقات اعتمادپذیری اطلاعات ممکن است از اهمیت زیادی برخوردار باشد و این می‌تواند اثرات منفی احتمالی بر اعتماد را جبران کند. علاوه بر این، برخی از بیماران روانپزشکی قانونی ممکن است خودشان درخواست انجام آزمایش شناسایی دروغ بر اساس مغز را داشته باشند تا کلمات خود را تقویت کنند. گروبین (Grubin, 2010) دیدگاه زیر را در مورد پلی‌گرافی در روانپزشکی قانونی ارائه می‌دهد:

برای بیمار روانپزشکی قانونی، پلی‌گرافی فرصتی را فراهم می‌آورد تا نشان دهد که او خطر کمتری دارد، و می‌تواند او را تشویق کند تا با برنامه‌های درمانی و مدیریتی همکاری کند و زمانی که همکاری نمی‌کند، این موضوع را به وضوح نشان دهد. همچنین این امکان را فراهم می‌آورد که مداخله‌ای برای جلوگیری از افزایش خطر یا بازگشت علائم صورت گیرد. گرچه ممکن است برخی نگران باشند که این موضوع بر رابطه درمانی با بیمار تأثیر بگذارد، هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان دهد چنین اثری وجود دارد. به هر حال، هدف از این امر تشویق به گفتن حقیقت است، نه به دام انداختن بیمار دروغگو.

با توجه به این نقل قول، می‌توان استدلال کرد که حتی اگر رابطه‌ای از اعتماد بین یک روانپزشک قانونی و بیمار ایده‌آل باشد، واقعیت این است که ممکن است در برخی موارد عدم اعتماد پیش‌فرضی نسبت به بیماران روانپزشکی قانونی وجود داشته باشد.

تشخیص دروغ ممکن است به اندازه‌ای که موجب بی‌اعتمادی شود، قابل اتکا بودن (و در نتیجه اعتماد) را افزایش دهد، زیرا استفاده استاندارد از تکنیک‌های تشخیص دروغ می‌تواند مشوقی برای گفتن حقیقت ایجاد کند؛ تشخیص دروغ ممکن است انگیزه‌ای قوی برای گفتن حقیقت فراهم کند. از این منظر، به‌طور اصولی، تشخیص دروغ مبتنی بر مغز می‌تواند هدفی در روانپزشکی قانونی داشته باشد، اگر تکنیک‌های قابل‌اعتمادی در دسترس باشند.

انواع دیگری از خواندن ذهن نیز وجود دارند که با تشخیص دروغ متفاوت هستند. دروغ‌ها به بیانیه‌های متهم نیاز دارند؛ تا زمانی که متهم چیزی نگوید یا ننویسد، دروغ‌ها قابل شناسایی نیستند. از این رو، تشخیص دروغ نمی‌تواند مسئله‌ای را که روانپزشکی قانونی به‌طور عمده وابسته به کلمات گفته شده یا نوشته شده فرد است، دور بزند. با این حال، ممکن است راه‌هایی برای دور زدن این مشکل وجود داشته باشد. در اصل، آنچه که در آینده ممکن است انجام شود، «خواندن» مستقیم ذهن فرد است. این ممکن است به‌نظر داستان علمی _ تخیلی بیاید، اما در برخی از اشکال خود، هم‌اکنون موجود است. به‌عنوان مثال، یک بیمار در حالت «وگاتیو» (بی‌هوش) متوجه شد که می‌تواند از طریق فکر کردن به «تنیس» یا «خانه» با دیگران ارتباط برقرار کند _ تنیس به‌عنوان «بله» و خانه به‌عنوان «نه». دلیل این امر این بود که بر اساس داده‌های fMRI، پژوهشگران توانستند تشخیص دهند که آیا بیمار در حال فکر کردن به «تنیس» است یا «خانه» (Owen, 2012; Monti et al., 2010). علاوه بر این، مارسل جاست گزارش داد که تصویربرداری مغزی همراه با یادگیری ماشین می‌تواند «تشخیص» دهد که افراد در حال فکر کردن به کدام مفاهیم فیزیک هستند (Mason & Just, 2016). این یافته‌های شگفت‌انگیز هنوز از خواندن ذهن در زمان واقعی و زنده در ارزیابی‌های روانپزشکی قانونی متهمان فاصله دارند، اما این مسأله نشان‌دهنده احتمال چنین امکانی در آینده نزدیک است. خواندن ذهن به‌وسیله علوم اعصاب می‌تواند امکان شناسایی، به‌عنوان مثال، توهمات و هذیان‌ها یا ترجیحات جنسی را فراهم کند _ یا حتی احتمال حضور این پدیده‌ها را کاهش دهد که خود نیز اطلاعات‌زا است.

یک هدف دیگر برای تکنیک‌های خواندن ذهن علمی _ عصبی وجود دارد: کمک به پیش‌بینی بازگشت به جرم. در حال حاضر، ابزارهای ارزیابی ریسک در روانپزشکی قانونی دور از کمال هستند (Fazel, Singh, Doll, & Grann, 2012). علوم اعصاب در این زمینه نیز ممکن است مفید باشد. با استفاده از fMRI، یک گروه از پژوهشگران توانستند پیش‌بینی کنند که فرد دوباره دستگیر خواهد شد (Aharoni et al., 2013). توجه داشته باشید که این با تشخیص دروغ و نوع خواندن ذهن که قبلاً توضیح داده شد، متفاوت است. دلیل این امر این است که حتی اگر کلمات فرد با استفاده از تشخیص دروغ بررسی شود و حتی اگر افکارش قابل «خواندن» در زمان واقعی باشند، این ممکن است به‌تنهایی اطلاعات چندانی درباره ریسک ارتکاب دوباره جرم ندهد. ممکن است پارامترهای عصبی _ زیستی کاملاً متفاوتی وجود داشته باشند که برای چنین ریسکی تصمیم‌گیرنده باشند _ و ممکن است خود فرد از آن‌ها آگاه نباشد. به عبارت دیگر، یک متهم یا زندانی ممکن است نتواند به‌طور دقیق ریسک بازگشت به جرم خود را ارزیابی کند. برای مثال، یک بیمار روانپزشکی قانونی ممکن است صادقانه احساس کند که دیگر تهدیدی نیست و آرزوی واقعی نداشته باشد که دوباره مرتکب جرم شود (این نیت‌ها حتی ممکن است هنگام خواندن ذهن او نمایان شوند)، در حالی که در واقع او ریسک بسیار بالایی برای بازگشت به جرم دارد (که این موضوع می‌تواند در پیش‌بینی ریسک مبتنی بر fMRI آشکار شود). در این راستا، جالب است که یک مطالعه نشان داد که fMRI در پیش‌بینی رفتار آینده (یعنی استفاده از ضد آفتاب در هفته آینده) بهتر از نیت‌های ابراز شده توسط شرکت‌کنندگان برای استفاده از ضد آفتاب بود (Falk, Berkman, Mann, Harrison, & Lieberman, 2010). بنابراین، طراحی‌های تصویربرداری عصبی ممکن است در پیش‌بینی رفتار آینده فرد بهتر از خود فرد عمل کنند (Meynen, 2017). واضح است که به‌ویژه مفید خواهد بود اگر نتایج ارزیابی ریسک بتوانند به‌گونه‌ای مورد استفاده قرار گیرند که ریسک فرد کاهش یابد.

دو نگرانی اصلی در خصوص این اشکال از خواندن ذهن وجود دارد (Meynen, 2017): اول، قابلیت اطمینان فنی آن‌ها، به ویژه آسیب‌پذیری این تکنیک‌ها در برابر اقدامات مقابله‌ای، و دوم، نگرانی‌های اخلاقی و قانونی، عمدتاً در خصوص حریم خصوصی و احتمال استفاده اجباری از این تکنیک‌ها زیرا ممکن است برخی تکنیک‌های خواندن ذهن بر خلاف اراده فرد استفاده شوند. تحت چه شرایطی این امر قابل توجیه خواهد بود؟ این مسائل مهم باید مورد بررسی قرار گیرند (به بخش 5 مراجعه کنید).

4. مداخله و روانپزشکی قانونی

حوزه سوم قانون‌مغز مربوط به مداخلات مرتبط با علوم اعصاب است. یکی از انواع این مداخلات، مداخلات مستقیم مغزی است. تا آنجا که من اطلاع دارم، این تکنیک‌ها هنوز برای استفاده در روانپزشکی قانونی موجود نیستند (Fuss et al., 2015). با این حال، مداخله مغزی در روانپزشکی قانونی به عنوان یک گزینه برای آینده نزدیک درنظر گرفته می‌شود. به‌عنوان مثال، هوبنر و وایت به امکان جراحی عصبی برای درمان سایکوپاتی پرداخته‌اند (Hübner & White, 2016)، درحالی‌که فوس و همکاران به امکان استفاده از تحریک عمقی مغز (DBS) برای کاهش میل جنسی در بزه‌کاران جنسی اشاره دارند (Fuss et al., 2015). فوس و همکاران حتی برخی نواحی مغزی مورد نظر را شناسایی کرده و استدلال می‌کنند که «در مقایسه با روش‌های جراحی روانی، DBS کمتر مخرب است و قابل برگشت‌تر و بیشتر قابل تنظیم با علائم بالینی و عوارض جانبی است. سری‌های کوچک DBS در هیپوتالاموس خلفی برای کاهش رفتارهای تهاجمی با موفقیت انجام شده‌اند» (Fuss, Auer, Biedermann, Briken, & Hacke, 2015).

در عین حال، آن‌ها به ابعاد اخلاقی چنین روشی، به‌ویژه در خصوص استفاده اجباری از آن تأکید می‌کنند:

«استفاده اجباری از DBS... به هیچ وجه نباید یک گزینه باشد... انگیزه درمان با DBS نباید به هیچ امیدي یا وعده‌ای برای آزادی زود هنگام از زندان یا از یک مرکز درمانی قانونی مرتبط باشد، همان‌طور که در دهه 1970 زمانی که بیشتر بزهکاران جنسی زندانی پس از انجام این عمل آزاد شدند، چنین بود».

با اینکه من همدلی می‌کنم با نظر آن‌ها، تردید دارم که بتوان هیچ آمیدی به چنین مداخلات DBS نداشت. زمانی که در مورد امکان انجام یک روش وسیع مانند DBS با یک بیمار روانپزشکی قانونی صحبت می‌شود، باید عواقب بالقوه آن را به‌طور کامل با توجه به شرایط خاص بیمار بررسی کرد. مزایا و معایب آن چه خواهد بود؟ چه معنایی خواهد داشت برای او که عوارض جانبی خاصی را تجربه کند و چه معنایی خواهد داشت اگر DBS موفقیت‌آمیز باشد؟ به نظر من، دشوار است که عواقب قانونی یک درمان مؤثر را نادیده بگیریم، به‌ویژه به دلیل اهمیت این عواقب برای بیمار؛ امکان آزادی از زندان موضوعی سطحی نیست. در عین حال، نکته‌ای که فوس و همکاران مطرح می‌کنند حائز اهمیت است و نیاز به تأمل جدی دارد. نه تنها باید امکان درمان اجباری به دقت بررسی شود، بلکه باید به اشکال مختلف فشار و «پیشنهادهایی که فرد نمی‌تواند رد کند» نیز توجه شود.

مهم است که توجه داشته باشیم که DBS قابل برگشت است، که با جراحی‌های روانی سنتی متفاوت است. در هر صورت، در چند سال گذشته، دامنه شرایطی که برای آن‌ها از DBS استفاده می‌شود (در محیط‌های تحقیقاتی) به طور قابل توجهی گسترش یافته است (Naesström, Blomstedt, & Bodlund, 2016) از جمله اختلالات کنترل تکانه، که ممکن است برای روانپزشکی قانونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد (Kasemsuk, Oyama, & Hattori, 2017). حتی ممکن است دستگاه‌های آینده DBS واکنش‌پذیر به تغییرات مغزی شوند. در چنین سناریویی، DBS همیشه به همان روش فعال نخواهد بود، بلکه می‌تواند تغییرات مغزی را شناسایی کرده، تغییرات آینده را پیش‌بینی کند و سپس به آن‌ها واکنش نشان دهد. ایمپلنت‌های مغزی پاسخگو و پیش‌بینی‌کننده می‌توانند در روانپزشکی قانونی ارزشمند باشند: به عنوان مثال، دستگاه DBS می‌تواند به خشم یا برانگیختگی جنسی (همبسته‌های عصبی آن‌ها) پاسخ دهد یا دقیق‌تر بگوییم: پارامترهای مرتبط با خطر ارتکاب جرم مجدد را شناسایی کند. اگر امکان ساخت چنین دستگاه DBS وجود داشته باشد، این نه تنها می‌تواند اثربخشی آن را افزایش دهد، بلکه می‌تواند عوارض جانبی را کاهش دهد چرا که دستگاه فقط در نقاط خاصی از زمان فعال می‌شود (Meynen & Widdershoven, 2017). توجه داشته باشید که چنین ایمپلنت مغزی پاسخگو و پیش‌بینی‌کننده ویژگی‌های ارزیابی و مداخله را ترکیب می‌کند: این دستگاه به طور مداوم پارامترهای ریسک در مغز را ارزیابی کرده و قادر است با نوع خاصی از تحریک به پارامترهای افزایش یافته ریسک که اندازه‌گیری می‌شود، پاسخ دهد.

اگرچه تمرکز در اینجا روی DBS است، در آینده مداخلات مغزی مستقیم ممکن است فقط به صورت جراحی نباشد. تکنیک‌های ویرایش ژن می‌توانند به ما این امکان را بدهند که مغز را بدون نیاز به جراحی ترمیم کنیم و از عوارض جانبی جراحی جلوگیری کنیم، اما نگرانی‌های دیگری را به همراه بیاورد.

جالب است که گرلی تأکید می‌کند که ممکن است تفاوت بنیادی بین مداخلات مغزی و مداخلات سنتی برای تغییر رفتار مجرمان وجود نداشته باشد:

«من تفاوت کیفی بین تغییر مستقیم مغز یک مجرم از طریق دارو، جراحی، DBS یا واکسن‌ها (اگر اثبات شود که ایمن و مؤثر هستند) و تغییر غیرمستقیم آن از طریق مجازات، بازپروری، درمان شناختی، شرایط آزادی مشروط نمی‌بینم، به شرطی که هر دو هدف مشابهی را دنبال کنند. درست است که ما تأثیرات روش‌های سنتی برای تغییر رفتار مجرمان را بهتر درک می‌کنیم، از جمله احتمال بالای شکست آن‌ها. بی‌اطلاعی از ایمنی و کارایی یک مداخله مستقیم قطعاً یک مانع مهم برای استفاده از آن خواهد بود، اما اگر مداخله ایمن و مؤثر ثابت شود (باز هم به هر معیاری که اعمال می‌شود)، مداخلات مستقیم و غیرمستقیم از نظر من تفاوت مهمی ندارند» (Greely, 2017).

به عبارت دیگر، اگر ما انواع مداخلات پزشکی موجود در عدالت کیفری را بپذیریم، ممکن است به همان اندازه ایمپلنت‌های مغزی را نیز بپذیریم، به شرطی که به اندازه کافی ایمن و مؤثر باشند. در مورد مداخلات، دو نوع نگرانی برجسته می‌شود که بیشتر با حوزه ارزیابی همپوشانی دارند. نوع اول به جنبه‌های فنی روش مربوط می‌شود. این نگرانی‌ها نه تنها شامل اثربخشی، بلکه ایمنی آن نیز می‌شود. ایمنی برای خود فرد از نظر آسیب مغزی یا عوارض جراحی (مانند خونریزی)، از نظر عوارض جانبی و از نظر آسیب به دیگران (برای مثال، DBS ممکن است منجر به رفتارهای مضر نسبت به دیگران شود، نگاه کنید به Müller et al., 2014). در نهایت، به این سوال می‌رسد که: چقدر ایمنی کافی است برای اهداف مورد نظر؟ برای پاسخ به این سوال، مهم است که بدانیم و خطرات مداخله و عدم مداخله را ارزیابی کنند. احتمال هک کردن یک دستگاه DBS به عنوان یک شکل جدید از جرائم سایبری نیز باید جدی گرفته شود (Gasson & Koops, 2013).

دومین نگرانی، نگرانی‌های هنجاری (اخلاقی و قانونی) است. اولین نکته، امکان استفاده اجباری از مداخلات مغزی مستقیم است. برخلاف حوزه ارزیابی، حریم خصوصی و مجرمانگی در این حوزه کمتر مربوط است، در حالی که موضوع آزادی در کانون توجه قرار می‌گیرد: آزادی برای رد درمان و به همین ترتیب، آزادی ذهن (Bublitz, 2011). DBS اجباری ممکن است بخش‌هایی از زندگی ذهنی یک فرد را از بین ببرد یا تغییر دهد که حتی اگر جامعه آن را پرخطر و شاید ناخوشایند بداند، هنوز برای آن فرد ارزشمند است یا حداقل به عنوان بخشی از هویت او درک می‌شود. ایمپلنت‌های مغزی ممکن است به این ترتیب یکپارچگی زندگی ذهنی فرد را مختل کنند. سوال این است که: در چه شرایطی مداخله در مغز و ذهن فرد دیگری می‌تواند توجیه‌پذیر باشد؟ چنین سوالاتی ممکن است همچنین برای حوزه بازبینی عواقب داشته باشد. (Bublitz (2011 استدلال می‌کند:

«وقتی مرزهای طبیعی ذهن، مجسمه، می‌توانند توسط فناوری‌های عصبی پشت سر گذاشته شوند، باید مرزهای هنجاری تعیین شود. بنابراین، قانون باید یک حق محافظت از ذهن را به رسمیت بشناسد. در حوزه‌های حقوقی مبتنی بر قوانین نوشته، این به معنای نهایتاً تدوین و تصویب یک لایحه است؛ به طور متناوب، ممکن است قوانین موجود در حاشیه‌های قابل قبول تفسیر اصلاح شوند». تحولات در هر دو حوزه ارزیابی و مداخله می‌تواند منجر به بازنگری قانونی شود (Meynen, 2016a).

5. ملاحظات پایانی: مسائل فنی و هنجاری

حقوق عصبشناختی برای روان‌پزشکی قانونی اهمیت دارد: هر یک از سه حوزه تحقیقاتی حقوق عصبشناختی می‌تواند بر عمل روان‌پزشکی قانونی تأثیر بگذارد. اساساً، در مورد چنین تحولی، دو نوع نگرانی وجود دارد: مسائل فنی و هنجاری.

نگرانی‌های فنی عمدتاً در حوزه‌های ارزیابی و مداخله مطرح می‌شوند. نخستین نگرانی مربوط به سوال قابل‌اعتماد بودن تکنیک است، به‌ویژه در یک محیط قانونی که ممکن است افراد همکاری نکنند و اقداماتی برای تغییر نتایج انجام دهند. در این مرحله، می‌توان با اطمینان گفت که برخی روش‌های تشخیصی می‌توانند به‌عنوان قابل‌اعتماد در نظر گرفته شوند (مثلاً MRI برای شرایط عصبی خاص)، اما تشخیص دروغ‌گویی مبتنی بر مغز _ چه برسد به «خواندن ذهن» به‌صورت آنی _ هنوز برای روان‌پزشکی قانونی امکان‌پذیر نیست. نکته مهم این است که استفاده از بیش از یک تکنیک ممکن است در افزایش اعتبار ارزیابی مفید باشد: مثلاً MRI مغز می‌تواند با ارزیابی روان‌شناختی همراه شود. اگر ارزیابی روان‌شناختی با تغییرات نمایان در MRI تطابق داشته باشد، این اطلاعات اضافی مهمی است. در عمل روان‌پزشکی قانونی، به‌عنوان یک قاعده کلی، ممکن است بهتر باشد که از تفسیر تصویربرداری مغز بدون ارزیابی روان‌شناختی خودداری شود (Katznbauer & Meynen, 2017).

نگرانی فنی دوم که عمدتاً در حوزه مداخله مطرح است، ایمنی روش است. انواع مختلفی از نگرانی‌های ایمنی قابل تمایز هستند، مانند آسیب به مغز ناشی از روش، عوارض جانبی (مانند تحریک DBS)، و آسیب به دیگران به دلیل تغییرات رفتاری غیرقابل پیش‌بینی.

مسائل هنجاری نیز وجود دارند. این مسائل را می‌توان به دو نوع هنجار تقسیم کرد: هنجارهای قانونی و اخلاقی. نخستین نکته این است که قانون، اهمیت علم اعصاب را تعیین می‌کند، به‌عنوان مثال به این صورت: فرض کنید که در یک حوزه قضایی خاص، قانون M'Naghten به‌عنوان آزمون جنون مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این صورت، سؤال مربوط به جنون به این بستگی دارد که آیا فرد ماهیت و کیفیت عمل را می‌دانسته است و اگر می‌دانسته، آیا می‌دانسته که این عمل اشتباه است؟ اینکه متهم قادر به کنترل اعمال خود بوده است یا نه، طبق قانون M'Naghten مهم نیست. تکنیک‌های نوروتکنولوژیک که به ارزیابی کنترل رفتاری کمک می‌کنند، به‌طور اصولی در چنین حوزه‌ای برای پاسخ به سوال جنون بی‌ارتباط هستند. به عبارت دیگر، اهمیت تکنیک‌های علم اعصاب بستگی به سوالات خاص قانونی دارد که باید در یک حوزه قضایی خاص پاسخ داده شود. نوع دیگری از مسائل قانونی نیز وجود دارد. این مسائل مربوط به این سؤال است که آیا تکنیک‌های خاصی مجاز هستند یا نه. برای مثال، ممکن است آزمایشی برای پذیرش شواهد علمی وجود داشته باشد. در ایالات متحده، Daubert و Frye دو آزمایش مختلف هستند که دادگاه‌ها ممکن است برای تعیین اینکه آیا تکنیک‌ها در دادگاه پذیرفته می‌شوند یا نه، از آن‌ها استفاده کنند. در نهایت، این قانون است که اهمیت تکنیک و پذیرش آن را تعیین می‌کند.

علاوه بر مسائل قانونی، ملاحظات اخلاقی نیز باید در نظر گرفته شوند. حتی اگر قانون (جرم‌شناسی) به روان‌پزشک قانونی اجازه دهد که انواع خاصی از ارزیابی‌های علمی اعصاب را انجام دهد یا به اطلاعات محرمانه دسترسی پیدا کند، کدهای اخلاقی یا حرفه‌ای ممکن است هنوز انجام چنین کاری را برای روان‌پزشکان قانونی ممنوع کنند. یک موضوع هنجاری-اخلاقی و قانونی مرکزی، استفاده اجبارآمیز از تکنیک‌های ارزیابی و مداخله است. اساساً، این نوع استفاده می‌تواند به دو شکل باشد: اولاً، استفاده از زور فیزیکی مستقیم و ثانیاً، تأثیرگذاری بر اراده فرد (مثلاً از طریق تهدیدات) تحت چه شرایط و به چه روشی استفاده اجبارآمیز از یک تکنیک نوروتکنولوژیک خاص توجیه‌پذیر است؟

در نهایت، مورس به یک مسئله اخلاقی دیگر اشاره می‌کند: «یک اشتباه اخلاقی عمده رخ خواهد داد اگر (متخصصان روان‌پزشکی و روان‌شناسی قانونی) از علم اعصاب بدون درک صحیح استفاده کنند» (Morse, 2018). این یک خطر واقعی است زیرا علم اعصاب پیچیده است و چون تحولات ممکن است بسیار سریع پیش بروند، که این موضوع به‌روزرسانی دانش از امکانات و خطرات یک تکنیک خاص را دشوار می‌کند.

در نتیجه، برخی بر خطرات استفاده از علم اعصاب در روان‌پزشکی قانونی تأکید می‌کنند و خواستار احتیاط هستند _ که دلایل خوبی هم دارد. استفاده ساده‌لوحانه از ابزارهای عصبی برای اهداف قانونی و قانونی بیشتر ضرر از فایده خواهد داشت. در عین حال، غفلت از دیدگاه‌ها و تکنیک‌های علمی اعصاب که ممکن است مفید باشند _ تحت شعار «بسیار محتاط بودن» _ ممکن است عواقب منفی برای سیستم عدالت و به‌ویژه ارزیابی‌های روان‌پزشکی قانونی داشته باشد. این حتی ممکن است به نوعی بی‌تفاوتی و انفعال نسبت به تحولات علم اعصاب منجر شود.

از نظر من، احتیاط یک مفهوم بسیار ارزشمند است، به شرطی که در هر دو جهت عمل کند: تلاش برای اجتناب از استفاده از روش‌های نادرست، درحالی که همزمان باید از نادیده گرفتن تکنیک‌های بالقوه مفید خودداری کرد _ درحالی که مسائل قانونی و اخلاقی مربوطه در نظر گرفته می‌شود. این بدین معناست که روان‌پزشکان قانونی وظیفه دارند تا تکنیک‌های موجود را از نظر مفید بودن در زمینه‌های روان‌پزشکی قانونی مورد بررسی قرار دهند و با تحولات در این زمینه به‌روز بمانند تا از ابزارهای علمی اعصاب بالقوه مفید غافل نشوند (Meynen, 2016a). این یک وظیفه حرفه‌ای و همچنین اخلاقی است.

نتیجه‌گیری

حقوق عصب‌شناختی، به‌عنوان یک حوزه میان‌رشته‌ای که در تقاطع علوم اعصاب، روان‌پزشکی قانونی و حقوق قرار دارد، توانسته است چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را در رویه‌های قضایی و پزشکی قانونی ایجاد کند. این حوزه با بررسی تأثیر یافته‌های علوم اعصاب بر مفاهیمی مانند مسئولیت‌کیفری، ارزیابی روانی-عصبی افراد و حتی مداخلات مستقیم مغزی، مسیرهای جدیدی را برای تصمیم‌گیری‌های حقوقی گشوده است. تحولات در این حوزه نشان داده است که یافته‌های علوم اعصاب می‌توانند در بازنگری قوانین، ارزیابی روان‌پزشکی قانونی و مداخلات درمانی مورد استفاده قرار گیرند. با این حال، چالش‌های فنی و هنجاری قابل‌توجهی در این زمینه وجود دارد. یکی از مسائل اساسی، قابلیت اعتماد روش‌های تصویربرداری عصبی و سایر تکنیک‌های ارزیابی است، به‌ویژه در مواردی که افراد ممکن است نتایج را دست‌کاری کنند. از سوی دیگر، مداخلات عصبی مانند تحریک عمقی مغز (DBS) و خواندن ذهن، نگرانی‌های اخلاقی و حقوقی درباره آزادی فردی، حریم خصوصی و امکان استفاده اجباری از این فناوری‌ها را مطرح کرده‌اند. بنابراین، رویکردی متعادل و محتاطانه در مواجهه با حقوق عصب‌شناختی ضروری است. از یک سو، باید از ظرفیت‌های علوم اعصاب در بهبود عدالت کیفری و روان‌پزشکی قانونی بهره برد، و از سوی دیگر، باید از سوءاستفاده یا استفاده نابجا از این فناوری‌ها جلوگیری کرد. در نهایت، برای بهره‌گیری صحیح از این دانش، همکاری میان متخصصان علوم اعصاب، حقوق‌دانان و روان‌پزشکان قانونی امری حیاتی است تا راهکارهایی منطبق با اصول علمی، اخلاقی و حقوقی ارائه شود.





- Adrian M. Owen, *When Thoughts Become Actions: Neuroimaging in Non-Responsive Patients*, in *I Know What You're Thinking: Brain Imaging and Mental Privacy* 73 – (Sarah Richmond, Geraint Rees & Sarah Edwards eds., Oxford Univ. Press 2012)
- .Ali Nassery et al., *Psychiatric and Cognitive Effects of Deep Brain Stimulation for Parkinson’s Disease*, 16(10) *Current Neurology & Neurosci. Rep.* 87 (2016) –
- Barry C. Feld, B. J. Casey & Y. L. Hurd, *Adolescent Competence and Culpability: Implications of Neuroscience for Juvenile Justice Administration*, in *A Primer on Criminal – Law and Neuroscience* (Stephen J. Morse & Adina L. Roskies eds., Oxford Univ. Press 2013)
- .C. H. De Kogel & E. J. Westgeest, *Neuroscientific and Behavioral Genetic Information in Criminal Cases in the Netherlands*, 2(3) *J.L. & Biosciences* 580 (2015) –
- Chanya Kasemsuk, Go Oyama & Nobutaka Hattori, *Management of Impulse Control Disorders with Deep Brain Stimulation: A Double-Edged Sword*, 374 *J. Neurological – Sci.* 63 (2017)
- David Linden, *Overcoming Self-Report: Possibilities and Limitations of Brain Imaging in Psychiatry*, in *I Know What You're Thinking: Brain Imaging and Mental Privacy* 123 – (Sarah Richmond, Geraint Rees & Sarah Edwards eds., Oxford Univ. Press 2012)
- .Deborah W. Denno, *The Myth of the Double-Edged Sword: An Empirical Study of Neuroscience Evidence in Criminal Cases*, 56(2) *B.C. L. Rev.* (2015) –
- .Dominik Hübner & Lauren White, *Neurosurgery for Psychopaths? An Ethical Analysis*, *AJOB Neurosci.* (2016) –
- .Dominik Hübner & Lauren White, *Neurosurgery for Psychopaths? An Ethical Analysis*, 7(3) *AJOB Neurosci.* 14 (2016) –
- .Don Grubin & Lars Madsen, *Lie Detection and the Polygraph: A Historical Review*, 16(2) *J. Forensic Psychiatry & Psychol.* 357 (2005) –
- .Don Grubin, *The Polygraph and Forensic Psychiatry*, 38(4) *J. Am. Acad. Psychiatry & L.* 446 (2010) –
- .Emily B. Falk et al., *Predicting Persuasion-Induced Behavior Change from the Brain*, 30(25) *J. Neurosci.* 8421 (2010) –
- .Eyal Aharoni et al., *Neuroprediction of Future Rearrest*, 110 *Proc. Nat’l Acad. Sci. U.S.* 6223 (2013) –
- .Frederic Gilbert, *A Threat to Autonomy? The Intrusion of Predictive Brain Implants*, 6(4) *AJOB Neurosci.* 4 (2015) –
- .Gerben Meynen & Guy A. M. Widdershoven, *The Impact of Closed Loop DBS on Agency: An Open Question*, 8 *Am. J. Bioethics Neurosci.* 79 (2017) –
- .Gerben Meynen, *Author’s Response to Peer Commentaries: Brain-Based Mind Reading: Conceptual Clarifications and Legal Applications*, *J.L. & Biosciences* (2018) –
- .Gerben Meynen, *Brain-Based Mind Reading in Forensic Psychiatry: Exploring Possibilities and Perils*, 4 *J.L. & Biosciences* 311 (2017) –
- .Gerben Meynen, *Legal Insanity: Explorations in Psychiatry, Law, and Ethics* (Springer 2016) –
- .Gerben Meynen, *Neurolaw: Neuroscience, Ethics, and Law. Review Essay*, 17 *Ethical Theory & Moral Prac.* 819 (2014) –
- .Gerben Meynen, *Neurolaw: Recognizing Opportunities and Challenges for Psychiatry*, 41(1) *J. Psychiatry & Neurosci.* 3 (2016) –
- .Giorgio Ganis et al., *Lying in the Scanner: Covert Countermeasures Disrupt Deception Detection by Functional Magnetic Resonance Imaging*, 55(1) *NeuroImage* 312 (2011) –
- .Henry Greely, *Neuroscience and Criminal Justice: Not Responsibility but Treatment*, *Kan. L. Rev.* 1103 (2008) –
- .James L. Knoll & Phillip J. Resnick, *Insanity Defense Evaluations: Toward a Model for Evidence-Based Practice*, 8 *Brief Treatment & Crisis Intervention* 92 (2008) –
- Jan Christoph Bublitz, *If Man’s True Palace is His Mind, What is Its Adequate Protection? On a Right to Mental Self-Determination and Limits of Interventions into Other – Minds*, in *Technologies on the Stand: Legal and Ethical Questions in Neuroscience and Robotics* (Bert-Jaap Van den Berg & Laura Klaming eds., Wolf Legal Publishers 2011)
- .Jan-Hinrik Heinrichs, *The Promises and Perils of Non-Invasive Brain Stimulation*, 35(2) *Int’l J.L. & Psychiatry* 121 (2012) –
- .Johannes Fuss et al., *Deep Brain Stimulation to Reduce Sexual Drive*, 40(6) *J. Psychiatry & Neurosci.* 429 (2015) –
- .Johannes Fuss, *Legal Responses to Neuroscience*, 41(6) *J. Psychiatry & Neurosci.* 363 (2016) –
- .Joshua Greene & Jonathan Cohen, *For the Law, Neuroscience Changes Nothing and Everything*, 359(1451) *Phil. Transactions Royal Soc’y London B* 1775 (2004) –
- .Louise Claydon, *Reforming Automatism and Insanity: Neuroscience and Claims of Lack of Capacity for Control*, 55(3) *Med. Sci. & L.* 162 (2015) –
- Maria Naesström, Per Blomstedt & Owe Bodlund, *A Systematic Review of Psychiatric Indications for Deep Brain Stimulation, with Focus on Major Depressive and Obsessive– Compulsive Disorder*, 70(7) *Nordic J. Psychiatry* 483 (2016)
- .Mark N. Gasson & Bert-Jaap Koops, *Attacking Human Implants: A New Generation of Cybercrime*, 5(2) *L., Innovation & Tech.* 248 (2013) –
- .Martin M. Monti et al., *Willful Modulation of Brain Activity in Disorders of Consciousness*, 362(7) *New Eng. J. Med.* 579 (2010) –
- Matthias Katzenbauer & Gerben Meynen, *Insanity: Neurolaw and Forensic Psychiatry*, in *The Insanity Defense: Multidisciplinary Views on Its History, Trends, and – Controversies* (Michael D. White ed., Praeger 2017)
- .Patrick Catley, *The Future of Neurolaw*, 22(2) *Eur. J. Current Legal Issues* (2016) –
- Paul S. Davies, *Skepticism Concerning Human Agency: Sciences of the Self versus “Voluntariness” in the Law*, in *Neuroscience and Legal Responsibility* 113 (Nicole A. – Vincent ed., Oxford Univ. Press 2013)
- .Robert A. Mason & Marcel A. Just, *Neural Representations of Physics Concepts*, 27(6) *Psychol. Sci.* 904 (2016) –
- Sabine Müller, Henrik Walter & Markus Christen, *When Benefitting a Patient Increases the Risk for Harm for Third Persons—The Case of Treating Pedophilic Parkinsonian – Patients with Deep Brain Stimulation*, 37(3) *Int’l J.L. & Psychiatry* 295 (2014)
- .Sabine Müller, Michael Bittlinger & Henrik Walter, *Threats to Neurosurgical Patients Posed by the Personal Identity Debate*, 10 *Neuroethics* 299 (2017) –

– Seena Fazel et al., *Use of Risk Assessment Instruments to Predict Violence and Antisocial Behaviour in 73 Samples Involving 24,827 People: Systematic Review and Meta-Analysis*, 345 BMJ e4692 (2012).

Stephen J. Morse & Adina L. Roskies, eds., *A Primer on Criminal Law and Neuroscience: A – Contribution of the Law and Neuroscience Project, Supported by the MacArthur Foundation* (Oxford Univ. Press 2013)

Stephen J. Morse, *Lost in Translation? An Essay on Law and Neuroscience*, in Law and Neuroscience: – Current Legal Issues (Michael Freeman ed., Oxford Univ. Press 2011)

Stephen J. Morse, *Neuroscience Evidence in Forensic Contexts: Ethical Concerns*, in Ethics – Dilemmas in Forensic Psychiatry and Psychology Practice (Elissa Griffith ed., Columbia Univ. Press 2018)

.Steven Feuerstein et al., *Malingering and Forensic Psychiatry*, 2(12) Psychiatry (Edgmont) 25 (2005) –

Steven Penney, *Impulse Control and Criminal Responsibility: Lessons from Neuroscience*, 35(2) Int’l – J.L. & Psychiatry 99 (2012)

Thomas Nadelhoffer & Walter Sinnott-Armstrong, *Neurolaw and Neuroprediction: Potential – Promises and Perils*, 7 Phil. Compass 631 (2012)

Walter Glannon, *What Neuroscience Can (and Cannot) Tell Us About Criminal Responsibility*, in – Law and Neuroscience: Current Legal Issues, Vol. 13 (Michael Freeman ed., Oxford Univ. Press 2011)

.A.L. Roskies, Neuroimaging and Inferential Distance, 1 Neuroethics 19 (2008)

D. Rigoni et al., How Neuroscience and Behavioral Genetics Improve Psychiatric Assessment: Report on a Violent Murder Case, Frontiers Behav. Neurosci., vol. 4 (2010)

G.A.M. Widdershoven, G. Meynen & D. Denys, Autonomy in Predictive Brain Implants: The Importance of Embodiment and Dialogue, 6 AJOB Neurosci. 16 (2015)

I. Pote et al., Subthalamic Nucleus Deep Brain Stimulation Induces Impulsive Action When Patients with Parkinson’s Disease Act Under Speed Pressure, 234 Exp. Brain Res. 1837 (2016)

L. Steinberg, The Influence of Neuroscience on U.S. Supreme Court Decisions About Adolescents’ Criminal Culpability, 14 Nat. Rev. Neurosci. 513 (2013)

M. Schermer, Health, Happiness and Human Enhancement—Dealing with Unexpected Effects of Deep Brain Stimulation, 6 Neuroethics 435 (2013)

.R. Rogers (ed.), Clinical Assessment of Malingering and Deception (Guilford Press 2012)

.R.J. Simon & H. Ahn-Redding, The Insanity Defense, the World Over (Lexington Books 2006)

S. Richmond, G. Rees & S.J.L. Edwards (eds.), I Know What You’re Thinking: Brain Imaging and Mental Privacy (Oxford Univ. Press 2012)





چالش های اخذ رضایت در حرفه دندانپزشکی:

از رضایت آگاهانه تا مسئولیت های مدنی و کیفری

رها السادات ترابی

کارشناسی ارشد حقوق پزشکی

چکیده

رویه اخذ رضایت در دندانپزشکی موضوعی است که بحث ها و نظریات زیادی را در این موضوع ایجاد کرده است. تغییر استانداردهای رضایت از پزشک محور به بیمار محور , چارچوب های جدیدی را برای حمایت از تصمیمات بیماران به عمل آورده است. این تغییرات نه تنها از اتهامات ناشی از اخذ رضایت نامناسب جلوگیری می کند , بلکه امنیت قضایی را برای هر دو طرف یعنی هم بیمار و هم پزشک فراهم می کند. با این حال , تحقیقات ت و پژوهش های کمی در مواردی که رضایت به طور کامل وجود ندارند , انجام شده است. این مقال با بررسی مثال های کلیدی از حرفه دندانپزشکی و تحلیل رویه های اخیر , به بررسی قانون رضایت و رضایت نامه می پردازد.

کلمات کلیدی: دندانپزشکی , رضایت آگاهانه , مسئولیت مدنی , آسیب بدنی , زیبایی دندان.

مقدمه

اکثر متخصصان دندانپزشکی از متهم شدن به دلیل آسیب به بیمارانی که تحت مراقبت آن ها هستند , هراس دارند. عنصر اصلی در تعریف حمله و تجاوز در قانون کیفری است که فردی بدون رضایت در معرض معاینات یا اقدامات پزشکی قرار گیرد. این موضوع فارغ از این که آیا آسیب واقعی رخ داده است یا خیر , به عنوان یک جرم تلقی می شود. در سال 1914 , قاضی کاردوزو , حقوقدان برجسته آمریکایی اهمیت رضایت را در اقدامات بالینی این گونه بیان کرد: ((هر فرد بالغ و دارای عقل سلیم این حق را دارد که تصمیم بگیرد با بدن خود چکار کند. جراحی که بدون اخذ رضایت بیمار اقدام به عمل کند , مرتکب حمله شده و مسئول جبران خسارت است.)) این دیدگاه نشان دهنده اهمیت رضایت آگاهانه در حرفه پزشکی و دندانپزشکی است.

1. دو نوع رضایت وجود دارد: 1- رضایت آگاهانه 2- رضایت به عنوان دفاع در برابر آسیب

در دو وضعیت, رضایت می تواند باعث ایجاد مشکل شود, اولین حالت زمانی است که رضایت نامه ناکافی عنوان شود زیرا به صورت ناقص و بدون تفهیم به بیمار در مورد عواقب معالجه و روش درمانی آن توضیحات و مشاوره درست داده نشده است. این موضوع گاهی به عنوان مشکل رضایت آگاهانه شناخته می شود. در این رضایت, دندانپزشک باید اطلاعاتی را در مورد عوارض و خطرات درمان پیشنهادی در اختیار بیمار خود قرار دهد. که این معالجه یک ریسک با اهمیت و مهم است, اگر:

اولا, در شرایط پرونده یک فرد عاقل در موقعیت آن بیمار به آن اهمیت می دهد.(شاخص عینی)

دوما, پزشک معالج آگاه و باسواد باشد.(شاخص ذهنی)

این استاندارد و شاخصی است که در سراسر کانادا, قسمت عمده ایالات متحده آمریکا, استرالیا و بریتانیا مورد استفاده قرار گرفته است.

دومین حالت رضایت مشکل ساز زمانی وجود دارد که بیمار ادعا می کند توسط دندانپزشک خود مورد حمله, آسیب و ضرب و شتم قرار گرفته است, زیرا اصلا به این روش رضایت نداده است. حالت استاندارد رضایت در این موارد در پرونده چترتون علیه گرتسون تعیین شده است که در آن این گونه بیان شد که «بیمار زمانی به روش درمانی رضایت داده است که از روش های درمانی به درستی آگاه و مطلع شده باشد.» این استاندارد در خصوص اطلاعات قرار داده شده در اختیار بیمار قیاس بسیار پایین تری در برابر ادعای مشاوره سهل انگاری دارد.

سه دسته اصلی وجود دارد که در آن رضایت می تواند در بحث دندانپزشکی وجود نداشته باشد:

مورد اول جایی که رضایت بیمار از طریق سوءنیت (ارائه تقلبی و جعلی) بدست آمده باشد.

مورد دوم جایی است که گرفتن رضایت نامه از بیمار به دلیل عدم وجود قوه تصمیم گیری درست ممکن نباشد.

مورد سوم جایی است که رضایت بیمار به دلیل ماهیت روش درمانی امکان پذیر نباشد.

جواز یا حرمت پیوند عضو, بافت و سلول های بنیادی

در مورد اینکه چگونه توسعه اخیر, در رضایت آگاهانه در مراقبت های بهداشتی درمانی می تواند بر عملکرد بالینی تاثیر بگذارد ملاحظات جامعی وجود دارد. در حال حاضر, هیچ یک از این موارد و بحث ها حمله ی جنایی و مدنی در حرفه ی دندانپزشکی را با جزییات در نظر نمی گیرد. این مقاله بحث حمله, آسیب و تجاوز را در نظر می گیرد زیرا ممکن است در مورد بحث دندانپزشکی با عنایت به قوانین انگلستان و استرالیا عمل شود.

2. رضایت از طریق سوءنیت و تقلب

این موضوع به قطعیت ثابت شده است که هر رضایتی که از طریق تقلب و جعل بدست آمده باشد رضایت نیست و اعتبار ندارد. در مورد پرونده ی "علیه ویلیامز" معلوم شد که یک استاد آواز برای برقراری رابطه جنسی با دانش آموز ۱۶ ساله ی خود, او را فریب داده بود و بیان کرده بود که هدف از این کار باعث بهبود صدا و آواز خواندن او می شود.

متأسفانه در حرفه ی دندانپزشکی مواردی مثل پرونده گفته شده وجود دارد که دندانپزشک معالج با فریب دادن بیمار خود, از او رضایت نامه دریافت می کند.

مثال ها و پرونده های علمی , اخلاقی و حقوقی:

در پرونده "Appleton v" Garrett, آقای گارت(Garrett) دندانپزشکی بود که قبلا توسط شورای دندانپزشکی (GDC) بدلیل ارائه خدمات بیش از حد و غیرضروری به بیمارانش مجرم شناخته و محکوم شده بود, و در سال ۱۹۸۹ اسمش از حرفه دندانپزشکی حذف شد.

در سال ۱۹۹۱ گارت با یک دعوای مدنی به دلیل تجاوز به حقوق شخصی مواجه شد که هشت شاکی جداگانه داشت. آقای گارت در همان سال, یعنی سال ۱۹۹۱ به صورت موفقیت آمیز به حرفه دندانپزشکی برگشت. قاضی دادگاه و پرونده ی گارت, دیسون جی(Dyson J), از بازگشت گارت به شغل دندانپزشکی زیاد خشنود و راضی نبود و اظهار داشت «یقینا آقای گارت باعث شرمساری و خجالت حرفه ی خود بوده است.» این دندانپزشک به صورت کاملاً عمدی درمان های غیرضروری روی بیماران خود انجام داده بود و مشخص شده بود که بسیاری از این درمان ها روی دندان های سالم انجام شده است. قاضی پرونده آقای گارت, دیسون جی, همچنین اظهار داشت «بیمارانی که دندانپزشک به آن ها می گوید نیاز به درمان ترمیمی دارند باید مطمئن شوند که دندانپزشک یقین دارد که این درمان ضروری است آقای گارت به طور عمدی دندان های سالم بیماران خود را در مقیاس زیاد و گسترده خراب کرده است.»

نتیجه گیری آقای دیسون جی به این صورت بود که درمان های انجام شده توسط آقای گارت مصداق بارز تجاوز به حقوق اشخاص بود و بیان داشت «من نتیجه می گیرم که آقای گارت درمان های غیر ضروری را به صورت گسترده روی بیمارانش انجام داده است که خودش می دانست غیر ضروری است؛ زیرا می دانست که اگر بیماران از واقعیت باخبر شوند, رضایت نمی دهند به درمان... بنابراین من معتقدم که هیچ یک از مدعیان حداقل درمورد دندان هایی که نیازی به درمان ترمیمی نداشتند, رضایت نداشته اند و در مورد آنها جرم تجاوز به حقوق اشخاص صورت گرفته است»



۳. در یک پرونده ی دیگر که در استرالیا اتفاق افتاده به نام پرونده Dean v phung در دادگاه تجدید نظر نیو ساوت ولز (New South Wales)، یک فرد شاگرد در حال کار با دستگاه خردکن چوب بوده است که حین استفاده دچار آسیب به دو دندان پیشین خود شد. او به یک دندانپزشک عمومی به نام فونگ(phung) مراجعه که این دندانپزشک طی حدود ۵۳ جلسه تمام دندان های او را عصب کشی و روکش کرد. شخص شاگرد که نامش دین (Dean) به درمان پیشنهادی از طرف دندانپزشک رضایت داده بود؛ زیرا به او گفته شده بود به دلیل حادثه ای که برای او رخ داده است، این درمان ها ضروری و لازم هستند. بنابراین، دادگاه عالی نیو ساوت ولز(New south wales)، فونگ را که دندانپزشک دین بود به دلیل بی مبالاتی در درمان محکوم کرد؛ زیرا به دلیل کیفیت بسیار پایین مواد این دندانپزشک، دندان ها نیاز فوری به جایگزین داشتند. در نتیجه، مشخص شد که درمان های انجام شده توسط این دندانپزشک مصداق بارز تجاوز به حقوق اشخاص است؛ زیرا این دندانپزشک درباره ی این درمان ها توضیحات لازم را به درستی ارائه نکرده بود. مک فارلان جی(Macfarlan JA) بیان کرد که: «ثابت شد که پزشک استفاده از این روش های درمانی را با هدف درمان انجام نداده است، بلکه برای کسب درآمد شخصی بوده است.»

ممکن است برای خواننده ی این مقاله جالب باشد که بداند دندانپزشک فونگ از حرفه دندانپزشکی حذف نشد. اگرچه، این پرونده محدود به اقدامات مدنی بود اما ارائه درمان بدون گرفتن رضایت از بیمار، می تواند به عنوان یک جرم مدنی و کیفری باشد.

4. سه سال بعد، دادگاه تجدید نظر نیو ساوت ولز(New South Wales)، با یک پرونده مشابه به نام White v johnston, مواجه شد. در این پرونده ادعا شده بود که دندانپزشک معالج با بی مبالاتی دندان های نیش پایین و آسیاب ها را تراشیده و اقدام به ترمیم دندان های جلویی پایین بیمار کرده است. در صورتیکه اصلا نیاز به ترمیم نداشته است. بیمار در این پرونده ادعا داشت که هدف پزشک از این درمان برای اهداف غیر درمانی بوده است، اما دادگاه تجدید نظر با این ادعا مخالفت کرد و بیان کرد: «شواهد از ضرورت کار حمایت می کنند و ثابت نشده است که این عمل مطلقا برای اهداف غیر درمانی بوده است. بنابراین، اقدام مناسب در این پرونده حمله، آسیب و ضرب و شتم نبوده، بلکه صرفا بی مبالاتی بوده است.»

5. درمان درموردی که بیمار فاقد تصمیم گیری درست است

دربرخی موارد که بیمار به دلیل ناتوانی ذهنی (دائمی یا موقت) قادر به دادن رضایت نیست، ارائه خدمات درمان دندانپزشکی بدون اجازه ی نماینده ی قانونی یا مقام قضایی در آن حوزه ی قضایی مصداق حمله خواهد بود. در سیدنی(Sydney)، یک دندانپزشک به دلیل هشت مورد حمله به بیماران سالمندی که در مراکز نگهداری از سالمندان تحت درمان قرار داشتند، محکوم شد.

استفان(Istephan)، به مراکز مراقبت و نگهداری از سالمندان می رفت تا به بیمارانی که واجد شرایط درمان دندانپزشکی عمومی بودند، خدمات درمان ارائه کند. این طرح به بیماران مبتلا به بیماری های مزمن امکان این را فراهم کرد که بدون بررسی وضعیت مالی به مراقبت های دندانپزشکی دسترسی داشته باشند. استفان، بدون گرفتن رضایت از این بیماران دندان های آن ها را برای روکش کردم آماده می کرد و بدون اینکه روکش موقت بگذارد، رها می کرد. بستگان بیماران در خصوص این نوع درمان شاکی شدند که در نهایت منجر به اتهام حمله شد. استفان، اعتراف کرد که انگیزه او برای انجام این کارها طمع بوده است. پس از آن استفان از حرفه ی دندانپزشکی حذف شد و همچنین او معاون شهردار شورای محلی خود نیز بود که پس از این محکومیت از سمت خود برکنار شد.

6. اکثر دندانپزشکان با تعداد کثیری از بیماران سالخورده مواجه هستند در نتیجه احتمال مواجهه با بیمارانی که توانایی تصمیم گیری آن ها دچار اختلال شده افزایش می یابد.

متخصصان حرفه دندانپزشکی باید در مدیریت بیماران که فاقد تصمیم گیری درست هستند، اطمینان حاصل کنند که توضیحات مناسب برای دریافت رضایت به آن ها ارائه شده است.

7. ماهیت روش درمانی

یکی از تفکرات اشتباهی که با کاهش روش پدرسالارانه در مراقبت های بهداشتی درمانی به وجود آمده است، این است که گرفتن رضایت از بیمار درمان را مشروع می کند. اوزار و سوکول(Ozar and sokol)، در مورد مدل های متفاوت حرفه دندانپزشکی یعنی مدل صنفی(The Guild model)و مدل تجاری(The Commercial model) بحث می کنند. مدل صنفی(The Guild model)، به تخصص حرفه دندانپزشکی تأکید می کند. با توسعه ی دندانپزشکی و بی میلی نسبت به روش های پدرسالارانه، نابرابری قدرت بین پزشک و بیمار را حفظ می کند، مدل تجاری(The commercial model)، شروع به تاثیر گذاری کرده است و مورد استفاده و استقبال زیادی قرار گرفته است.

این مدل بر این اصل استوار است که بیمار به عنوان مصرف کننده می تواند درمان مدنظرش را درخواست و دریافت کند. در این مدل تلاش بر این است که نابرابری ذاتی قدرت تا حدودی کاهش و اصلاح شود. بیماران همیشه در موقعیت مناسبی برای تغییر پیامدها و عواقب درمان نیستند و وظیفه پزشک در این جا این است که بیماران را یاری کنند تا اطلاعات درمانی را به درستی و قابل فهم درک کنند.

در زمینه ی حمله و آسیب این نکته مهم است که بدانیم اتخاذ مدل تجاری می تواند پزشکان را در معرض خطر قرار دهد.

8. مصداق محدودیت های رضایت گرفتن در بحث پزشکی و دندانپزشکی در پرونده R v Brown، که در مجلس بریتانیا بررسی شد مورد بحث قرار گرفت. این پرونده به طور مستقیم به عمل پزشکی و دندانپزشکی مربوط نیست، موضوع این پرونده این بود که آیا می توان به آسیب هایی که باعث ایجاد آسیب بدنی می شوند رضایت داد؟

در این پرونده تعدادی از مردها به دلیل شرکت در فعالیت ها و کارهای مازوخیستی شدید دستگیر شدند. همه ی این افراد اظهار داشتند که این فعالیت ها را با رضایت انجام دادند. قضات مجلس بریتانیا بیان داشتند که: «رضایت به آسیب هایی که باعث بروز صدمات جدی و حاد بدنی و فیزیکی می شود، امکان پذیر نیست.» دادگاه بررسی کرد که استثنای این قاعده در کجا ممکن است وجود داشته باشد. در مورد فعالیت های حرفه پزشکی لرد ماسیتل(Lord Mustill)، بیان می دارد که: «بسیاری از فعالیت های صورت گرفته توسط جراحان اگر توسط افرادی که متخصص نیستند انجام شود جرم جدی به حساب می آید؛ اما جراحان هیچ مسئولیتی ندارند. رضایت آگاهانه یا جایگزین رضایت که به وسیله قانون در مواقع ضروری برای اقدام در نظر گرفته می شود، یک عنصر مهم و ضروری در این مصونیت است، اما نمی تواند توضیح مستندی بر این مسئله باشد؛ زیرا بسیاری از تهاجمات فیزیکی و بدنی در بحث جراحی فراتر از نقطه ای است که حتی می توان ادعا کرد رضایت می تواند به عنوان دفاع مطرح شود. حال سوال این است چرا این گونه است؟ به نظر می رسد که درمان پزشکی مناسب که رضایت واقعی یا فرض شده پیش نیاز آن است در دسته ی خاص قرار دارد.»

9. پرونده R v Brown، توسط دادگاه تجدید نظر انگلستان دوباره بررسی شد. این پرونده در سال ۲۰۱۸، متهم خود را یک هنرمند "اصلاح بدن" توصیف کرد و ادعا داشت که آموزش دیده و در این زمینه مهارت دارد. اما این آموزش به صورت محدود بود و او هیچ مدرک پزشکی نداشت که به او این اجازه را بدهد که جراحی کند. او روی سه بیمار اقدامات اصلاحی بدن انجام داده بود:

اولین مورد؛ گوش چپ یک بیمار مرد را برداشته بود.

دومین مورد؛ زبان یک خانم را به صورت دو شاخه بریده بود.

سومین و آخرین مورد؛ نوک سینه ی یک مرد را برداشته بود.

همه این اعمال بدون استفاده از بی حسی و دریک محیط غیر بالینی و بدون استریلیزه انجام شده بود. در نتیجه ی این اقدامات متهم به سه مورد جراحی عمدی با هدف ایجاد آسیب و صدمه جدی بدنی متهم شد.

۱۰. هدف از تجدید نظر این بود که دادگاه را قانع کنند تا عمل "اصلاح بدن" را به عنوان دسته ی دیگری از استثنائات درکنار موارد ذکر شده در حکم پرونده ی R v Brown، قرار دهند. طرف پاسخ گو به دادگاه بیان کرد: «اقدامات انجام شده پزشکی هستند و به جراحی زیبایی منجر می شوند. این اعمال جدی و غیرقابل بازگشت هستند و هیچ توجیه پزشکی ندارند. آنها عواقب و پیامدهای فیزیولوژیکی نامطلوب و خطرات قابل توجهی به همراه دارند. این اقدامات حتی با رضایت مشتریان هم به نفع جامعه و عموم نیست که جرم زدایی شوند» (بند ۳۷). این پرونده در نهایت رد شد اما در حکم و رای پرونده توضیحاتی در مورد استثنائات پزشکی لرد ماستیل ارائه شد. این توضیحات ماهست و چارچوب درمان پزشکی مطلوب و مواردی که رضایت فرد و بیمار برای دریافت خدمات بالینی امکان پذیر است باطل شود، زمانی که اقدامات خارج از محدوده ی استثناء قرار می گیرند را روشن می کند. در قسمت های پایانی پرونده، لرد برنت (Lord Burnett)، اظهار داشت: «دلایل متهم این است که رضایت به درمان و جراحی، دفاعی برای شخص انجام دهنده ی جراحی فراهم می کند، خواه این پزشک شرایط لازم را داشته یا نداشته باشد.» (بند ۴۵). از این حکم می توان فهمید برای اینکه جراحی در محدوده ی استثنائات پزشکی باشد، اولاً؛ باید توسط یک پزشک متخصص واجد شرایط انجام شود و ثانياً؛ باید برای یک دلیل موجه انجام شود. اعمال این اصل در حرفه دندانپزشکی بسیار جالب و بحث برانگیز است. بخش اعظم دندانپزشکی مدرن را می توان به عنوان اقدامات انتخابی در نظر گرفت. گرچه دندانپزشکی در بحث زیبایی به خودی خود توجیه پذیر است اما، ماهیت انتخابی است. این مقاله به دنبال بحث در مورد مشروعیت دندانپزشکی زیبایی و ترمیمی نیست. زمانی که اقدامات انجام شده با تعادل مناسب و در نظر گرفتن سلامت ساختاری و پالپ دندان ها انجام شود، روند بهبود ظاهری دهان و دندان ها تاثیر قابل توجهی بر سلامت اجتماعی و ظاهری افراد جامعه دارد. همچنین نیازی به استناد بر ادعاهای گسترده نیست که دندانپزشکی زیبایی و ترمیمی در درمان بیماری های روحی و روانی نقش دارد. این امر غیرمنطقی است که استدلال کنیم بیماری های روحی روانی به دست دندانپزشک زیبایی و ترمیمی یا چاقوی جراحی درمان می شود. اگرچه هیچ قصدی برای زیر سوال بردن حوزه ی دندانپزشکی که در آن زیبایی و ترمیم انگیزه و هدف اصلی است وجود ندارد، اما لازم است که بررسی شود چطور بعضی از اقدامات ممکن است با مسئله ی مطرح شده در پرونده R v Brown، مرتبط باشند. کلههر (Kelleher)، بیشتر از افراد دیگر بعضی از اعمال مشاهده شده در راستای بهبود ظاهر دندان ها را نقد کرد. حذف عمدی و گسترده ی مینا و عاج سالم برای گذاشتن ونیر یا لمینیت های سرامیکی و چینی دندانپزشکی به سختی قابل توجیه است. ارائه ی درمان های انتخابی زیبایی که باعث آسیب های جدی منجر به صدمه بدنی شدید می شوند و نیاز به درمان های جایگزین و جیرانی دارند باید از درمان هایی که آسیب و صدمه های جزئی ایجاد می کنند، جدا شوند.

به عنوان مثال، در دندانپزشکی از یک روش زیبایی که آسیب های جزئی تری ایجاد می کند، می توان به سفید کردن دندان ها (Bleaching)، اشاره کرد که آسیبی که به دندان وارد می کند موقت و جزئی است. این مقیاس از آسیب معیار صدمه بدنی واقعی را برآورد می کند، اما به استاندارد های بالاتر آسیب و صدمه جدی و حاد نمی رسد. ماهیت پزشکی و دندانپزشکی مدرن به گونه ای است که عملکرد بالینی با توسعه ی درک جدید و روش های فنی تغییر و تکامل می یابد.

11. استفاده دندانپزشکان از ابزارهای قدیمی و باستانی مانند "کلید دندان" برای کشیدن دندان، در حالی که روش های ایمن تر و محافظه کارانه تری وجود دارد. درک ما از فرآیند پوسیدگی دندان نیز به طور قابل توجهی پیشرفت کرده است. طرفداران دندانپزشکی با آسیب کمتر، معتقدند که نباید ضایعات و پسماند های دندانی را در مراحل اولیه ترمیم کرد، بلکه باید تا پیشرفت بیشتر آن صبر نمود. شاید در آینده، با گسترش فرهنگ پیشگیری در دندانپزشکی، ترمیم زودهنگام دندان ها به اندازه استفاده از ابزارهای قدیمی و باستانی مانند کلید دندان، وحشیانه و نامتعارف تلقی شود و حتی به عنوان اقدام به آسیب رسانی و صدمه بدنی محکوم گردد.

نتیجه گیری

اخذ رضایت آگاهانه در دندانپزشکی نه تنها یک الزام قانونی , بلکه یک مسئولیت اخلاقی است. دندانپزشکان باید اطمینان حاصل کنند که بیماران به طور کامل از خطرات و مزایای درمان آگاه هستند. فشار برای دستیابی به شاخص های عملکردی و حفظ بهره وری مالی نباید منجر به ارائه درمان های غیرضروری شود. حتی اگر بیماران به درمان هایی رضایت دهند که ممکن است منجر به آسیب های جدی شدو این رضایت تنها در صورتی معتبر است که درمان توسط فردی با صلاحیت مناسب و متخصص انجام شود. در این مقاله به سه مورد اشاره شده است، که در آن ها رضایت بیمار امکان دارد به مسئولیت مدنی یا کیفری دندانپزشکان مرتبط شود. اگرچه دوست داریم باور کنیم که حرفه ای گرایی و اخلاق مداری همیشه حاکم خواهد بود، اما برای برخی از دندانپزشکان، فشار برای دستیابی به شاخص های عملکردی (KPIs) و حفظ بهره وری مالی در بازارهای دشوار ممکن است منجر به ارائه درمان های غیرضروری و نالازم شود. مورد "استفان" نمونه ای بارز از سوءاستفاده از بیماران آسیب پذیر و ناتوان بود، جایی که او به دلیل عدم اخذ رضایت مناسب، مرتکب حمله و آسیب (Assault) شد. گرچه او اعتراف کرد که حرص و طمع انگیزه و هدف اصلی این رفتارش بوده، اما تصور این که یک دندانپزشک خوش نیت نیز به دلیل مدیریت یک نیاز بالینی، مرتکب همین اشتباه شود، چندان دشوار نیست. در محیط کلینیک های دندانپزشکی در قرن ۲۱، بیماران اغلب با نیاز هایی برای درمان مراجعه می کنند که با نیازهای واقعی درمانی آن ها مغایرت دارد. در چنین شرایطی، نپذیرفتن این خواسته ها بدون در نظر گرفتن امکان پذیری بالینی، نامناسب است؛ اما همکاری در تشویق یا شروع درمان های نامناسب و غیر ضروری نیز عاقلانه نیست. حتی اگر بیماران به درمان هایی رضایت دهند که ممکن است منجر به آسیب ها و صدمه های حاد شود، این رضایت تنها در صورتی معتبر است که درمان توسط فردی با صلاحیت مناسب و متخصص در این امر و حرفه انجام شود.



منابع و مواخذات

1. Appleton v Garrett (1995)
2. Alani A, Kelleher M, Hemming K, et al. Balancing the risks and benefits associated with cosmetic dentistry – a joint statement by UK specialist dental societies. Br Dent J 2015;218:543–547
3. Baker DJ. Should Unnecessary harmful therapeutic surgery be criminalized? N Crim Law Rev. 2014;17:587–630
4. Chatterton v Gerson (1981)
5. Care Health. Complaints Commission v Istephan (No 2) [2017] NSWCATOD
6. Canterbury v Spence (1972)
7. Dean v Phung (2012)
8. DPP v Smith (1961)
9. Foucault M. The care of the self: the history of sexuality. Vol.3. London: Penguin Books
10. Foucault M. The History of Sexuality, Volume 2: The Use of Pleasure. New York: Vintage Books
11. Garnham B. A cutting critique: transforming ‘older’ through cosmetic surgery. Age Soc 2012;34:1356–1379
12. Holden ACL. Consumer-driven and commercialized practice in dentistry: an ethical and professional problem? J Med, Healthc Philos 2018;21:583–589
13. Kelleher M. Abuse of dental privilege
14. Kelleher M. Porcelain pornography
15. Kelleher M. Ethical issues, dilemmas and controversies in ‘cosmetic’ or aesthetic dentistry. A personal opinion. Br Dent J 2012;212:365–367
16. Montgomery v Lanarkshire Health Board (2015)
17. Ozar DT, Sokol DJ. Dental ethics at Chairside: professional principles and practical applications
18. QB 47.29. Evans RW, Pakdaman A, Dennison PJ, Howe EL. The Caries Management System: an evidence-based preventive strategy for dental practitioners. Application for adults. Aust Dent J
19. Rosenberg v Percival (2001)
20. Reibl v Hughes (1980)
21. Rogers v Whitaker (1992)
22. R v Williams (1923)
23. R v Brown (1993)
24. R v Perks (1986)
25. R v BM (2018)
26. R v Donovan (1934)
27. Jv Phung [2012] NSWCA 223.11. Care Health. Complaints Commission v Phung (No. 1) [2012]
28. White v Johnston (2015)

بررسی حقوقی شکایت اشخاص حقوق عمومی در دیوان عدالت اداری

علی اخیایی

کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

ملینا یقینی

کارشناسی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب

طبق اصل 173 قانون اساسی، دیوان عدالت اداری به منظور رسیدگی به شکایات «مردم» نسبت به مأمورین، واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی تأسیس گردیده است. به موجب تبصره 2 ماده 3 قانون دیوان عدالت اداری اصلاح‌شده در سال 1402 به اشخاص عمومی هم امکان طرح دعوا در دیوان داده شده است. این اقدام موجب دو دسته نظر موافق و مخالف گردیده است. مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که آیا اصلاح انجام گرفته را می‌توان منطبق با اصل 173 در نظر گرفت؟

مخالفان تبصره یاد شده بر «تأکید قانون اساسی بر مردم»، «تأکید ماده 1 قانون دیوان بر مردم» و «آرای وحدت رویه شماره‌های 602 و 699» تأکید می‌کنند و موافقان نیز بر «عدم راهکار حقوقی برای حل تعارض آرای بین دادگاه‌های دادگستری و دیوان عدالت اداری»، «مغایر بودن رسیدگی به اعتراض از رأی صادره از یک مرجع اختصاصی اداری در دو مرجع قضایی با اصول دادرسی عادلانه»، «حفظ یکپارچگی نظام حقوقی مبنی بر رسیدگی به دعاوی از نوع و جنس واحد در یک مرجع» و «آرای وحدت رویه شماره‌های 792 و 803» اصرار می‌ورزند.

با بررسی تغییرات قانون دیوان عدالت اداری از دوره‌های گذشته تاکنون، آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری و دیوان عالی کشور و همچنین استدالات موافقان و مخالفان اصلاح یاد شده، این نتیجه بدست آمده است که اگر چه این تغییر به لحاظ حل مشکلات عملی موجود در سال‌های گذشته، قابل توجه به نظر می‌رسد اما نمی‌توان اشخاص حقوق عمومی را ذیل «مردم» در نظر گرفت و شکایت آنان را در دیوان عدالت اداری با قانون اساسی منطبق دانست.

طبق تبصره دو الحاقی به ماده 3 قانون دیوان عدالت اداری نیز شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی اعم از عمومی و خصوصی از آراء و تصمیمات مراجع اختصاصی اداری موضوع بند (۲) ماده (۱۰) این قانون مستقیماً در شعب تجدیدنظر مطرح و مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، رأی صادره قطعی است.

همچنین در تبصره 5 الحاقی به ماده 16 قانون دیوان عدالت اداری مقرر شده است که تصمیمات و اقدامات دستگاه‌ها و مأموران موضوع بندهای (۱) و (۳) ماده (۱۰) این قانون که قبل از لازم‌الاجرا شدن این قانون به ذینفع ابلاغ یا اعلام شده و یا وی به هر نحوی از آن اطلاع یافته و تا تاریخ مذکور نسبت به آن تصمیم یا اقدام در دیوان طرح شکایت ننموده است، ظرف شش ماه از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، قابل شکایت در دیوان می‌باشد. در صورتی که احراز شود شخص ذی‌نفع، معاذیر قانونی یا شرعی داشته است، مدت زمان معذورت به مهلت مذکور در این تبصره، اضافه می‌شود.

بنابراین با رعایت قیود مندرج در این تبصره، اقدامات و تصمیمات واقع شده قبل از تاریخ لازم‌الاجرا شدن اصلاحیه، مشمول مرور زمان می‌گردند.

همان‌طور که بیان شد مطابق تبصره 2 ماده 3 قانون دیوان عدالت اداری مصوب 1402 اشخاص حقیقی و حقوقی اعم از عمومی و خصوصی می‌توانند از آراء و تصمیمات صادره از مراجع اختصاصی اداری موضوع بند ۲ ماده ۱۰ در دیوان شکایت نمایند. هر چند سابقاً در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب 1392 تصریحی نسبت به شکات از آرای مراجع اختصاصی وجود نداشت، اما قانون‌گذار در سال ۱۴۰۲ تصریح نمود که «اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی» می‌توانند از آرای مراجع مذکور در بند ۲ ماده ۱۰ طرح شکایت نمایند. در واقع استنباط نویسندگان و قضات دیوان عدالت اداری این بود که مطابق قانون سال 1392 صرفاً «اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی» می‌توانند نسبت به آرای صادر از مراجع اختصاصی اداری در دیوان طرح دعوا نمایند. استدلال این گروه، آن بود که با توجه به تصریح اصل ۱۷۳ قانون اساسی و ماده ۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، دیوان صرفاً جهت رسیدگی به شکایات «مردم» علیه واحدهای دولتی تأسیس شده و بنابراین شکات نیز الزاماً باید مردم باشند.

آرای متعدد هیأت عمومی دیوان عدالت اداری از جمله دادنامه شماره 37-39 مورخ ۱۳۶۸/۰۷/۱۰ و همچنین آرای وحدت رویه شماره 602 مورخ ۱۳۷۴/۱۰/۲۶ و 699 مورخ ۱۳۶۸/۰۳/۲۲ دیوان عالی کشور نیز در همین راستا صادر گردیده که دلالت بر عدم پذیرش شکایت واحدهای دولتی در دیوان داشت.

دلایل طرفداران استماع شکایت دستگاه‌های مذکور در ماده ۱۰ نسبت به اعتراض از آرای مراجع اختصاصی اداری را می‌توان در چهار مورد زیر خلاصه نمود:

1_ مطابق دادنامه‌های ذکر شده، مقرر شده بود که آرای مراجع اختصاصی اداری توسط واحدهای دولتی قابل اعتراض در دادگاه‌های دادگستری است. بر این اساس رأی صادره، قابل اعتراض در دو مرجع مختلف، یعنی دیوان عدالت اداری و دادگاه‌های دادگستری بود، که ممکن بود آرای متعارض از سوی مراجع مذکور در مقام رسیدگی به شکایت نسبت به رأی مرجع اختصاصی اداری صادر گردد که در نظام حقوقی ایران راهکاری برای حل تعارض آرای بین دادگاه‌های دادگستری و دیوان عدالت اداری پیش‌بینی نشده است. به عنوان مثال رأی صادره از هیأت حل اختلاف کارگری و کارفرمایی توسط دستگاه دولتی (کارفرما) در دادگاه‌های دادگستری مورد اعتراض قرار می‌گرفت و همزمان کارگر نیز از رأی مذکور در دیوان عدالت اقدام به طرح شکایت می‌نمود که هر دو مرجع اقدام به رسیدگی و صدور رأی می‌کردند و در بسیاری از موارد، آرای متعارضی صادر می‌گردید که هیچ راه‌حلی در این خصوص وجود نداشت. مضاف بر اینکه رسیدگی به اعتراض از رأی صادره یا تصمیم متخذ از یک مرجع اختصاصی اداری در دو مرجع قضایی که از حیث نوع رسیدگی متفاوت می‌باشند، مغایر اصول دادرسی عادلانه تلقی می‌شد.

2_ ممنوعیت مطلق دستگاه‌های دولتی از طرح شکایت در شعب دیوان، محل اشکال است. بلکه باید جایگاه حقوقی دستگاه‌های دولتی را متناسب با هر وضعیت متفاوت حقوقی در نظر گرفت. در حقیقت تفسیر دیوان عدالت اداری در دادنامه 37-39 مورخ ۱۳۶۸/۰۷/۱۰ از مفهوم دولت نیز یک تفسیر شکلی است و همه ابعاد دولت را در بر ندارد. به‌عنوان مثال در مواردی که دولت یا دستگاه دولتی در هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف اداره کار به عنوان کارفرما حضور پیدا می‌کند، شأن دولتی بودن هیچ جایگاه ویژه‌ای به شأن کارفرمایی اعطا نمی‌کند و به عبارت بهتر در این موارد، دستگاه و واحد دولتی از قدرت و اقتدار عمومی بهره‌مند نیست تا بر این مبنا از طرح شکایت در دیوان منع گردد.

3_ برخلاف بند 1 ماده 10 قانون دیوان عدالت اداری که به رسیدگی به شکایات و تظلمات «اشخاص حقیقی یا حقوقی» تصریح شده است. در بند ۲ ماده مذکور، به صورت مطلق، مرجع رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به آرای مراجع قضایی، دیوان عدالت اداری بیان شده است که دلالتی بر انحصار شکات به اشخاص حقوق خصوصی ندارد. بنابراین استدلال مذکور در رأی وحدت رویه شماره ۶۰۲ مورخ ۱۳۷۴/۱۰/۲۶ دیوان عالی کشور مبنی بر حصر شکات در اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی محل اشکال است.

4_ حفظ یکپارچگی نظام حقوقی نیز اقتضا دارد که دعاوی از نوع و جنس واحد در یک مرجع رسیدگی شود و چون همه پرونده‌های اعتراض به آرای مراجع اختصاصی اداری کاملاً از یک جنس واحد هستند، نباید تابع دو نظام حقوقی جداگانه باشند که این امر بروز تشت در نظام حقوقی را فراهم می‌آورد.

همچنین باید اشاره نمود که استدلال به مغایرت با اصل ۱۷۳ قانون اساسی در صورت تسری شکات به اشخاص عمومی و دستگاه‌های دولتی در موارد اعتراض به آرای مراجع اختصاصی اداری نیز قابل خدشه به نظر می‌رسد.

زیرا همان‌طور که بیان گردید اصولاً ماهیت تصمیمات مذکور در بند 1 ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری با تصمیمات و آرای مذکور در بند 2 ماده ۱۰ متفاوت بوده و رسیدگی دیوان به شکایت از آرای مذکور در بند ۲ به صورت فرجامی است و نه ابتدایی، در حالی که ممنوعیت شکایت اشخاص حقوق عمومی ناشی از واژه مردم در اصل ۱۷۳ قانون اساسی نسبت به شکایت ابتدایی است.

در هر حال دیوان عالی کشور ضمن عدول از رویه سابق خویش در سال ۱۳۹۹ و به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۹۲ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۲۴ و رأی وحدت رویه شماره 803 مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۱۸ با استدلال به اینکه بند ۲ ماده ۱۰ قانون دیوان دارای اطلاق می‌باشد و دولتی بودن دستگاه، نافذ لزوم رسیدگی به تجدید نظرخواهی به عمل آمده از سوی دستگاه نسبت به آراء مراجع اختصاصی اداری در دیوان عدالت اداری نیست، رسیدگی به شکایات دستگاه‌های دولتی از آرای مراجع مذکور را در صلاحیت دیوان عدالت اداری دانست.

قانون‌گذار نیز در تبصره 2 ماده 3 قانون دیوان عدالت اداری به صراحت شکایت اشخاص حقیقی و خصوصی اعم از خصوصی و عمومی را تجویز نمود که توسط شورای نگهبان، مغایر قانون اساسی اعلام نشد. بنابراین اشخاص مذکور در ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۱۴۰۲ اعم از دولتی و یا شهرداری‌ها، سازمان تأمین اجتماعی، نهادهای انقلابی و موسسات وابسته نیز صلاحیت شکایت از تصمیمات و آرای مراجع اختصاصی اداری دارند. البته بدیهی است که اشخاص حقوق عمومی نیز مانند اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی در صورتی می‌توانند نسبت به تصمیمات و آرای مراجع اختصاصی اداری در دیوان اقدام به طرح شکایت نمایند که مطابق ماده ۱۷ ذینفع باشند و در صورتی که ذینفعی آن‌ها احراز نگردد شعبه مکلف است مطابق بند ب ماده ۵۳ قانون دیوان مبادرت به صدور قرار رد شکایت نماید.



نتیجه‌گیری؛ اجتهاد در برابر نص

قانون اساسی به‌عنوان قانون مادر در هر کشوری قابل مقایسه با قانون عادی نیست چرا که در یک مرتبه نیستند تا با یکدیگر مقایسه گردند و این قانون عادی است که باید ذیل قانون اساسی تفسیر گردد. هرگاه قانون عادی توان پاسخگویی به نیازهای زمانه را نداشته باشد باید به فکر تغییر در قانون اساسی افتاد. تغییر قانون اساسی نه نشانه ضعف آن بلکه علامت به‌روز بودن و زنده بودن آن است. در جمهوری اسلامی ایران به‌دلیل عدم تغییر قانون اساسی از سال 1368 به‌رغم تغییرات متنوع در جامعه ایرانی، دست‌اندرکاران جامعه برای پاسخ به نیازها چاره‌ای جز تغییرات در قوانین عادی نداشته‌اند بنابراین در برخی موارد، هرچند این تغییرات می‌تواند مخالف قانون اساسی قلمداد گردد اما برای ساماندهی امور جامعه، چاره‌ای جز این تغییرات نیست.

به نظر می‌رسد امکان شکایت اشخاص حقوق عمومی در قانون جدید دیوان عدالت اداری نیز از این سنخ است یعنی به‌رغم تأکید مصرح و انحصاری قانون اساسی بر شکایت مردم از دیوان عدالت اداری در اصل 173 قانون اساسی، تبصره 2 ماده 3 قانون جدید را می‌توان اجتهاد در برابر نص قلمداد نمود.